













بشماره ماهی معاد

الله  
اصودین

اول تجدیدی

علیه

عند الله  
یتبع غیره  
ممنون  
تقیل

الدين  
الاسلام

محمد

حسن

بافتخار علماء اما واجت  
الاسترا صودین بدلیل تبقیل  
الا انکه فرمودند دلیل جالی کفایت کند  
از برای عوام این مجموع است از اصو  
دین و فروع دین و کاهان کبره  
و مواظ و نصایح پیغمبر یا میرالمؤمنین  
و ابی ز و سلمه و برخی را اختیار است  
مجلسی علیه الرحمه جمع شده و یاره  
احوال مردن و وحشت قیامت از  
برای انتفاع مؤمنین و مؤمنات و فقه  
الله لما یحب و یرضی مبد که انعام  
ایشان باین و در سبب عفو ایضا  
و والدین انعامی شود  
سنة ۱۲۹۸

محمد

علیه

محمد

جعفر

محمد

علی

محمد

علی

محمد

فروع دین  
شش است  
و بعضی گفته اند

فروع دین

حسن

محمد

هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ



خَمْسَةٌ

أُطْفِئُ فِيهِمْ خَرَّ الْحَجَمِ

الْحَاطَّةُ

أَلَمْ تُطْفِئْ لَمْ تُرَضِّقْ بَنَاهَا

وَالْفَاطِمَةُ






بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الأول بلا أول كان قبله والآخر بلا آخر يكون  
 بعده والصلوة والسلام على أول من خلقه فلا خلق قبله  
 وآخر من بعثه فلا نبي بعده وعلى اله المصطفين وغترته  
 المرتضين صلوة نامية زكية مباركة متواترة لاحد  
 لا قطعا ولا نهاية لآخرها **وَجَعَلَ** بدانکه خداوند  
 تبارک و تعالی جلّت عظمته بعد از انکه بقدر  
 کامله و حکمت شامله خود افسانرا بخلعت وجود  
 مخلع فرمود و بتاج کرامت عقل و هوش مکرم داشت  
 بلطف و مرحمت خویش بنهای تقرب و یدرگاه قرب

ثواب عذاب یعنی آنکه اهل جهنم ابدالا بابد در جهنم  
 معذبند چنانچه اهل بهشت منتعم اند و هرگز نمیشود که  
 بعد از عادت کنند و در دوزخ سوزش عذابشان تمام شود  
 همچنین واجب است اعتقاد بحسب و میزان و صراط هدی  
 بطریق ظاهر شرع نه تاویل اما کیفیت آنها آنچه از شرع معلوم  
 شده ظاهرش را تصدیق باید نمود و اعتقاد کردنه  
 تاویل و تحریف آنچه معلوم نشده باید ساکت شد  
 علم آنرا باید بخدا و رسول و امامان و گذاشت همچنین  
 واجبست اعتقاد بآنچه در برزخ وارد شده مثل سؤال  
 منکر و نکیر و فشار قبر و تاویل اینست بحمل از مفصل  
 اصول دین و همین قدر کافیت بلکه هرگاه اعتقاد  
 بوحدانیت الهی و نبوت پیغمبر و امامت دوازده امده داشته  
 باشد و باقی را بروج اجمال تصدیق داشته باشد باین  
 طور که تصدیق داشته باشد که آنچه پیغمبر فرموده حق  
 است و صدق است همین قدر نیز از اهل ایمان است  
 ناجی است اگر چه غافل باشد از آنکه خداوند متعال

چیزدانا و بر همه کار توانا است و هنوز علم را از بیم ترسان  
 باشد اما اگر ملتفت شده باشد و شک داشته باشد  
 انکار داشته باشد کافراست و از اهل جهنم است  
**فصل بدان آید که الله تعالی که علماء شیعه بر آنند که**  
**اصول دین بدلیل باید شناخته شود عکس علماء اهل**  
**سنت که در اصول دین تقلید را تجویز می کنند و ادله عقلیه**  
**و نقلیه آیات و اخبار موافق گفته علماء شیعه است**  
 چنانکه تحقیق شده و در موضع خود ثبت است و مجلی از  
 بعضی از آنها اینست که ثواب و عقاب بازاء فعل اختیار  
 مکلف است بقاعده عدالت پس هرگاه مقلد کافر را  
 جناباقدس الهی عذاب نماید که چون کافر شد پیغمبر  
 کفار را بتو می کند و مقلد مؤمن و شیعه را در بهشت  
 جاودانی منتعم سازد که چون ایمان آورد گلهذا ثواب تو  
 دادم این با عدالت جمع نمیشود زیرا که هر دو مقلد  
 در فعل اختیار که از ایشان سرزده شریک و  
 مساوی بود و چه که چنان که ان یک تقلید نمود این یک

وهر نیست و عرض نیست و متحد با مخلوقی نمیشود و  
 بل بروی و نیست یعنی بادی یا غیر حلول نمیکند  
 نمیشود چنانکه نصاری و صوفیان قائل شده اند  
 بادی یا حلول و عین و در مشائخ صوفیه و امثال این  
 زفات و محل حوادث نیست مثل سهو و نسیا و لذت  
 لهو و صحت و مرض و عجز و پیری و جوانی و خواب و بیداری  
 سایر تغییرات لا تأخذ سنة ولا قومة و مکانی و جهت  
 دارد و در هیچ طرف نمیباشد و دیدنی نیست و محال است  
 بچشم دیده شود لا تدركه الابصار چه نه هم است  
 عینا و نه در جهة و شریک ندارد نه در الوهیت و نه در  
 و دن و نه در الخلقیت و از قیت لا شریک له پس ندیدی  
 بگوای خدای تعالی نمیباشد بلکه غیر او همه چیزها حادث  
 است و خالق و رازقی بجز او نیست خالق کل شیء و هو  
 الرزاق ذو القوّة المتین و از چیزی جدا نند و بجز  
 از او جدا نشدند و یلین و لم یولد بلکه یکبارگی همناست  
 احد الثبات و اهل الصفات و از لوی ابد است

یعنی همیشه بوده و خواهد بود نه اولی برای و چودا  
 هست و نه آخری وفادار و مختار است یعنی با اختیار خود  
 مخلوقات را خلق کرده و می‌کند نه بغیر اختیار چنانکه آن  
 بغیر اختیار می‌سوزاند و قدرت بر هر چیزی دارد  
 اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حتی بر محالات هم لیکر محال قلبیه  
 قبول قدرت ندارد و عالمست بر معلومی و هو بکل شیء  
 عَلِيمٌ حتی بر جزئیات و تغیر و ثبات و قی در عالم و فیض  
 و سمیع است و بصیر است و هو السَّمِيعُ البَصِيرُ یعنی می‌بیند  
 هر چه شنیدنی است بدون التکوش می‌آید هر چه  
 است بدون التچشم چه منزله است از چشم و گوش و  
 دست و پا و غیر اینها از آلات جسمیه چه جسم نیست و  
 محتاج نیست و حی است و هو حی لا یموت یعنی آثار زند  
 از او سر می‌زند زداستن و توانستن نه اینکه روح دریا  
 دارد العیا بالله منه و مرید و کاره است یعنی چیزها را که او داده دارد و  
 با او و اختیار با عمل می‌آورد و چیزها را که او داده ندارد و بعد از او با حق  
 ترک می‌نماید آنکه ملجأ است کردن و نکردن و صافست و روغ بروی

ایست و متکلم است و بی نیاز و غنی و تکلم می نماید  
 میزند نیالت بان و غیره و بی هیچ حرف بداند نیالت  
 و کلام و صدق آنها و جسمی مثل هو و در و غیر  
 و آنها از اصول دین عدل است و مراد بعد از آنست که  
 فی خدای تعالی عادلست و ظالم نمی کند و ذره ظالم را  
 رد لای ظلم میقال ذرّه و نه چنین است که جبریه می  
 بیند که مجبورند و کرده های خود و اشاعه می گویند  
 به کارهای بندگان کار خداست و بند را با خود داده  
 غیره و اثر است و صوفیه با می گویند هر چه میشود از  
 و شر چه افعال غیر بندگان و آنچه افعال بندگان از افعال  
 به صفات خداست چه هم از این قولها عین کفر است و  
 میاید که خدا تعالی کارهای قبیح و فاحش و منکر کند  
 بآنکه عذاب کند بندگان را اگر چه بندگان بد و حال آنکه  
 آن نکرده باشند بلکه خودشان کرده باشند با اینها الهی  
 دروغ گویند یا شد چه می گویند چرا کردید و شما کرده  
 عذاب می کنم شما را بسبب فعلهای خودتان و گوید هر



مصیبتی که بر سر شما می آید، هر چه بخواهید بگوئید تا خداوند تبارک و تعالی  
با اینها عذابهای شدید و توبیخهای عظیم کند و هیچ  
کفر است اگر کسی گوید خداوند تعالی در افعال بندگان  
شرکتی دارد زیرا که چگونگی اقوای شریکین بر سر ارض  
شریکین در همان کاری که با هم کردند آن مصیبتها  
عذابها شدید و عتابها آید و می آید بلکه طریق  
از معصومین علیهم السلام اینست که افعال خیر و  
بندکان از بندگانست لیکن خیر و توفیق الهی است  
بعد توفیق و کاهست که مقهور بر طاعت می نماید  
نیکبایان که در بنده است و یا بنده را بخودش و می  
در مصیبتی بسبب بدیهائی که در آنست که بان سبب  
این معنی میشود و ایضا خدای تعالی حکیم است و قبیح  
و نیز نه جز ما خصوصاً چنان حکیمی و خصوصاً این  
قبایح و خصوصاً این قدرت کامله و عدل و احسان و  
اصلاً خصوصاً این همه رافت و شفقت و رحمت  
نبوت و مراد است که خدای تعالی پیغمبران که از اولاد

بودند بر گزید بر سالت نزد باقی بندگان فرستاد برای  
 پیغامها و دینها و شرعها و لشطام نمودن دنیا و آخرت ایشان  
 و شناسانیدن اصول دین بایشان و قروع دین و این  
 پیغمبران صد بیست چنانها را بودند آخر همه و خاتم  
 ایشان و افضل از همه پیغمبر آخر الزمان پیغمبر ماحج رسول  
 الله علیه و آله بود پسر عبد الله و شرافت و جد پدرش  
 عبد المطلب بن هاشم که نسبش بنفش میرسد مختصر اسمعجل  
 پسر حضرت ابراهیم و از هیچ یک از پیغمبران سهویا نسیان  
 یا خطا و طغیان سر نزده از اول عمر تا آخری که معصومند از همه  
 این بالضره از ائمه هدی با رسید و هم چنین از ایشان رسید  
 است که منزه اند از کفر باء و عدم طهارت آنها از زنا و غیره  
 و منزه اند از نقص خلقت و هر چیزی که موجب تافوت و نفرت  
 خاق از ایشان شود العباد بالله منه چنانها و امامت و  
 مراد شناختن مام و پیشوای بعد از پیغمبر است که اگر  
 شناخت کافر است بکفر مقابل ایمان ندارد  
 جرماً و مخلد در جهنم است و اما ان جانشین پیغمبر است

که بعد از پیغمبر جا او نشیند و جمیع کارها که از پیغمبر بعد  
 میاید زو بعمل آید غیر آنکه پیغمبر وحی از خدا یا و میرسد  
 بواسطه جبرئیل یا نحوی دیگر و پیغامها از خدا به عنوان وحی  
 یا و میرسد و او مردم میرساند آنچه را باید برساند و لهذا  
 او را پیغمبر میگویند و بعد از رسول و نبی و اما امام وحی را  
 نمیرسد بلکه بواسطه پیغمبر و وصیت و احکام شرع غیر  
 آن یا و میرسد و او مردم میرساند آنچه را باید و اما نظر و تنقیح  
 امور و معاش و ریاست و ...  
 احکام شرع و اقامه حد

طریقه تزکیه نفس که منشعب می شود بعد از نفس خلایق و  
 توضیح غوامض مسائل اصول و فروع و حل مشکلات آنها  
 و دفع شبهات از آنها پس نسبت به پیغمبر و امام هر دو  
 بیک نحو است لیکن از پیغمبر بالا صالیه است و از امام  
 بالنسبه یعنی نیابت پیغمبر و در عصمت از کاهان و از  
 خطا و از نقص خلقت و غیر اینها از آنچه گذشت هر دو  
 شریکند و حالشان یک است و اما ما بعد پیغمبر و امام

الله عليه واله علي بن ابي طالب است صلوات الله عليه ونام  
 ابي طالب عميد منان بوده و بنا بر مشهور نزد عوام عمر  
 و ما در آن حضرت فاطمه بنت اسد بوده و ابي طالب مسلم  
 بلکه خليفه انبياء و وصي ایشان بود با اعتقاد شيعه  
 نه آنکه العياذ بالله کافر بود چنانکه مخالفين ميگويند  
 لقب علي بن ابی طالب  
 طاب خدا و خاص  
 است اسم معتقد  
 بعد از حسين بود احوال  
 اوص - معصوم ظاهر من الشمس بود بلکه فوق مراتب  
 ساير بشر بود که با نسيب جماعتي از کرده بيرون رفته و  
 و اخذ دانسته اند العياذ بالله منه و بعد از آن  
 حضرت امام دوم امام حسن عليه السلام فرزند او بود  
 اما در شرفا طيه زهر اعليها السلام است و بعد از او امام  
 سيم امام حسين برادر آن بزرگوار و بعد از او امام چهارم  
 حضرت امام زين العابدين فرزند امام حسين و بعد از  
 او امام پنجم امام محمد باقر و بعد از او امام ششم امام جعفر

صادق علیه السلام و بعد از او امام هفتم امام موسی کاظم  
 و بعد از او امام هشتم امام علی بن موسی الرضا و بعد از  
 او امام نهم امام محمد تقی و بعد از او امام دهم امام  
 تقی و بعد از او امام یازدهم امام حسن مکتومی و بعد از  
 او امام دوازدهم امام مهکمه هادی علیه السلام که حیات  
 این عصر و امام این زمانست زنده است و هیچ زمان  
 خالی از امام یا پیغمبری نمیشد این و از زاده امام  
 نسبت بدیگری <sup>ند</sup> فرزندان بودند که همیشه پدر از دنیا  
 امام بعد از او که جای او می نشست فرزندان بودند که  
 او می نشست غیر امام حسن و امام حسین علیهما السلام  
 دو برادر بودند و تیمم جای او نشست و پیغمبر معارف  
 که اعتقاد کند که حق تعالی این پدر خدای خدای آدمیا  
 در قیامت نند میکند روح هر یک را بخودش بر میگردد  
 برای جزای عملش پس اگر اهل طاعت است بهشت میرسد  
 و ثواب الهی فایز میشود و اگر اهل معصیت است سزا  
 میرود و بعد از اهل معذب میشود و اعتقاد نماید بخدا

نیز تقلید کرد چنانکه شد بحسب اتفاق تقلید اولاد  
 افتاد و غلط بود و تقلید دومی خوب افتاد و صحیح بود  
 و مجرد اتفاق که داخل و تحت اختیارشان نبوده چگونه  
 منشأ عذاب شدید است که عذاب کافراست شود و  
 موجب ثواب عظیم است که ثواب مؤمنان است کرد البته این  
 عدالت و حکمت الهی است و مراد علمای شیعه از دلیل آن  
 قدیست که لطیفان نفس بان بملایند و اینقدر بسپار  
 آسان است و هر کس رامیستراست مگر کسی که مستضعف  
 باشد یعنی قوه حمیزه نداشته باشد بلکه اگر عَشْر  
 معشای اتمای که در تحصیل معاش میکنند و تحصیل دله  
 اصول دین کنند دله در نهایت قوه تحصیل میکنند لیکن  
 بسیار کوتاهی میکنند آنکه از اقوال علماء شیعه و ادله  
 ایشان ظاهر است که کوتاهی جایز نیست مجمل مراد از دلیل  
 آن نیست که علماء و در کتب کلامیه گفته اند بغای صعب  
 است و عوام رامیسترنیست هم چنین مراد ایشان از نیست  
 که دفع جمیع شکوک و شبهات شود چه این کار را و پیغمبران

و اما ما نیست بعد از ایشان کار بزرگان علماء آ که باید اینها  
 هتلا مردم نمایند و رفع همه شبهات که مردم کاه مبتلا میشوند  
 باید نمایند و این واجب فاعلیست که همین ایشان واجب است و  
 اما مکلفین دیگر هدایت و ارشاد از ایشان حاصل میکنند  
 انقدر که رفع شبهه شان شود و وقتی که شبهه برطرف  
 نه مطلقا بناء علی هذا ما در این رساله دلیلی را ذکر نمیدانیم  
 که نزد علماء معتبر باشد و عامه خلوص یابند **فصل**  
 بدان آید که الله که در زمان پیغمبران و عصرها سابقه همین  
 عنایتش ثبوت حق بوده هر که پیغمبر بود همین که معلوم  
 شد که واقعا پیغمبر است از جانب خدا دیگر چیزی نمی  
 خواستند که ثابت شود بر ایشان چه هرگاه جز ما پیغمبر باشد  
 جز ما هر چه میگوید همه البتّه حق است چه پیغمبر بر حق باشد  
 نمیگوید یقینا پس اصول دین تماما حتی توحید بدلیل  
 یقینی ثابت می شد پس نهایت مرتبه یقین حاصل میشد  
 جای الهیمنان و جان برای ما نیز هرگاه یقین شود که پیغمبر ما  
 بر حق است و این بدلیل یقینی ثابت شود اصول دین جمعا

بدلیل یقینی ثابت شده خواهد بود نه بتقلید پس هر لیکی  
 دلالت میکند بر حق بودن پیغمبر همان دلیل بعینه دلیل  
 بر اینست که هر چه پیغمبر فرموده همه برین حق و محض صدق است  
 حتی توحید پس لازم میاید که جمیع آنچه گفتیم از اصول دین  
 همه حق و یقینی باشد چه همینها از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 بعنوان تواتر و اخبار یقینی ثابت شده چه یکپاره در قرآن  
 و یکپاره در اخبار یقینی و یکپاره بدیون و یکپاره اجماع  
 مسلمین است مع ذلك اکثر آنها دلیل عقلی نیز دارد پس اولاً  
 باید اثبات حق بودن پیغمبر نمایم پس میگوئیم تواتر معلوم شده  
 که پیغمبر دعوی پیغمبری نمود و بر طبق عواقلش معجزه آورد  
 پس جزو پیغمبر بود چه علم یقینی حاصل است که معجزه کار بشر  
 نیست فخر عادت بشر است و ذهنها و وجدانها باین معنی  
 نجاسد و لهذا هر کدام از صد بیست چنانچه از پیغمبر که دعوی  
 نمودند امتشان مطالبه معجزه و بعد از آنکه لوجها و عنوفا  
 که نمیخواستند متابعت نمایند نسبت بسحر و کانت و امثال اینها  
 میدادند و هزار نام بر او می گفتند که جواب دهند و قبول



پیغمبری نکنند و نمی گفتند که معجزه از کجا دلالت می کند بر صدق  
 دعوی شما بلکه متفق بودند که دلالت دارد و انکار تحقیق آن  
 می کردند و حالا نیز باید همه هم میدانند که معجزه امریست نه  
 از جانب بشر بلکه از جانب خدا علی دیگر در کمال قدرت و اختیار  
 و علم و اطلاع پس بدلیل معجزه ثابت میشود خدای بزرگ  
 حق در مختار سرید عالم سمیع بصیر و ثابت میشود نبوت و  
 پیغمبری آن کسی که معجزه بدستش جاری شده و ثابت میشود  
 صدق آن کس در هر چه خبر دهد چه در بیان صفات ثبوتیه  
 و سلبیه خدا و چه در باقی اصول دین مثل امانت و معا  
 و جزئیات و کیفیات آنها و چه در احکام فروع دین و چه در  
 غیر اینها از امور گذشته و آینده و سایر غایب و ایضا دلیل  
 دیگرش کی نیست که پیغمبران کارها می کردند که مردم عاجز  
 بودند از مثل آنها بخوی که هیچ شبهه در عجز قاطبه مردم  
 نبود و بحد قوا و توان زیاد از قوا و ثبات است که جماعتی که  
 از پیغمبران این معجزات مشاهده می کردند و اعتقاد می کردند  
 که اینها از جانب خدا است و تصدیق خدا برای افعال پیغمبران

پنجاه ماه این زمان را میوه و لهذا الحاء ایمان میاوردند و  
 تصدیق پیغمبران میکردند و اغانت ایشان میکردند و در  
 حرها بال جان و فرزند و قبیله و عشیره بواسطه آنکه  
 یقین داشتند که حق با پیغمبرانست و خدای تعالی بر همه  
 اینها مطلع بود پس اگر العینا بالله پیغمبران برحق نباشند  
 و مردم ضعیف بچاره را فریب داده و کول زده باشند و  
 خدای تعالی العینا بالله با علم و قدرت کامله مردم را  
 باین احوال و انذار و کار قبیح در نهایت قباحت کرده باشد  
 کار قبیح کار عاجز است نه کار قادر و مختار کامل القدره  
 پس ازین تقریر نیز معلوم شد که معجزه ثابت میشود نبوت  
 پیغمبران و صدق قولشان در آنچه بگویند و هر چه خبر دهند  
**فصل** اما معجزات پس بدانکه یکی از معجزات پیغمبر ما  
 صلی الله علیه و آله قراست که در آن مذکور است که  
 اگر ایمان نیارید سوره مثل این قرآن بیاورید اگر نه  
 مقاتله و سیر و غارت و اماده باشید ایشان را زان  
 زمان تا حال قتل و اسیر و قبول کرده جزیر میدهند و بخزند

از آوردن سؤا با آنکه عربند و افسح عرب بودند و الی الا  
 هستند و عاجزان با آنکه عات ایشان این است که تاب نمی  
 آورد که در برابر مدعی کمال شرافت اهل سازد و هر چند هیچ  
 ضرری نداشته و هیچ داعی دیگر نباشد خصوص نسبت  
 به متعصبان و معلوم است که عرب رغایت عصبیت هستند  
 با آنکه از قرآن معجزات دیگر مشاهده میکنیم از قبیل آیات  
 برای شفا و رد ضالّه یعنی گم شده و پیدا شدن از خواب  
 در همان وقت که میخواهد علوم جفر و اعداد و حفظ  
 و حراست و آیات حفظ و فرج در آیات فرج و همچنین  
 آیات استخارها و امور عجیبه و غریبه در نهایت تعجب و  
 غرابت از قبیل معجزها مشاهده میشود و بسیار دیدنیم  
 قسم خوردن بقرآن و متضرر شدن بانوادیکومکرو را  
 مشاهده میشود برکت در خافها که بسیار تلاوت قرآن  
 میشود و رفع شرها و آزارها و غمها و حل مرهمها و اموی  
 دیگر مثل تعبیر خوابها و غیر اینها و بدیخی است که معجزه بود  
 قرآن با امور دیگر که اشاره شد هیچ ربطی ندارد و کفایت

ندارد بلکه معجزات مثل شوق قرین و بطی بسجده و دو سال مراد در  
افلاک و خیر تصرفیست با آنکه امور که از آنحضرت سر زده از حد  
واحدا بزرگتر و هر يك بعالم جدا گانند و يك نمیتوانستند  
توان گفت که سخنند چه سخن همین بعمل است بغیب گفتن و عجا  
ز دیگر که هر يك بعالم جدا گانند و حکایات خبرها غیبی که  
در قتل عمار یا سر و حکایات خواب پادشاه بنی  
امیه و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین  
علیهم السلام و غیر اینها مالا تحصى متواتر المعنی است  
بلکه هر يك از آنچه ذکر شد بشیر حدیقین رسیده حتم  
اینکه معاوید در صد این بود که حق با اوست و مع  
ذلك نتوانست نه خودش و نه احد از لشکرش که  
انکار حدیث عمار بقتل الفئۃ الباغیه کنند بلکه  
توجیه ظاهر الفسادی کردند از راه لاعلاجی و هم چنین  
است حال باقی چهره شبیه برای مطلع بصیر باقی نمی  
ماند که آنحضرت جزو این خبرها داده بودند و از جمله  
شواهد حقیقت پیغمبری آنحضرت معجزات لا تعد ولا تحصى

نبوت نبی همچنین دلیل است بر توحید خدای تعالی و بان  
 ثابت میشود خدای بزرگ حتی قاده مختار کامل لقمه  
 مرید عالم سمیع بصیر و از اینجا که معجزه ثابت میشود که  
 قدرت خدای تعالی ثابت میشود که حکیم و عاد است و  
 دروغ و فریب دادن و کولدن و از او سر نیزند چه اینها  
 از عجز است با کمال قدرت منافی است پس جمیع آنچه گفته  
 بانبوت نبی از معجزه یک دفعه ثابت میشوند و لهذا  
 زمان ادم علیه السلام تا حال کل اهل عالم معجزه آنکه  
 پیغمبران معجزه میاوردند ایشان البته تصدیق پیغمبران  
 میکردند و اذعان و اعتراف بصدق قول ایشان  
 مینمودند اگر چه سابق بر این منکر صانع بودند و  
 طبعی مذهب دهری مذهب و امثال اینها بودند

و کلاً یقین به پیغمبر ایشان هم میرسانند

اینست مسائل اصولین با دلیل آن و هر قدر کافی است

برای عوام الناس

تحریر فی الاول من جمیع الثانی سنه ۱۳۹۹ قمری  
 اقل الله تعالی سیدنا محمد علی

این منظوم اصول دین است از استاد بزرگوار <sup>مجلس</sup> شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب

و بسم الله الرحمن الرحیم ثمتی

هر که با بر سر هوای او لولا <sup>بود</sup>  
از اصول دین شوکان پنج امد <sup>د</sup>  
معنی تو بر وفق اصول جنی <sup>بود</sup>  
مرصفتها کمال هم صفتها <sup>بود</sup>  
هم صفا ذاتی و جمله باشد <sup>بود</sup>  
هستیش با صبر و تو نیست <sup>بود</sup>  
ذات او با سر او بر صفت خلق <sup>بود</sup>  
واحد و یکا بود از هر همه ذات <sup>بود</sup>  
عالم او با درجی و مرید مد <sup>بود</sup>  
وز صفا نصیبیا منت کرد کار <sup>بود</sup>  
نه هست بود جسم نه مرمه محل <sup>بود</sup>  
معنی حید و صفا حق همین <sup>بود</sup>  
اعتقا اول آنکه بر همه شوق <sup>بود</sup>  
و بالذات با آن خدا و علم <sup>بود</sup>

باید این سلمات که رطالت جو <sup>بود</sup>  
اولین تو کمال اصل اصول <sup>بود</sup>  
دان خدا را و آن بالذات که <sup>بود</sup>  
وز صفا نقص پاک و انجل <sup>بود</sup>  
بی شریکیت احدی کای بهما <sup>بود</sup>  
صانع هر ممکن و هم <sup>بود</sup>  
غیر او را اندر معنی کجا یا <sup>بود</sup>  
وز صفتها شوهشت و رات <sup>بود</sup>  
ذات پاک او قدیم و صا <sup>بود</sup>  
کمال صفا سلبی امد بری <sup>بود</sup>  
بی شریکیت معاهم غنی <sup>بود</sup>  
لیت میباید این اعتقا <sup>بود</sup>  
صانعی و خالق کو قادر <sup>بود</sup>  
و ان زاصل <sup>بود</sup>

[illegible]

هست باطل اگر بگوئی مایه باطل  
 خارج از مذهب و نادان بی پروا  
 و آن صفتها که نقص است از کتب  
 کرچه از یکوجه اصل مدحها بود  
 و این اصل مدح و هم منتهی بود  
 بی شکر و بی شیشه احدی بگوید  
 خارج از دین است از مذهبها بود  
 کان کمال فعل در مبدأش بود  
 زانکارا فراتر بقدر استقامت  
 و زبدها و افعالش زنیکیها بود  
 کان رضاه و ائمه عالمها بود  
 بر صلاح بینگان افعال انانها بود  
 جبر و تقوا اعتقاد و قهرا علم بود  
 ماد کیر از اگر چشم دلست بینا بود  
 مدح و خارج از اینها بینا بود  
 کان کمال بر کمالش اصل او بود

از ساهی حنا آمدن صفتها از ترا  
 اصل مدد باشد این است  
 سینه بنام حضرت هر که در  
 صاف باشد از این قطب است  
 چاره ای صفا از این  
 به چهره بیکه دانی و فرمود  
 از صورت بدین است اعتقاد و مکر  
 مکره دوم اصول بود علی  
 میکند انفال از طر اعتدال  
 حرم با از قبح و شر و ظواهر  
 فضل او مکر با حکم  
 حبس است نیست  
 طایف حق بسوی  
 خلق بند و بافت و بافت  
 به سجده عابد  
 را صومند جعفری را اعتقاد  
 حارم او خداوند مکر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

از اصول مذکور این معنی  
 پنجمین دانستند که احتیاج  
 وین عقیده نیز از اصول مذکور  
 از اصول دین نویسیم که این معنی  
 بالاصدا در ریاست معصوم  
 از زبان میباید اقرار و اعتقاد  
 نام فاطمه و محمد و آل محمد است  
 معجز و کراماتش و ائمه و اولاد  
 بعضی از آن معجزات و ائمه و اولاد  
 انبیا خاتم مدد یس تا قیام  
 هم در این اصل تبیین از علی  
 اعتقاد آن توان که شاهنشاه  
 بنیامین بر آن سازد و کردگار  
 حق معجزات که او را در حق  
 همچون معجزات او شران محمد  
 منکوش از دین عالم خارج خلا

جاهل اعتقاد از زمره عیال  
 مذکور احادیث و اقوال و روایات  
 منکر از مذکور و در جملة اعدای  
 معنی که از این طریق است  
 از خدا بر خلق کائنات  
 که بعضی معجزات است و بعضی  
 بر تمام نفس جا پیغمبر است  
 بعضی معنی که از این طریق است  
 بعضی از آن که معجزات است  
 هم شعیب و ائمه و اولاد  
 هر یک معجزات کامل از استعداد  
 آنکه نام محمد در همه طغری  
 شاهد معجزات است از احصای  
 همچون معجزات او فساد  
 وین معنی از اصول دین بر او  
 در جای خود بود که در همه







و این جمله پیشوایان این صوفیه  
 خاصه نایب بود از جانب خیر البشر  
 اعتقاد بود آمد عصمت انور  
 از اصول هشت اعتقاد این بود  
 سیم از دعای باید که بنویسند  
 نص و حسب و سوگند را در اول  
 اعتقاد و مین باید بدانش  
 اصل مذ باشد مطلب و  
 توحید باشد و کمال  
 همین معتقدانند که  
 اصل مذ باشد منکر از این  
 از اصول دین پیغمبر که مینا شد  
 حق تعالی کرد اندک جمیع بند  
 عالم برزخ هیوی متجاوز  
 عرصه شوختر از ثواب و عقاب  
 حشر و صر و نذر دیوان  
 بود شش نعل و افست  
 حق از آن عقب نداشت

کام از هر مکلف حقایق مضایق  
 وین عقیده از اصول دین است  
 هر که مصون از جو خیاقتها بود  
 معتقد که نباشد سقا و لها بود  
 نیز منصوص در ویرما و وحی  
 وین بوار مذ بود و لو و عمو  
 اعلیت همه احکام نافر بود  
 منکرش بر و زدن و زما و  
 برهما تر کند ما سبق کو یا  
 حاج از این اندر لکن احصا  
 عود روح و احسا جز او بود  
 در قبول برزخ و زکریا  
 لیک در قیامت این را بود  
 بنده را نیز و اعلا شحسا املا  
 جنت و دوزخ کثرتی اخلاقی  
 نیز پنج از دعای در اصل میما

و این جمله پیشوایان این صوفیه  
 خاصه نایب بود از جانب خیر البشر  
 اعتقاد بود آمد عصمت انور  
 از اصول هشت اعتقاد این بود  
 سیم از دعای باید که بنویسند  
 نص و حسب و سوگند را در اول  
 اعتقاد و مین باید بدانش  
 اصل مذ باشد مطلب و  
 توحید باشد و کمال  
 همین معتقدانند که  
 اصل مذ باشد منکر از این  
 از اصول دین پیغمبر که مینا شد  
 حق تعالی کرد اندک جمیع بند  
 عالم برزخ هیوی متجاوز  
 عرصه شوختر از ثواب و عقاب  
 حشر و صر و نذر دیوان  
 بود شش نعل و افست  
 حق از آن عقب نداشت

در اصل

اعتقاد او تو که جنم غرضی  
 این از اصل مذاهب جاهل دان  
 اعتقاد ما تو انست روح تو  
 لیک حکم است در غیر پیر یا و  
 عود روح همین که برگردد  
 قالب اصلی حکم شود و ارواح  
 حشر و مینک و حسا و مہ اعمال  
 جزا و عقوبت این اعتقاد غریبا  
 چارمین تو جسمانیست  
 کافر اند نار و دوزخ و محله  
 این مطابق اصل بود  
 بچین زانها که انکه میانش  
 حله و حضور و ناز و نعیم  
 هر که نبوده و زنده است  
 گفته هر پنج اصل است  
 هر که در این مرتب اعتقاد

بهر کمال قریب روح و اما او بود  
 بلکه با دوزخ و از شقی شقا بود  
 حین رخ در میان نفس او بود  
 هم از اصل مذاهب معتقد روح او بود  
 اعتقاد سیم غیر از این بیجا بود  
 تا جزای هر عملی که مستوجب بود  
 جنت و نار و از جمله حق بود  
 منکرش در دنیا صحت و عصا بود  
 اهل کفر و ظلم و غصبا را در اما  
 غیر کافر را شافع و رها بود  
 منکرش دین اگر بوی علی سینا بود  
 بر حق جسم و در دید پیدا بود  
 بهر اهل ان میا جمله جا بر جا بود  
 ز اهل اعتقاد عرف او را بود  
 اصل مذاهب و سلاک همین که بود  
 سو بسیار درین با دوزخ و نار بود

در اصل مذاهب جاهل دان  
 اعتقاد ما تو انست روح تو  
 لیک حکم است در غیر پیر یا و  
 عود روح همین که برگردد  
 قالب اصلی حکم شود و ارواح  
 حشر و مینک و حسا و مہ اعمال  
 جزا و عقوبت این اعتقاد غریبا  
 چارمین تو جسمانیست  
 کافر اند نار و دوزخ و محله  
 این مطابق اصل بود  
 بچین زانها که انکه میانش  
 حله و حضور و ناز و نعیم  
 هر که نبوده و زنده است  
 گفته هر پنج اصل است  
 هر که در این مرتب اعتقاد  
 بهر کمال قریب روح و اما او بود  
 بلکه با دوزخ و از شقی شقا بود  
 حین رخ در میان نفس او بود  
 هم از اصل مذاهب معتقد روح او بود  
 اعتقاد سیم غیر از این بیجا بود  
 تا جزای هر عملی که مستوجب بود  
 جنت و نار و از جمله حق بود  
 منکرش در دنیا صحت و عصا بود  
 اهل کفر و ظلم و غصبا را در اما  
 غیر کافر را شافع و رها بود  
 منکرش دین اگر بوی علی سینا بود  
 بر حق جسم و در دید پیدا بود  
 بهر اهل ان میا جمله جا بر جا بود  
 ز اهل اعتقاد عرف او را بود  
 اصل مذاهب و سلاک همین که بود  
 سو بسیار درین با دوزخ و نار بود

که دال و  
گروه خویش  
بدینشی و خدا  
عالم فیکر و دین  
فیه است از برای او  
بیشتری که  
دوینجی است  
او دوست

کردند یکسر بود غور و یکجا بود  
 دشمنان قلم تالیف و لا باور  
 خلد الساعیه قبه خضر بود  
 جاح و املاکیم و قلوب بود  
 و بخادیم مکرر استعد بود  
 جای در ریاضه الما بود

از طر عقل مبتدا جمله کی  
 نسخه انجوا این است اگر جو بکام  
 انکه از فیاض علمش روی زمین  
 از جلوه علم فضل و احسانش  
 ناظم این نظم را از امید حیات  
 قاریان چون موالتبه کردی

حدیث شریف بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ کُتُباً

فَوَدَّعَنَ فَاطِمَةَ الزَّوْجَاءِ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ  
فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي لَأَجِدُنِي بِكَ يَنْصَعِفًا  
شُعْفًا فَهَآلَتْ لَكَ فَاطِمَةُ أَعِيدَتْكَ يَا اللَّهُ يَا أَبَاهُ مِنَ الضَّعْفِ  
فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي بِالْكَسَاءِ الْيَمَانِيِّ فَطَبْنِي بِهِ قَالَتْ  
فَاطِمَةُ فَطَبَّطْنِي بِهِ وَصِرْتُ أَنْظُرَ إِلَى وَادٍ أَوْجُهُ يَسْلَا لَا  
نُورًا كَأَنَّهُ لَسَدٌ رُفِي لَيْلَةً تَمَامِهِ قَالَتْ فَاطِمَةُ مَا كَانَتْ إِلَّا  
سَاعَةً وَكَذَا بُولَدِي الْحَسَنُ قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا أُمَّاهُ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَتَمَّةَ فؤَادِي  
فَقَالَ يَا أُمَّاهُ إِنِّي أَشْتَمُ عِنْدَكَ ذَائِحَةَ طَبِيبَةٍ كَانَتْهَا

[illegible]

حدیث

جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ جَدَّكَ نَامَ فَخَلَّكَ الْكَسَاءُ  
فَاقْبَلْ أَحْسَنُ نَحْوِ الْكَسَاءِ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ لِجَدِّكَ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا ذَنْ لِي أَنْ أَدْخُلَ  
مَعَكَ مَحْتًا هَذَا الْكَسَاءُ فَقَالَ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ  
مَعَهُ فَمَا كَانَ إِلَّا سَاعَةً وَإِذَا بِأَحْسَنِ الشَّهِيدِ قَدْ أَقْبَلَ  
وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّهُ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ  
يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَثَمَرَةَ فُؤَادِي فَقَالَ يَا أُمَّهُ إِنِّي أَشْمُ  
عِنْدَكَ رَاحَةَ طَيْبَةٍ كَأَنَّهَا رَاحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ  
قُلْتُ نَعَمْ يَا بَنِيَّ إِنَّ جَدَّكَ وَأَخَاكَ مَحْتًا لِكَسَاءٍ فَلَدَى  
أَحْسَنِ عَوْفٍ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ السَّلَامُ يَا رَسُولَ  
اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْخَلْقِ اللَّهُ أَنَا ذَنْ لِي أَنْ  
أَكُونَ مَعَكَ مَحْتًا هَذَا الْكَسَاءُ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَذِنْتُ  
لَكَ يَا حُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ فَأَقْبَلَ عِنْدَ  
ذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا بَنِيَّ رَسُولَ اللَّهِ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ فَقَالَ كَأَنَّ  
أَشْمَ رَاحَةَ طَيْبَةٍ كَأَنَّهَا رَاحَةُ أَخِي وَابْنِ عَمِّي رَسُولِ

وهمی دیگر میکنند  
نعم جان یقین  
شیخی است  
نعم و مقتدر است  
در استقبال  
بنابر این قول اشکالی  
نیست  
لازم نمی آید در  
کسی که معصی  
صادر شده باشند  
بعد از این مقتدر کسی  
شکل  
که زنا کرده باشند  
عصیت کرده باشند  
پیر شده باشند  
صده دراز را  
بکنند و دیگر کرده باشند  
از توبه انقدر زنده نمانند

وَاِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مِلَّةَ رَسُولِ اللَّهِ فَاُولَئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي السَّعَادَةِ فَهُمْ يَرْجِعُونَ الْخَالِیَ  
 وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْقِصَّةَ الْاُولَى لِقَوْمٍ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يَخْشَوْنَ اللَّهَ الَّذِي بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا لَّهُمْ اٰیَاتٍ فَكَذَّبُوهُ فَسَبَّوْا رُسُلَهُمْ وَكَذَّبُوا اٰیَاتِهِمْ  
 وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْقِصَّةَ الْاُولَى لِقَوْمٍ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يَخْشَوْنَ اللَّهَ الَّذِي بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا لَّهُمْ اٰیَاتٍ فَكَذَّبُوهُ فَسَبَّوْا رُسُلَهُمْ وَكَذَّبُوا اٰیَاتِهِمْ

اللَّهُ فَقُلْتُ يَوْمَ نَاقُصُهَا هُوَ مَعَ وَلَدَيْكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَاَقْبَلَ  
 نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَتَاذَنْ لِي  
 اَنْ اَدْخُلَ مَعَكُمْ تَحْتَ هَذَا الْكِسَاءِ فَقَالَ نَعَمْ قَدْ اَذِنْتُ  
 لَكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ تَحْتَ الْكِسَاءِ ثُمَّ اَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ وَوَقَّالَتْ  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبْنَاهُ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَتَاذَنْ لِي  
 اَتَاذَنْ لِي اَنْ اَدْخُلَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ قَالَ نَعَمْ قَدْ اَذِنْتُ  
 لَكَ فَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ مَعَهُمْ فَلَمَّا اكْتَمَلُوا تَحْتَ الْكِسَاءِ  
 قَالَ اللَّهُ تَعَالٰی اِغْلَوْا يَا مَلَائِكَتِي وَسُكَّانَ سَمَوَاتِي اِنِّي  
 خَاطَبْتُ سَمَاءَ مُبِينَةٍ وَلَا اَرْضًا مَدْحِيَّةً وَلَا قَمَرًا  
 مُبِيرًا وَلَا شَمْسًا مُبِينَةً وَلَا فَلَكَ اَيْدٍ وَلَا جَمْرًا يَحْرِقُ  
 وَلَا فَلَكَ لَيْسَرِي اِلَّا فِي حُجَّةٍ هُوَ لَاءُ الْخَمْسَةِ الْاَلْبَيْنِ هُمُ  
 تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ الْاَمِينُ جِبْرِئِيلُ يَا رَبِّ وَمَنْ تَحْتَ  
 الْكِسَاءِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالٰی اَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعَدَنُ  
 الرِّسَالَةِ وَهُمْ فَاطِمَةُ وَابْنُهَا وَبَنُوهَا فَقَالَ  
 جِبْرِئِيلُ يَا رَبِّ اَتَاذَنْ لِي اَنْ اَهْبِطَ اِلَى الْاَرْضِ لَا كُوْنُ  
 مَعَهُمْ سَادِسًا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ اَذِنْتُ لَكَ فَهَبْ

وَاِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مِلَّةَ رَسُولِ اللَّهِ فَاُولَئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي السَّعَادَةِ فَهُمْ يَرْجِعُونَ الْخَالِیَ  
 وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْقِصَّةَ الْاُولَى لِقَوْمٍ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يَخْشَوْنَ اللَّهَ الَّذِي بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا لَّهُمْ اٰیَاتٍ فَكَذَّبُوهُ فَسَبَّوْا رُسُلَهُمْ وَكَذَّبُوا اٰیَاتِهِمْ  
 وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْقِصَّةَ الْاُولَى لِقَوْمٍ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يَخْشَوْنَ اللَّهَ الَّذِي بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا لَّهُمْ اٰیَاتٍ فَكَذَّبُوهُ فَسَبَّوْا رُسُلَهُمْ وَكَذَّبُوا اٰیَاتِهِمْ

الْأَمِينُ جِبْرِيلُ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
الْعَلَى الْأَعْلَى بِقُرْبِكَ السَّلَامُ وَمَخْصُوكَ بِالْحَقِّ  
وَالْأَكْرَامُ وَيَقُولُ لَكَ وَعِزِّي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ  
سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَلَا قَمَرًا مُنِيرًا وَلَا شَجَرًا  
مُضِيئًا وَلَا نَجْمًا يُجْرِي وَلَا فَلَكَأً يَدُورُ وَلَا فَلَكَأً  
يَسْمِي إِلَّا لِأَجْلِكَ وَقَدْ أَذِنَ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكُمْ تَحْتَ  
الْكِسَاءِ فَقُلْ تَأْذِنُ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكُمْ فَقَالَ قَدْ  
أَذِنْتُ لَكَ فَلَدَخَلْ جِبْرِيلُ مَعَهُمُ تَحْتَ الْكِسَاءِ وَقَالَ لَهُمْ  
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَوْحَى إِلَيْكُمْ يَقُولُ إِنَّمَا مَرَّ بِدُلَّاهُ لَيْلًا  
عِنْدَكُمْ الرُّوحُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُهُمْ وَيُطَهِّرُهُمْ فَقَالَ عَلَى أَنْ  
أَبِي طَالِبٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَا لِي جُلُوسِنَا تَحْتَ هَذَا  
الْكِسَاءِ مِنَ الْقَضِيبِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ لَيْسَ وَاللَّهِ  
بِعَشَى بِالْحَقِّ فَبَيَّنَّا وَأَضْطَفَانِي بِالرِّسَالَةِ حَيًّا مَا ذَكَرَ  
خَبْرَنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ الْأَرْضِ فِيهِ جَمْعٌ مِنْ مُشَيْخِنَا  
وَمُحِبِّينَا الْأَوْتَرَاتِ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَحُصَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ  
وَأَسْتَعْفَفَتْ لَهُمْ إِلَى أَنْ يَنْصَرَفُوا فَقَالَ عَلَى بِرَأِ اللَّهِ



فَرْنَا وَفَارَ شَيْعَتُنَا وَرَبِّ الْكَعْبَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
الَّذِي يَعْنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاصْطَفَانِي بِالرَّسَالَةِ نَحْيَا  
ذِكْرَ خَيْرِنَا هَذَا فِي مَحَلٍّ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ  
جَمْعٌ مِنْ شَيْعَتِنَا وَفِيهِمْ مَهْمُومٌ الْأَوْفَرِجِ اللَّهُ هَمَّهُ  
وَلَا مَهْمُومٌ إِلَّا وَكَشَفَ اللَّهُ غَمَّهُ وَلَا طَالِبُ حَاجَةٍ إِلَّا  
قَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ فَقَالَ عَلِيُّ شَهِيدٌ أَوْ اللَّهُ فَرْنَا وَسُعِدْنَا  
وَكَذَلِكَ شَيْعَتُنَا فَارُوا وَسُعِدُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
چونکه اکثر مفسرین ذکر کرده اند که ایه تطهیر در شان  
پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسین نازل شده  
و این حدیث شریف کساده لالت نام بر این مطلب دارد  
و در هر مجلسی که خوانده بشود این حدیث و جمعی از شیعیان  
باشند و بشنوند رحمت خدا بر ایشان نازل میشود  
و ملائکه بر ایشان احاطه مینمایند و مهموم و مغومی اگر  
در آن مجلس باشد هم غم او بر طرف میشود لهذا در این  
مختصر چهارپ شد تا اینکه مؤمنین اقلاً هفته یک مرتبه  
بخوانند تا آن شاء الله تعالی بر رحمتهای الهی فایز گردند

این مسائل بسم الله الرحمن الرحيم فرد یا است

مسئله دایات بجهت مناسبت حال مردم بفرموده علماء و  
مروجین شریعت غرض ذکر کردم تا بندگان خدا رستگار  
شوند مسئله هرگاه کسی زنا کند بایکی از محرمهای  
نسبی خود العیاذ بالله چون مادر و خواهر یا دختر  
یا دخترهای خواهر و برادر یا عمه و یاخاله قتلش واجبست  
مسئله هرگاه کافری با زن مسلمان زنا کند یا مسلمان  
سردفعه حد زنا خورده باشد و دفعه چهارم زنا کند  
اگر عبد باشد تا دفعه هشتم که زنا کند حد شاق قتلست  
و بعضی از علماء ادعای اجماع کرده اند مسئله هرگاه  
کسی شخصی را به بیند که با زنت زنا میکند و ایمن باشد  
از ضرر میتواند هر دو را کشت و هرگاه ایمن نباشد  
از ضرر از زن بر او حرام نمی شود مسئله مرد پیر و زن  
پیر هرگاه زنا کنند ایشان را باید اول صدقه تا از یانه  
زد و بعد سنکسار کرد مسئله مردی که زن عقدی  
دائم حاضر دارد و زنا کند اول باید صدقه تا از یانه بر آید

و بعد او را سنگسار کرده مسئله هرگاه مملوک بالغ  
یا بالغه فا کنند حدّ شان پنجاه تازیانه است حدّ جم  
نیت بقول علماء مسئله در کتاب نجم الهدایة از جناب  
رسول خدا ص روی است که هر که با پیری لواط کند  
خداوند عالم او را جنب محشور میگرداند در قیامت  
و اب دنیا او را پاک نمیکند و قتی که کسی با کسی لواط  
میکند عرش خدا بلرزه میاید خدا او را بر جبر جهنم  
حبس میکند تا از حساب خلائق فارغ شود و بعد حکم  
میکند او را در جهنم اندازند و از آخر حدیث ظاهر  
میشود که او را از جهنم بیرون نمیاورند و از حضرت  
امیر المؤمنین مرویست که جماع کردن بدبر پسر کفر  
است و مرویست که هرگاه کسی بیوسد پیری را  
بشهوة خداوند عالم کجام میکند او را بجام آتشی و  
لعنت میکند بر او و ملائکه آسمان و زمین و ملائکه  
رحمت و غضب و مهتیا میشود از برای او جهنم  
اگر توبه نکند توبه اش قبول نمیشود مسئله هرگاه

لواط کنند و لواط دهند هر دو بالغ و عاقل باشند  
هر دو را باید کشت بقول علما مسئله فاعل را بشمار  
کشتن یا سنکسا و کردن یا زنده یا تشهیر اندن یا  
از بالای بلدی مثل دیوار یا کوه با دست و پای  
انداختن یا دیوانه بر روی او انداختن اختیار با حاکم  
جامع الشرائع مسئله اما اگر شخص عورت  
خود را ببدن پسری بمالد حدش بعضی کشتن تائید  
مسئله اما اگر دو نفر در یک رختخواب مجتمع شوند  
غیر محرم با شرایط حاکم شرع باید از سی تا نود و نه  
تا زیاده هر قدر که صلاح بداند برایشان بنزد  
هرگاه شخص پسری را بشهوت ببوسد همچنان است  
اگر چه پدر و برادر هم باشد مسئله اما مساحقه  
در کتاب نجم الهدایه مرویست از رسول خدا که مساحقه  
بمتره لواط کردن است مسئله هرگاه زنی فرج خود  
بفرج زنی دیگر بمالد باید حد تا زیاده یا بی تا زنا  
اگر محصنه نباشند و اگر محصنه باشند باید سنکسا

مال ایشان را ببرد یا خودشان را ببرد اما حارب کشتن  
یا زنده او بختن یا ببرد یا آنکه دست راست او را پای چپ  
قطع کند یا او را از بلد میرود کند از آن بلد ببرد بیکر تانویه  
کند یا ببرد بقول علماء و اختیار با حاکم شرعست و بجاری است  
هر یک مگر اگر کسی را بکشد و مال او را بگیرد باید عین  
مال را یا بدنی از او گرفت و دست راست و پای چپ  
او را ببرد و بدنی از او بکشد و او بختن باید کرد بقول علماء اگر  
بفریاد کردن زدن دفع حارب بتواند کرد جایز است  
او بقول علماء اگر کسی خواسته باشد با نفع یا غیر نفع  
عمل نامشروع کند و بختن دفع او بتوان کرد جایز است  
کشتن او بقول علماء معرکه شخص را بکند یکی را بغير حق  
بکشد فلانرا و هر سه بالغ و عاقل باشند قاتل را باید بکشد  
و امر کنند را باید حبس کرد تا ببرد بقتل علماء باید عداقت  
خود را بکشد پدر را نمیکشند نعلین می کنند کفاره و دیه  
باید بدهد اما اگر او را عداقت پدر را یا مادر را بکشد  
فخاص می کنند مدینه قتل هودی که تعیین بهم برساند

یکی از شش چیز است یا صد شتر یا دویست گاو که اسم  
کاو بر او صادق باشد یا دویست حله که هر حله دو پارچه  
همی است یا هزار مثقال شرعی طلائی خالص یا هزار  
کوب سفند که اسم کو سفند بر او صادق باشد یا ده هزار  
درهم که هر درهمی دوازده نخود و نیم و یک عشر نخود نقره  
است مدینه یهود و نجوسی که جز یه میدهند هشتصد  
درهم است اما کسی هرگاه شخصی را بهمانی بطلبد و  
بعد او را از خانه بیرون کند با شرایطش تا آن شخص  
خود نرسیده تلف نشود ضامن است میزبان بقول علماء  
هرگاه افسار مالی میکشد و میرود هرگاه آن مال از دست  
اذیت کسی کند دیر با انکس است بقول علماء هرگاه  
شخص سوار باشد و مال را بیا زارد و آن مال غیر را  
اذیت کند سوار ضامن است و اگر غیری مال را بیا زارد  
که غیر را ضعیف کند یا سوار را ببیند از غیر ضامن است  
هرگاه شخص کاری کند که موی سر یا ریش مود بریزد  
و دیگر نرود دینه کامل باید بدهد هرگاه موی سر

پیش از آنکه ثالث دیر برسد یا دیر مرد مساوی است  
 بعد از این بقدر نصف دیر مرد است اما دیر بند  
 و کیز نسبت بقیمه ایشان است مسئله جواحتیکه بر  
 سر بار و برسد از پوست گذشته قدری از گوشت را  
 هم قطع نماید دیر اش دو شتر است و اگر بسیاری از  
 گوشت را پاره نماید سه شتر است و اگر پاره فزاید  
 که متصل با استخوان است برسد چهار شتر است  
 و اگر استخوان نمایان شود پنج شتر است و اگر استخوان  
 را بشکند ده شتر است و اگر استخوان را از جایی جدا  
 برد پانزده شتر است یا بیست شتر و اگر پرده مغز  
 سر برسد سی و سه شتر است یا ثلث دیر است  
 و جائی که مجوف برسد مثل همین است مگر که  
 شخصی بخنجر یا تیرو مانند آن زخم بپاید یکی زند که  
 فرود و بگذرد صد مثقال شرعی طلا بدهد  
 و اگر بکف برسد و فاسد نکند همچنین و اگر بود و  
 باز و برسد پنجاه مثقال شرعی طلا بدهد و اگر

هرگاه کسی را از خود نطفه و بیرون بریزد بی اذن  
 زن ده مثقال شرعی طلا بدهد هرگاه کسی سر  
 میت واحد کند صد مثقال شرعی طلا بدهد  
 هرگاه شخصی حیوان حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف  
 کند باید قیمت زنۀ او را در حال تلف <sup>هرگاه</sup> کسی اجزاء  
 حیوان را کول اللحم را قطع کند یا جراحی برساند تفاوت  
 صحیح و معیب را باید بدهد و اگر حرام گوشت قابل  
 تذکیر باشد و ذبح کند بی اذن باید از شرش بدهد  
 من و غیره بنویسند  
 دوازده مثقال  
 صیقلیت باید  
 مهرگاه حیوانی  
 و اما کسی را  
 اگر صاحبش نفی  
 کرده در حفظ آن  
 غایت بکشد  
 کسی یکی را عمل  
 را عفو کند باید بدهد  
 مصالح کند علاوه  
 بر غایت باید بدهد  
 هر سه گناه و در  
 ماه مبارک و رضا  
 را بدهد و اگر کسی  
 خطا یا شبهه خطا  
 علاوه بر دین باید  
 از سه گناه و تنبی  
 که اول بیک از آن  
 کردن

مضعفه شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد هشتاد  
 مثقال است و اگر روح دمیده باشد در آن هزار مثقال  
 است اگر سپر باشد و اگر دختر باشد یا نصد مثقال است  
 و هرگاه کسی زن حامله را بکشد دین و طفلش  
 هر چه هست باید بدهد و اما اگر زن خود باعث  
 سقط طفلش شود باید دین و پورته دهد بخودش  
 چیزی نمیرسد و اگر غیری باعث شود بترسیدن  
 یا قسمی دیگر غیر بد دهد هرگاه شخص در حال  
 مجامعت با زن از خود نطفه و بیرون بریزد بی اذن  
 زن ده مثقال شرعی طلا بدهد هرگاه کسی سر  
 میت واحد کند صد مثقال شرعی طلا بدهد  
 هرگاه شخصی حیوان حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف  
 کند باید قیمت زنۀ او را در حال تلف <sup>هرگاه</sup> کسی اجزاء  
 حیوان را کول اللحم را قطع کند یا جراحی برساند تفاوت  
 صحیح و معیب را باید بدهد و اگر حرام گوشت قابل  
 تذکیر باشد و ذبح کند بی اذن باید از شرش بدهد





هذه رسالته الشريفة

ووجيزة لطيفة جناب المستطاب

علامة العلماء العالمين قدوة الفقهاء الراشدين وأعلام المجتهدين  
ملكاً الأمام مروج الأحكام مجتهداً أسلاً أفاضلاً أحمد في الظلال

دربیان تعلید

واینها مقلد خان واینها مظهران واینها بنیانها واینها اجناس

واینها جبات صفی واینها جبات صفی واینها جبات صفی واینها جبات صفی

واینها صلی واینها صلی واینها صلی واینها صلی

واینها قیامان واینها قیامان واینها قیامان واینها قیامان

واینها زینت واینها زینت واینها زینت واینها زینت

واینها بیاض واینها بیاض واینها بیاض واینها بیاض

واینها کتبها واینها کتبها واینها کتبها واینها کتبها

واینها کتبها واینها کتبها واینها کتبها واینها کتبها

که جناب العلماء والسادات شیع السعادات التقیان فی الرضی

المرحب جناب حاجی سید خراسانی بنظر جناب میرزا علی محمد وفضل بنعلیه

واینها آخر کتابها واینها آخر کتابها واینها آخر کتابها واینها آخر کتابها

واینها آخر کتابها واینها آخر کتابها واینها آخر کتابها واینها آخر کتابها

تحقیق نمائید که  
 این کتاب شریف  
 بطور انوار تحقیق  
 زبدة العباد  
 المحبتین مجرلا  
 و امیر المؤمنین  
 الامام علی بن ابی طالب  
 جناب خواجه  
 صاحب اردکانی  
 و این کتاب شریف  
 نوشته  
 خود می باشد  
 لاری با حکام  
 بهر شایسته  
 و العاقبت  
 الملك العظمی  
 خواجه حاجی  
 محمد حسین  
 الوداد

این کتاب که انعام  
 است بکتاب بخند و  
 شده است از کتاب شریف و حاجی  
 کتاب بکتاب که نظر انوار  
 اسلام دین و دین شریف  
 و المسلمین حاجی میرزا محمد  
 و اجلار و زید و زینب و فضل  
 دادند و بخند و زید و زینب  
 عالی حرره الامام محمد  
 رحمتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل الصلوة عمادا للدين وصيرها معراجا  
 للمؤمنين والصلوة والسلام على افضل القاممين والراكعين  
 والساجدين محمد وعترته الطيبين الطاهرين واللعنة  
 على اعدائهم ما دامت السموات والارضين وبعدا نوح  
 معلوم میشود از فتاوی حجة الاسلام و قدوة الانام  
 جناب حاجی میرزا محمد حسن الشیرازی دام ظلّه العالی  
 المتبحر که مکلف قبل از شروع در نماز مسائل ضروریّه  
 مهمّه عام البتّه نوابه اند تا در وقت عمل در تزلزل نبود

باشد و دانستن مسائل مهمه ضروریه از کتب معتبره  
 مشکل بود لهذا این اقل السادات و الطلبة حاجی سید  
 مهدی الیزدی الحنفی این مسائل را از کتاب نهج و مسئله  
 انتخاب نموده در خلال این اوراق جمع نموده از برای  
 اسان بودن ضبط آنها بر مؤمنین امید که انتفاع ایشان  
 باعث عفو معاصی این عاصی شود و الله الموفق المعین  
 مسئله شخص مکلف باید احکام خدا را یا با جهاد  
 یا بتقلید یا با احتیاط عمل کند و صورتی که احتیاط  
 مستلزم تکرار نباشد و الا معین است از برای تقلید  
 و در مسائل ضروری و اتفاقی علماء و اجماعی اصحاب  
 و علماء تقلید ضروریست و مجتهدینی که باید مردم  
 تقلید ایشان کنند اگر جمیع مساوی باشند در جمیع جهات  
 شخص مکلف مخیر است که تقلید هر یک که خواسته باشد  
 بکند و اگر چنانچه یکی از ایشان علم و افقه و اوج و  
 اتقی و اوثق در فتوی باشد معین است تقلید او و  
 طریقه اخذ مسائل باید که شخص یا از خود مجتهد بشود

یا از دو عادل بشنود یا از یک عادل که راوی باشد یعنی  
مسئله را خود او مجتهد شنید باشد و نقل کند یا کتابی  
که خواطر جمع باشد که این کتاب غلط نیست و صحیح است  
مسئله مقدمات نماز شش است اول طهارت و  
عبارت است از وضوء و غسل یا تیمم بدل از آن دو  
دوم ازاله نجاست از بدن و لباس سیم ستر عورت  
چهارم وقت شناختن پنج قبله شناختن ششم جای سجده  
پاک باشد و پست و بلند نباشد مگر بکلفتی یا خست  
چونکه دانستن مقدمات موقوف است بر شناختن  
نجاسات و مطهرات پس بدان مطهرات چند چیز است  
اول آب مطلق چه کر باشد چه جاری و چه قلیل پاک  
میکند هر متنجسی را که قابل تطهیر باشد بطریقیکه مذکور  
است در محل خودش دوم افتاب است و آن پاک  
میکند زمین را و هر چه غیر منقول باشد مثل درخت  
و گیاه و امثال آن مثل دیوار و سقف و در و پنجره  
بتابیدن بر آن در حالیکه تر باشد و بافتاب خشک

شود سیم زمین وان پاك ميكند مه قدم و مه چكه  
 و نعلين را براه رفتن يا بما ليدن بر زمين بچيستی كه  
 عين نجاست بر طرف شود هر چند احوط راه رفتن بقدر  
 پا نزده ذراع است اگر بكثر بر طرف شود چهارم استحباب  
 بتبدیل شدن حقیقه نجس یا متنجس بچيقت چیز دیگر  
 مثل سكه كه در نمك زار افتد و نمك شود و هر چیز  
 نجسی كه بسوزد و خاكستر شود و در زغال احوط اجتناب  
 پنجم اسلام وان پاك ميكند و طو بات كافر از ابدی مانع  
 و دهن و امثال آن و همچنین آنچه متصل ببدن او باشد  
 از موی و ناخن و دندان و هر گاه اسلام بیاورد پدید  
 مادر فرزند صغير پاك ميشود ببعيقت ششم كه شدن  
 وان در آب انكور جوشیده است كه نجاست آن بسبب  
 جوشیدن باشد پاك ميشود بر طرف شدن د و ثلث  
 آن بعد از غلیان شدن با شش و در آفتاب و غيره احوط  
 اجتناب است هفتم انتقال است مثل خون آدمی و غیر او كه  
 بجسم پشه و كيك و شپش و كنه كه منتقل بشود و عرفا از جزء آنها

محسوب شود و انقلاب نیز مظهر است مثل سرکه شدن  
 شراب و امثال آن هشتم زوال عین از باطن مسلمان مثل  
 باطن دماغ و چشم و گوش و دهن و کافیه است در پاک  
 شدن بدن حیوانات چرند و پرند زوال عین باطن  
 تطهیر علی الاحوط نه استبراء حیوان جلال و تابع است  
 استبراء انسان و بان حکم بطهارت و وطوبت مشتبیه  
 بیول و منی میشود و اگر استبراء نکرده باشد نجس است  
 و استبراء در منی بیول است و در بیول بمسک است بجز  
 مذکور و محل خود دهم بیرون آمدن خون از محل زنج  
 کردن حیوان یا محل زنجشتر بقدریکه متعارفت از آن  
 خون زخم باشد بان حکم بطهارت خون باقی مانده  
 میشود و در سپرز احوط اجتناب است یا زده هم سنگ  
 و کهنه استنجاء با شرایط آن که در محلش ذکر شده و جدا  
 شدن عنسالموان پاک کننده است و طوبی با که باقی  
 میماند بعد از فشردن در چیزهایی که فشار در آنها اثر  
 است دو آرد هم غایب شدن مسلمان با علمش نجاست

واحتمال تطهیر از آن واستعمالش بچیزیکه طهارت در  
 آن شرطست شرعا با عرقا بحسب حال غالبه مسلم در اینکه  
 استعمال بعد از تطهیر است مسئله در نجاسات اول  
 و دوم بول و غایط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد  
 و صاحب نفس ساکن باشد یعنی خون جهمیده داشته  
 باشد و فرق نیست در غیر ما کول اللحم انکه انسان باشد  
 یا حیوان حرمت آن اصلی باشد یا عارضی مثل حیوان  
 جلال سیم و چهارم خون و منی است از هر حیوانی که  
 صاحب نفس ساکن باشد خواه حلال گوشت باشد یا  
 حرام گوشت باشد و خون کمتر از درهم بغلی معفو است طاهر  
 پنجم و ششم سگ و خوک حرامی نه دریائی و همچنین اجزاء  
 و رطوبات و لعابات هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة  
 در آنها حلو نگردیده باشد مانند مو و ناخن آنها همه نجس است  
 هفتم میته است از هر حیوانی که صاحب نفس ساکن باشد  
 مکر میته آدمی که نجاست آن بعد از سرد شدن و  
 پیش از غسل داد نیست بلکه پیش از سرد شدن و بعد



از مردن نیز بنا بر احوط هشتم کافر است حتی مرتد و یهود  
و نصاری و مجوس و همچنین است حکم در اجزاء آنها چه  
در آنها حلول کرده یا نکرده باشد و طریق معرفت کافر  
است که انکار الهیت الهی یا رسالت یا ضروری از  
ضروریات دین نماید و احوط بلکه اقوی اجتناب از او  
کفار است پیش از بلوغ نهام شراب و هر مسکری که در  
اصل روانست هر چند نجس نکند و مشهور الحاق آب انکوار  
است بان هرگاه غلیان بهم رسانند و بعضی علاوه نموده  
اند اعتبار داشتند را نیز و اظهر و احوط اجتناب است  
مطلقا دهم فتناع است و آن از جو بعجل می آید چنانچه  
بعضی ذکر نموده اند و معتبر در آن صدق اسم است در  
عرف عرب و همچنین عرق شتر جلال بلکه مطلق حیوانا  
جلال است بنا بر احتیاط یا زدهم عرق جنب است  
از حرام خواه در وقت حصول جنابت باشد یا بعد  
از آن خواه در زن باشد یا در مرد از زنا باشد یا  
از لواط و طی بهیمه باشد یا غیر آنها بلکه در وطی حایض

وروْنُ ماه رمضان وظهر قبل از کتاره اقوی اجتناب است  
 مسئله در آنچه معتبر است در غسل و آن چند چیز است  
 اول نیت باینکه بدانچه میکند و غسل برد و قسم است  
 ارماسی و آن یک دفعه فرود رفتن با بست بخویکه جمیع بدن  
 را آب فرا گیرد و موضعی از بدن نماند که آب با و نرسد  
 حتی زیر موها و ترقیعی بخو نیست که در اینجا ذکر میشود  
 دویم شستن سر و گردن و قدری از شانه ها و سین  
 و پشت سرد اخل کنند در شستن سر و گردن تا یقین بقدر  
 واجب بهم رسانند و برای زیر موی سر و ریش برسانند و  
 همچنین گوش و چشم و دماغ و دهن هر چه از آنها ظاهر باشد  
 سیم شستن جانب راست است و چیزی از دوش چیزی  
 از گردن و چیزی از طرف چپ از پیش رو و پشت سرد اخل  
 کند تا سر انگشتان و احوط شستن تمام عورت است بجهت  
 یقین چهارم شستن جانب چپ است بطریق مذکور  
 که در شستن جانب راست مذکور شد و در این دفعه  
 نیز احوط شستن تمام عورت است بجهت حصول یقین پنجم

ترتیب یعنی اول سر و گردن بشوید دوم شستن جانب  
 راست سیم شستن جانب چپ است بخود کور و ترتیب  
 در غسل ارتباطی نیست چونکه یک دفعه فرو رفتن در آب  
 ششم تحلیل آنچه در دست و پا بوده باشد از انگشت و  
 سوار و غیره هرگاه مانع وصول آب باشد مثل چرک زای  
 و چربی زیاد و بدن هفتم طاهر بودن جمیع اعضاء  
 بدنست قبل از غسل ارتباطی و طاهر کردن بدن  
 بعد از از آله عین بدن و مرتبه از آب قلیل و فرو بردن  
 در آب کثیر نیز و مرتبه بنا بر احتیاط و بولد و آب جاری  
 یک مرتبه کافی است هشتم مطلق بودن و طاهر بودن  
 آبست یعنی مضاف نباشد مثل کلاب و غیره و نجس مشتبّه  
 نجس هم نباشد که غسل بهیچ یک از اینها صحیح نیست و بر  
 جنابت باقی است تمام سباح بودن آب و مکافات یعنی  
 آن دو غصبی و مشتبّه بغصبی نباشند که غسل در آن  
 مکان و در آن آب صحیح نیست و اعاده آن نماید که غسل او  
 باطل است دهم باقی ماندن بر نیت غسل تا آخر و اگر تا

سینه و آب باشد و به نیت غسل زیر آب رود کافیه  
در غسل ارتماسی و بیرون آمدن از آب واجب نیست  
مسئله اگر کسی یک دفعه بزیر آب رود ب نیت سر و گردن  
و دفعه دیگر ب نیت طرف راست و دفعه دیگر ب نیت  
طرف چپ کفایت میکند در غسل ترقیعی و اما اگر ب نیت  
مذکور شد مسئله اگر کسی غسل کند و قصد دادن  
اجرت حمامی بطریق متعارف ندارد که بدهد غسلش  
باطل است اگر چه بعد هم او را واخی کند باید غسل را  
اعاده نماید و اگر قصد دادن دارد و رفت و غسل کرد  
و بیرون آمد و وجه باو نداد غسلش صحیحست و مشغول  
ذمه است مسئله واجبات وضو اول نیت باین معنی  
که بداند چه میکند و نیت همان داعی بفعل است و بر  
انگیزاننده شخص است بجهة عمل قریبه الی الله و نیت شرط است  
در هر عملی و بدون آن صحیح نیست دویم شستن دو اذن  
موی هر تا آخر نخ محسب طول و محسب عرض غرض و کوفتن  
انگشتان هم و وسطی از طرفین رو و قدوی از اطراف

بشوید بجهت حصول یقین سیم شستن دست راست است  
 از مرفق تا سر انگشتان از اعلی فالاعلی و قدوی بالاتر  
 از مرفق بشوید بجهت حصول یقین چهارم شستن دست  
 چپ است بخوی که در دست راست مذکور شد  
 و این که از دست چپ زیاده آمده است بان آب مسح  
 و مسح پای راست و پای چپ را بکند پنجم مسح سر است  
 از پیش روی سر بقدر مسمی کافیست بمقدار سه  
 انگشت افضل و بهتر می باشد و مسح هر دو پا از سر  
 انگشتان تا بکعبین علی الاشهر و الی المفصل علی الاحوط  
 ششم ترتیب و موالات باین نحو که اول رو را بشوید  
 از اعلی فالاعلی بعد از آن دست راست بعد از آن دست  
 چپ و مسح سر و پاها و موالات از بین نزود یعنی پی  
 در پی شسته باشد بتفصیلی که هست هفتم تحلیل  
 و ظاهر بود ز اعضا است یعنی مانع نبودن آنچه در  
 دست است از انگشت و زهکیر و هر چه مانع وصول آب  
 باشد و اعضای وضو ظاهر باشد یعنی نجس یا متنجس نبوده

باشد قبل از وضوء و بدون آن وضوء صحیح نیست هشتم  
 غصبی نبودن آب و مکان و مشتبه بغصبی هم نباشد و  
 ظرف آب هم اگر منحصر است غصبی نباشد و محل ریختن آب  
 مطلقا غصبی نباشد و همچنین مصاف نبودن آب مثل  
 آب ناز و کلاب و غیرهما انهم از جمله شرایط وضوء  
 است یعنی خود وضوی خود ساختن پس اگر  
 بدون عجز و مرضی و ضرورتی وضوء او  
 لازمست مسئله وضوء ارتماسی در  
 رو و دست راست و دست چپ میشود لکن در وقتی  
 که این دو تایل خرد زیر آب کرده و بنیت وضوء بیرون  
 آورد از برای دوست شدن نزد وقت فرو بردن  
 زیر آب مسئله واجبات تیمم اول نیت با نیت که بداند  
 چه میکند و بداند که این تیمم بدل از غسل است یا وضوء  
 است از رستگاه موی سر تا سر اعلای بینی و احوط  
 مسح حاجبین است و نیز باید ماسح بر مسح کشیده  
 شود نه عکس آن تیمم مسح پشت دست راستست بکف

بقصد تعیین احادیثها بجهت صلاح نبودن نماز یا میاورد و در قرآن الی الله و قدیم مسیح که در این جهت

دست چپا زبند دست راست تا سر انگشتان چهارم  
 مسح نمودن پشت دست چپ است بکف دست راست  
 از بند دست چپ تا سر انگشتان پنجم ظاهر بودن اعضا  
 است قبل از تیمم و با عدم طهارت اعضاء تیمم در حال  
 اختیار تیمم صحیح نیست ششم ترتیب است یعنی اول مسح  
 پیشانی کند و دوم مسح دستها و موالات باینکه فیما  
 بین دو ضرب فاصله نشود عرفا و همچنین در مسحات و  
 چیزی مانع نباشد فیما بین ما مسح و مسح هفتم ظاهر  
 بودن آنچه بران تیمم میکند یعنی نجس و مشتبیه نجس  
 نباشد و خالص باشد یعنی مضاف نباشد مثل آرد  
 و غیره و فیما بین دست و آنچه بران تیمم میکند مانع  
 نباشد هشتم مباح بودن مکان تیمم یعنی غصبی نباشد  
 و مشتبیه غصبی نباشد و اما انکسائیکه در نجس یا  
 در مکان غصبی مانده اند تفصیل دارد مسئله بر  
 شش چیز تیمم میتوان کرد خالص زمین و رمل و سنگ  
 و غبار و گل اما باید کل را خشک کند و اگر ممکن نشود

خشکانیدن آن بر همان کل پنجم کند اما تا حاک نمک  
 شود بر خاک و بعد بر زمین و بعد رمل و بعد سنگ  
 و بعد عمار و آخر همه کلاست مسئله دوم و اقض وضو  
 یعنی چیزهایی که شکنند وضو است اول بول چه باختار  
 چه بغیر اختیار چه کم باشد چه بسیار دوم غایط چه  
 از راه متعارف باشد یا غیر متعارف سیم جماع چه  
 با انزال باشد و چه بی انزال چهارم استمناء با خروج  
 منی و بدون خروج مبطل نیست پنجم باد که از موضع متنا  
 خارج شود چه با صدا باشد و چه بی صدا چه با اختیار  
 باشد و چه بی اختیار ششم خواب که غالب شود بر چشم و  
 گوش بنوعی که بچشم نبیند و بگوش نشنود و بچشیدن  
 مزه خواب نیز علی الاحوط هفتم مستی و بیهوشی بخدا که  
 احوال خود را نفهمد هشتم جنون یعنی دیوانگی نهم  
 قهش نهم حیض و نفاس و استحاضه مطلقا دهم مستی  
 میت پیش از غسل دادن او یا بر احتیاط فصل دوازدهم  
 صحه صلو است مسئله اول غسل جنابت و غسل



حیض و نفاس و استیاضه مطلقاً دوّم وضوء برای  
محدث غیر جنب بشرط صحّة و شرعی بودن سیم تیمم برای  
فاقد آب یا مریضی که وضوء و غسل ممکنش نیست چهارم  
سجده بر مایض السجود علیه یعنی ماکول و ملبوس و معتد  
نباشد در حال اختیار پنجم ستر عورت از برای مردان  
از ناف تا زانو علی الاحوط و از برای زنان همه بدن است  
الاوجه و کفین و قدمین و احوط ستر باطن قدمین  
است ششم مباح بودن لباس و فرش و مکان یعنی  
غصبی و مشتبّه بعضی نباشد هفتم طاهر بودن بدن  
و لباس و موضع سجده نیز باید پاک باشد هشتم دخول  
وقت اگر نماز پیش از دخول وقت واقع شود باطل است  
نهم استقبال قبله اگر انحراف بقسم مذکور در پنجمه  
عمداً حاصل شود یا استند بار باطلست دهم نیت و  
بدون نیت هیچ عملی صحیح نیست بلکه شرط صحّة است  
مسئله در لباس مصلی که نماز در آنها باطلست اول  
حریر محض از برای مردان و لباس طلا یا نیر برای ایشان

و لباس زری طلائی از برای مردان و از برای زنان  
همه اینها جایز است دو قیم ستر عورت بنحویکه مذکور  
شد و شرط صحه صلوٰه ستم لباس حاکی بدن و عورت  
از برای زنان و حاکی عورت از برای مردان نیز چهارم  
پوست حیوان غیر ماکول اللحم بغیر از خروس و سنجاب  
که مستثنی است پنجم جلد ماکول اللحم غیر مرغی بنزد اهل  
شریعه غرا ششم شعرو و پرو سائر اجزاء غیر ماکول اللحم  
مطلقا الاخر و سنجاب هفتم لباس غضبی و مشتبه بغضبی  
بنحویکه مذکور در سابق هشتم لباس خون الوده که زیاده  
از درهم بغلی بجز دمآء ثلاثه و خون نجس العین اگر چه کمتر  
باشد نهم محمول نجس غیر کلاه و بند زیر جامه و هر چه نماز  
بان تمام نشود احوط احتیاط است در غیر محل خود مسئله  
نمازهای واجبی اول نماز یومیه پنجگانه که صبح و ظهر  
و عصر و مغرب و عشاء و قیم نماز جمعه مع شرایط آن ستم نماز  
عیدین با شرایط آن چهارم نماز طواف اگر چه پنج نماز  
ایات که ماه گرفتن و افتاب گرفتن و غیره ششم نماز میت

وان واجب کفایتست هفتم نماز نذر وعهد و قسم هشتم  
 نماز استیجار که اجیر میشود نهم نماز والدین بر ولد اکبر  
 مسئله واجبات اول قیام وان رکعت در تکیه الاله  
 و متصل بر کوع دویم نیت وان شرطست سیم تکبیر  
 الاحرام وان رکن است چهارم قرائت حمد و سوره و آیت  
 رکن است پنجم رکوع است وان رکن است ششم دو  
 سجود با هم رکعت هفتم تشهد وان غیر رکن است  
 هشتم سلام وان غیر رکعت نهم ذکر رکوع و سجود و  
 تسبیحات و ربع غیر رکن اند دهم ترتیب وان غیر رکن است  
 یازدهم موالات وان غیر رکن است دوازدهم طمانینه  
 مسئله در منافیات نماز اول در اثنای نماز چیزی  
 خوردن و آشامیدن اگر چه اندک باشد مثل غذای  
 پای دندان اگر صدق خوردن بر او بشود اما خوردن  
 آب در نماز شب و مکیدن نبات تفصیلی دارد دویم  
 عمد ابد و حرف تکلم کردن که غیر قرآن و دعا و ذکر خدا بود  
 باشد و همچنین بیک حرف که فهماننده معنی باشد مثل اق

که بمعنی نگاه داشتن است و <sup>و</sup> که بمعنی وعده کردن و امثال  
 آن سیم عدا خندیدن یعنی خند با صدا و بی صدا هم اگر  
 حبس کند در دل که تغییر نماید احوالش احوط اتمام نماز  
 و اعاده آنست و اما تبسم که ماحی صوت صلوة نبوده باشد  
 عیبی ندارد چهارم عدا برای امور دنیا گریه کردن <sup>مثلا</sup>  
 برای ضرر کُلی یا خوف کسی و از خوف و خشیت الهی  
 شوق بهشت جاودانی یا از خوف نارضرر ندارد و گریه  
 بر سیدالشهداء بی اختیار ضرر ندارد پنجم دست بردن  
 دست انداختن و همچنین امین گفتن بد و زتیّه و در  
 مقام تقیه ضرر ندارد و اگر بتواند در جای پنهان نماز  
 کند و تقیه نکند احوط است ششم عدا ترک واجب از  
 واجبات نماز کردن و همچنین زیاد کردن یا کم کردن از  
 واجبات رکنی عدا یا سهوا و جهلا مبطل است و در  
 واجب غیر رکنی عدا و جهلا اما سهوا مبطل نیست هفتم  
 عدا الخراف از قبله که صدق استقبال نکند و باشد  
 آن اگر چه سهوا بوده باشد و همچنین تمام روبرو با طرف

یمین و یسار کردن ایندن اما بکوشه چشم نظر کردن  
 عیب ندارد هشتم فعل کثیر و سکوت طولی که او را  
 در عرف شرع از نماز گذار بیرون بود چه عمدا و  
 چه سهوا و چه جهلا مثل اینکه با ویش و غمازه خود باز  
 کند مثلاً که بگویند شخص نماز نمیکند هم در مکان  
 و جای و فرش غضبی نماز بجای آوردن و همچنین اگر  
 مشتبّه بغصبی بوده باشد که نماز در اینها هیچیک  
 صحیح نیست فصل بدانکه شکایات بیست و یک قسم است  
 پنج قسم از آن اعتبار ندارد و هشت قسم دیگر بعد از  
 فکر زیاد باطلست و هشت قسم دیگر بعد از فکر کمی  
 صحیح است بتفصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله اما از بیست و  
 یک اعتبار ندارد اول شك بعد از سلام باین معنی که  
 سلام نماز ظهر داده و شك میکند که آیا سر رکعت  
 کرده ام یا چهار رکعت اعتنا بچنین شکی نکند و نمازش  
 صحیح است و همچنین در سایر نمازهای دیگر دویم شك  
 بعد از وقت باین معنی که افتاب در آمده یا مغرب شرعی

شده شك میکند که آیا نماز صبح و ظهر و عصر را کرده ام یا نه  
 این شك اعتبار ندارد تسیم شك بعد از محل است باین معنی که  
 حمد را میخواند شك میکند که تکبیر الاحرام را گفته ام یا نه و  
 همچنین در اثنای سوره خواندن شك میکند که حمد را خوانده  
 ام یا نه و همچنین است در هر فعلی که داخل در فعل دیگر شده اعتبار  
 ندارد چهارم شك کثیر الشك است اعتباری بشك او  
 نیست و مدارد کثیرا لشك نظر باهل عرفست پنجم شك مأموم  
 و مأموم با ضبط و حفظ نمودن دیگر اعتبار ندارد باین معنی  
 که امام سر از سجده برداشت و مشغول تشهد شده مأموم شك  
 میکند یا دو رکعتست یا سه اعتباری بشك مأموم نیست  
 باید متابعت امام بکند و همچنین شك امام با علم مأموم اعتبار  
 ندارد اما آن هشت قسمی که باطلست حوط است که ابقا  
 فکر کند که از صورت نماز کناری بیرون رود هنوز بیرون  
 نرفته اگر علم یا مظنه اش بجائی برسد عمل کند و الا باطل  
 است اول شك در رکعات نماز دو رکعتی واجب مثل نماز  
 صبح یا ظهر و عصر و عشاء مسافر غیر از نماز مستحبی و نماز اخیطا

مرخص است بنا بریک بگذارد یا دو دو شک دو عدد رکعات نماز سه رکعتی یعنی مثل نماز مغرب مثل آنکه شک کند در حال تسبیح اربع که آیا دو رکعت است یا سه رکعت احتیاط این است که فکر کند تا از صورت نماز گذار بیرون رود و اگر هنوز بیرون نرفته علم یا مظنه اش بدو رفت بر گردد و حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام کند نماز صحیح است و اگر علم یا مظنه بسبب رفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام نماز را بدهد و اگر در شک بماند در هر صورتی که باشد خواه پیش از اكمال سجده تین و خواه بعد از اكمال سجده تین نمازش باطلست سیم شک در نمازهای چهار رکعتی که پای دو در میان باشد در هر جا که شک اتفاق افتد و در شک باقی ماند نمازش باطل است چهارم شک در نمازهای چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اكمال سجده تین مثل اینکه قنوت میخواند شک میکند که آیا این دو رکعت است یا چهار رکعتی است بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجائی نرفت و بحال شک باقی ماند نمازش باطل است خواه در

رکوع باشد خواه در قیام بعد از رکوع خواه در سجده اول  
باشد خواه در سجده دوم تا حدیکه ذکر واجب را تمام نکرده  
و اگر ذکر واجب را تمام کرده ولی هنوز سر را بلند نکرده احوط  
اجراء حکم بعد از رفع رأس است و عاده نماز پنجم شک  
میان دو و پنج خواه بعد از اكمال سجدتین و خواه پیش  
از آن خواه در قیام یا در هر جا که باقی ماند بشک نمازش  
باطلست ششم در میان سه و شش است در هر حالت که  
در شک باقی ماند نمازش باطلست هفتم شک در میان  
چهار و شش است در هر صورت حکمش بطلان نماز است  
هشتم یقین در شک و شک در عدد آن مثل آنکه یقین  
در شک دارد و لکن عدد رکعات را کم کرده نمیداند که  
یکی است یا دو یا سه یا چهار احوط اینست که فکر کند اگر  
علم یا مظنه اش بجائی قرار گرفته بان عمل کند و اگر در حال  
شک باقی ماند نمازش باطل است قسم سیوم ان شکهای  
که باطل کنند نماز نیست و نماز در آنها صحیح است بر  
هشت صورت است اول شک در میان دو و سه بعد



از اکمال سجدتین بقدر مستی تروی بکند هرگاه علم یا  
 مظنه بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر  
 در شک باقی ماند بنا را بر سه بگذارد و یک رکعت دیگر  
 بخواند که چهار رکعت بشود و سلام نماز را بدهد  
 بدون منافی برخیزد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده  
 بجا آورد نمازش صحیح است دوم شک دو میان دو و  
 سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد  
 و سلام نماز را بدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط  
 ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد سیم شک  
 میانه دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا  
 بر چهار میگذارد و سلام نماز را میدهد و بعد  
 از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میآورد چهار  
 شک میانه سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر  
 چهار بگذارد و نماز را تمام کند بعد یک رکعت  
 نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته  
 بجا میآورد و دو رکعت

نشسته افضل است پنجم شك میان چهار و پنج بعد از  
 اكمال سجده تین بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام  
 میکند بعد و سجده سهو واجب بجای آورد اما  
 شك در حال قیام باید فرو بنشیند پس در این هنگام  
 شك و بر میگردد بمیان سه و چهار بنا را بر چهار  
 گذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یاد و رکعت  
 نشسته بجا آورد و بعد و سجده سهو احتیاطاً از  
 برای قیام بجا ببرد و در ششم شك در میان سه و پنج  
 است در حال قیام فرو بنشیند بنا را بر چهار میگذارد  
 و نماز را تمام میکند بعد و رکعت ایستاده احتیاطاً ایستاده  
 بجای آورد و احتیاطاً در این جاد و سجده سهو بجا آورد  
 است از برای قیام بجا هفتم شك در میان سه و چهار  
 و پنجمست در حال قیام باید بنشیند بنا را بر چهار گذارد  
 و تمام کند بعد و رکعت ایستاده و در رکعت  
 نشسته نماز احتیاطاً بجا آورد و رکعت ایستاده  
 مقدمه بدارد و در رکعت نشسته و در سجده سهو

احتیاط برای قیام بجا آورد هشتم شك در میان پنج و  
 شش است در حال قیام در شك ماندن باید بنشیند  
 و نماز را تمام کند و بعد دو سجده سهو واجب از برای  
 شك بجا آورد و همچنین دو سجده سهو و احتیاط آنرا  
 قیام بجا بجا آورد و همچنین از برای بحول الله و ذکر  
 هر یک دو سجده سهو و اگر گفته باشند مثل اینست  
 شکهای سابق که در حال قیام صحیح بودند فصل بد آنکه  
 مفطرات صوم نه چیز است اول خوردن هر چیزی که خورده  
 شود معتاد باشد مثل نان غیره یا معتاد نباشد مثل سنگ  
 و کل و برك درختان از روی عمد که موجب قضا و كفاره  
 است مطلقا و قیام شامیدن هر چیزی که اشامیده شود  
 معتاد باشد مثل آب غیره یا معتاد نباشد مثل آب کباب و غیره  
 درختها که از روی عمد موجب قضا و كفاره است مطلقا  
 سیم جماع مطلقا چه در دبر و چه در قبل چه مفاعل و چه  
 مفعول هر چند مفعول مرد باشد چه انزال شود و چه  
 نشود که موجب قضا و كفاره است مطلقا چهارم

استمنا است یعنی طلب منی کردن خواه بتقبیل و مسلامه  
 و ملاعبه بوده باشد یا نوع دیگر هر چند بخيال و نظر  
 باشد با انزال موجب قضا و كفاره است پنجم كذب  
 بر خدا وند و رسول و ائمه علیهم السلام است و احوط اقل  
 فاطمه زهرا است و هم چنین انبیا و اوصیاء ایشان از رو  
 علم و عهد که موجب قضا و كفاره است ششم از تماس  
 در آب یعنی فرو بردن سرد در برابر خواه تمام بدن بیرون  
 باشد یا نه چراب مضاف باشد منفذ سر گرفته باشد یا نه  
 موجب قضا و كفاره است هفتم غیار بخلق رسانیدن  
 مطلقا چه حلال باشد چه حرام مثل ارد و خاک حتی در  
 تنباکو و غیره در غلیظ آن بلا اشکال و در رقیق آن بنا بر  
 احتیاط موجب قضا و كفاره است هشتم قی کردن  
 روی عهد و اختیار که عرفا صدق قی کند و ان موجب قضا  
 است و اما اگر بی اختیار بوده باشد ضرر ندارد و براو  
 چیزی نیست فهم حقنه کردن بمایع است اگر چه  
 بجهت مرض یا ضرورتی باشد احوط بران قضا است ولی

شیاف ضرر ندارد و احوط ترك نمودن است **آقا محمد**  
 باقی ماندن بر جنابت عمدتا تا طلوع فجر و روزه منعقد <sup>شود</sup>  
 و باقی ماندن بر حیض و نفاس استحاضه بعد از زیاده  
 شدن تا صبح نیز روزه منعقد نمی شود و **تجذیب کفایه**  
 است مسئله دو سجده سهو است پنج موضع واجب است  
**اول سلام بیجا و کلام بیجا** و تشهد فراموش شده و سجده  
 فراموش شده و تشهد میان چها و پنج بعد از اكمال **سجده**  
 اما در نماز هر چه زیاد میشود یا کم میشود خصوصاً  
 قیام موضع قعود و قعود موضع قیام بنا بر احتیاط  
 و اما طریقه **سجده سهو** و **سجده دو** مثل **سجده نماز که هفت**  
 موضع خود را بر زمین قرار بدهد و بدین طریق بگوید  
 بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَدُر  
**سجده دو** همین را بگوید و تشهدش مثل تشهد نماز  
 است بنا بر احوط و سلام بگوید **مسئله** نماز آیات  
 که از نمازهای واجبه است و اثر و رکعتست بدو رکوع  
**اول نیت** میکند و حمد و سوره میخواند و میرود بر رکوع

و ذکر رکوع را میخواند و سر خمیدارد و ثانیاً حمد سوره  
میخواند و قنوت میکند و میرود بر رکوع باز سر خمیدارد  
و حمد سوره میخواند و میرود بر رکوع باز سر خمیدارد  
حمد سوره و قنوت میخواند و میرود بر رکوع باز سر  
خمیدارد و حمد و سوره میخواند و میرود بر رکوع و سجود  
میکند بعد میخیزد و حمد و سوره و قنوت میکند  
پنج رکوع دیگر مثل سابق تمام میکند و بسجده میرود  
و نماز را تمام میکند و یاد گرفتن نماز آیات نیز بر هر  
مكلف واجبست وقت هر یک از آیات باید حکما بکند با شرایط  
مسئله نماز میثیه یعنی نماز جنازه میت پنج تکبیر است  
نیت میکند و تکبیر اول میگوید و بعد از آن میگوید  
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ  
و تکبیر دوم میگوید پس بگوید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَالْحَمْدُ و بعد از آن تکبیر سیم میگوید پس بگوید  
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَتکبیر چهارم بگوید  
پس بگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ و اگر زن باشد بعد از

تکبیر چهارم بگوید **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذِهِ الْمَيِّتَةِ** پس تکبیر پنجم  
 بگوید و تمام کند و این نماز میت واجب کفائست و  
 بر همه کس واجبست که این را بدانند که شاید ربیبانی  
 شخصی مرده باشد و نماز کند و اگر چنانچه یک نفر را و اگر دو  
 دیگران ساقطست هم چنین تغسیل و تکفین و دفن  
 اموات هم واجب کفائست مسئلتی بداند که از چیزها  
 که خمس بر آنها واجب می شود هفت چیز است اول  
 مالی است که از کفار حربی و جهاد بدست آید و فقی که چنانکه  
 باذن امام علیه السلام باشد و قوم معادنست مثل  
 معدن طلا و نقره و فیروزه و امثال آن حتی نمک و گوگرد  
 و احوط دادن خمس است از کل سرخ و کل سرش و سونک  
 آسیا و اهک و کچ و امثال آن از چیزهایی که معدنی باشند  
 کچ یعنی الیکه در زیر زمین کرده باشند بجهت ذخیره خواه  
 نقدین باشد یا غیر نقدین بجهت مجرد محافظت خواه  
 بلاد کفار حربی باشد یا نه اثر اسلام بر آن باشد یا نه  
 چه در زمین معموره باشد یا غیر معموره چه نام چیزها

که از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان  
 و مروارید و امّا آنچه بیرون فرو رفتن حاصل شود  
 داخل در منافع مکاسبست و در عنبر و وحال و باد  
 بفرو رفتن در باب غیر فرو رفتن پنجم منافع تجارة  
 و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب زیادتى منافع  
 ذراعت و کسب هر چند که باشد مثل صید کردن و  
 هیمه کردن یا آوردن و فروختن و سقائى کردن و اجیر  
 شدن حتى بعبادت و تعلیم اطفال و عملکى و قاصدى  
 کردن و امثال آنها جمیعاً باید سال از برای خود قرار  
 بدهند بعد از مؤنه خمس آنها را بدهند ششم زمین  
 ذراعتى است که انواکاف زعمى از مسلمان بخرد و اگر هب  
 یا مثلاً نماید خمس ندارد و خمس تعلق بهین نمیکرد  
 و قساً اخذ قیمت از ذمى و تفصیل این مسئله در محل  
 خود ذکر شده است هفتم مال حلالی است که مخلوط  
 بمال حرامی شده باشد مثل نکه مالى از حرام از دزدى  
 قمار بازی امثال آنها داخل مال حلال خود کند معلوم



نباشد که چه قدر است صاحبش را نشناشد جمیع آن  
 مال حلال نمی شود مگر آنکه خمس آنرا بدهد مسأله شریط  
 در قسم اول که مال غصبی نباشد و در د و یم بیرون کردن  
 آنچه خرج شده از برای تحصیل معدن مثل خرج کنند  
 و کد اختن و امثال آن و در سیم بیرون کردن آنچه خرج  
 کرده باشند در بیرون آوردن آن و رسیدن بمقدار  
 نصاب و آن نصاب نقدین است و در چهارم نیز نصاب  
 و وضع مؤنه شرط است و نصاب آن سدر ربع مثقال  
 صیر فیست و در پنجم آنکه از خرج خود و عیال خود زیاده  
 آمده باشد و در خرج معتبر است میان هر روزی بحسب  
 حال شخص و در هفتم معتبر است جمیع پول بودن قدر  
 حرام و مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو  
 معلوم باشد باید که رد شود بمالک آن مسأله خمس  
 عبارتست از پنج یک مال که باید داد نصف آن بجهت  
 جامع الشرايط یا وکیل او باید برسد یا باذن او  
 باید داد و نصف دیگر آنرا بفقر آمویتام و ابن السبیل

سادات که از طرف پدری و مادری سید باشند یا  
 از پدری نه از طرف مادری تنها مسئله اگر سید  
 باشد و خمس با و بدهند کفایت نمیکند و بری الله  
 نخواهند بود مسئله سزاوارست هر مؤمنی سال از  
 برای خود قرار بدهد همین که سر سال و رسید حساب  
 کند و خمس مال خود را بدهد اگر چه پنج حقه نمک باشد  
 یا پنجره هم پنجیک تواند هد که باعث نمو مال او و  
 تزکیه او میشود و هم صله ال محمد کرده است بجهت ادا  
 حق ایشان بنص اخبار و آیات و از جمله کماها کبیره  
 من خمس است چنانچه شیخ کلینی از حضرت باقر ع  
 صادق صلوات الله علیهما روایت نموده که شدید  
 ترجیزی که در روز قیامت مرد میان گرفتارندان  
 است که مطالبه کند صاحب خمس حق خود را و شیخ  
 صدوق از ابی بصیر روایت نموده که از حضرت باقر ع  
 سؤال نمود که اسان ترجیزی که بنده بسبب آن داخل  
 جهنم می شود چیست آنحضرت فرمود کسی که یک درهم

از مال یتیم بخورد و ما یتیم آن یتیم و باز شیخ صدوق در  
 کتاب کمال الدین از امام عصر صلو الله علیه و عجل الله فرجه  
 روایت نموده که فرموده اند لعن خدا و ملائکه و هر مانی  
 بر کسی که بکند هم از مال را بخورد پس همانا که انفس خور  
 و بزودی میچشد حرارت انفس او فرخته جهنم را و الله  
 ولی التوفیق مسئلت در آنچه زکوة بان تعلق میگیرد و  
 واجبست نه چیز است طلا و نقره مسکوک بیکه  
 معامله و کا و کوسفند و شتر که در تمام سال چریده  
 باشند در علف صحرا عرفا و کارکن و بار کثیر نباشند  
 و کند موجود و مویر و خرما باید که پیش از صدق اسم  
 مالک باشند و بحد نصاب هم باشند که صد و چهل  
 و چهار من جزء کم است بسند شاه شازده عباسی اما  
 پیش از خروج مؤنه آنها یعنی بیرون کردن از خراج  
 ان تعلق میگیرد زکوة بنا بر احتیاط اما نصاب اول  
 طلا پانزده مثقال صیرفیست و نصاب دوم همیشه  
 مثقال است اما نصاب اول نقره صد و پنجاه مثقال است

و نصاب و تمش بیت یک شقال است اینها شقال  
 صیر فی میباشند اما نصاب کوسفند پنج است اول  
 چهل است و آن یک کوسفند بدهند و دوهصد و  
 بیست و یکست و آن دو کوسفند بدهند سیتم  
 و بیست یک است و آن سه کوسفند بدهند چهارم  
 سیصد و یکست و آن چهار کوسفند بدهند پنجم  
 چهار صد است و آن و بعد هر چه زیاد تر شود هر صد  
 عدد یکی بدهند و در مابین چیزی نیستی زکوة ندارد  
 اما طلا و نقره و کاه و کوسفند و شتر در اینها سال  
 معتبر است تا عین هم باقیست هر سال باید بدهند  
 با بقاء نصاب و اما زکوة آنها آنچه میدهد اگر نرسد  
 در سال سه باشند و اگر بیشتر باشد یک ساله باشد  
 احتیاطا اما مستحقین زکوة هشت صنفند اول  
 و دو فقره و مساکین سیتم کسانی که تعیین شده اند  
 جانباً ما میبایستند از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط  
 آن چهارم کفاری که تالیف شده است که قلوبشان

از برای جهاد آما در زمان غیبت خلافت پنجم  
ازاد کردن عیدی که در تحت شدة است نزد اقایش  
بلکه مطلقا با شرايط ششم اداء دین که عی که عاخر  
باشد از اداء آنها با شرايطش هفت مطلق غیر امثل  
مسجد و مدرسه و غیر اینها هشتم کسانی که در راه  
مانده اند بی چیز اگر چه در ولایت چیزی دارند باشند یا  
شرايطش اما قدر یقینی زکوة طلا و نقره چهل یک  
میشود آما کند و جو و مویر و خرما اگر آب جاری یا  
اب بارش خورده اند زکوة آنها ده یکست اگر آب  
چاه و مثل آن خورده باشند بیست یک است و  
اگر تبخیر خورده باشند بالنسبة باید ادا اما نصفا  
شتر و زاده است پنج نصابا و لش هر یک پنج  
شتر است و هر یک پنج یک کو سفند باید ادا تا بیست  
و پنج شتر و نصاب ششم بیست و شش شتر است و کو شتر  
یک شتری که داخل در سال و شده باشد نصاب هفتم  
سی و شش شتر است و کو شتر یک شتری است که داخل در سال

سه شده باشد نصاب هشتم چهل و شش است زكوتش  
 يك شتری که داخل رسال چهارم شده باشد نصاب نهم  
 شصت و يك است زكوتش يك شتر يكه داخل رسال پنج  
 شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش است زكوتش و شتری  
 که داخل رسال سه شده باشد نصاب یازدهم نود و يك است  
 زكوتش و شتری که داخل رسال چهارم شده باشد  
 نصاب دوازدهم و بیست و يك شتر است زكوتش و شتر يك  
 شتری که داخل رسال چهارم شده باشد و یا هر چهل شتر  
 يك شتر بدهد که داخل رسال سه شده باشد و ما بین  
 چیزی بران نیست و اما این شترها که میدهند باید همه  
 ماده باشند اما نصاب کا و کوسفند و نصاب است  
 اولش سی کا و د و نیمش چهل کا و زکوة سی کا و يك  
 کا و يك ساله بد دهند چه نر باشد چه ماده و هر چهل کا و  
 يك کا و ماده بد دهند که داخل رسال سه شده باشد  
 دیگر تفصیل تمام زاد کتاب نخبه رجوع کند مسائل  
 درج است شخصی که استطاعت هم رسانید که خرجی رفتن و

بر کشتن خود و عیال واجب لتفقّه خود را دارد بزی  
 حال خود و بر کشتن هم نفسی باشد که امر معاشش بر بندت  
 نباشد باید برود و دیگر از فروع امر معروف و نهی از منکر  
 یعنی امر کردن مردم را بواجب نهی کردن مردم را از حرام  
 واجبست باشرایطش و امر مستحبات کردن و نهی از  
 مکروهات کردن مستحب است مسئلت کیفیت جلیت  
 زنان از برای مردان بیکدی از چهار چیز است اول عقد  
 دائم دوم عقد انقطاع سیم ملک یمین چهارم  
 تحلیل طریقه عقد اگر زن و مرد هر دو عاقد باشند  
 در عقد انقطاع زن میگوید اَنْكَحْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ  
 الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فوراً در جواب میگوید  
 قَبِلْتُ لِنِكَاحِ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ  
 یا اینکه زن بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ  
 عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي  
 فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید  
 اَنْكَحْتُكَ وَ زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ

المَعْلُومُ مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ لِنِكَاحٍ وَالتَّزْوِجَ لِنَفْسِي فِي  
 الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ وَ أَكْرَجْنَا بِنَحْوِ هَذِهِ طَرِيقِ  
 مذکورہ را جاری کنند خوبست اینها در وقتیست کہ  
 زن و مرد خود عاقد باشند اما اگر مرد و وکیل داشتند  
 پس وکیل زن بگوید بُوکِلَ بِمَرَدٍ اَتَحْتُ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي مُوَكَّلَكَ  
 فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ پس وکیل مرد فوراً  
 بگوید قَبِلْتُ لِنِكَاحِ مُوَكَّلَتِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمُبْلَغِ  
 الْمَعْلُومِ یا آنکہ وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي  
 بِمُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد  
 فوراً بگوید قَبِلْتُ لَتَزْوِجِ مُوَكَّلَتِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ  
 عَلَى الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ یا آنکہ وکیل زن بگوید اَتَحْتُ وَ  
 زَوَّجْتُ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي بِمُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى  
 الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ لِنِكَاحِ وَ  
 التَّزْوِجِ لِمُوَكَّلَتِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ در  
 اینجا هم اگر هر سه لفظ گفته شود نیکیست و اگر مختلف شد  
 باین معنی کہ زن خود عاقد باشد یا وکیل مرد یا بعکس پس اگر



زن با وکیل مرد عاقد باشد پس زن بگوید اَنْکَحْتُ نَفْسِي  
 بِمُؤَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ پس وکیل  
 مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ لِتِكَاحِ مُؤَكَّلِي فِي الْمُدَّةِ  
 الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ و اگر زن وکیل داشته  
 باشد پس وکیل زن میگوید با مرد اَنْکَحْتُكَ نَفْسَ  
 مُؤَكَّلَتِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ پس مرد  
 فوراً بگوید قَبِلْتُ لِتِكَاحِ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ  
 بِالْمُبْلَغِ الْمَعْلُومِ و در این مقام هر اگر هر سه لفظ  
 را ایضا جاری نماید نیکوست یعنی بگوید اَنْکَحْتُ  
 بِنْتَهَايَ وَثَانِيَا وَوَجَّتُ بِنْتَهَايَ وَثَالِثَا اَنْکَحْتُ  
 وَوَجَّتُ بَاهِمَا اَمَّا دَرِ عَقْدِ اَمْرٍ بَعِيْنِهِ هَمِيْنِ طَرِيقِ  
 مذکور است مگر آنکه لفظ مدّة را از او بر میدارند  
 مثلاً نکه زن میگوید اَنْکَحْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصِّدَاقِ  
 الْمَعْلُومِ و مرد فوراً میگوید قَبِلْتُ لِتِكَاحِ لِنَفْسِي  
 عَلَى الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ و هم چنین وکیل زن میگوید  
 اَنْکَحْتُ نَفْسَ مُؤَكَّلَتِي بِمُؤَكَّلِكَ عَلَى الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ

و وکیل مرد فوراً میگوید قِلْتُ النِّكَاحَ لِمَوْكَلَّافِي  
 الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ وَهَمَّ چَینِ است قِسْمُهُ دَیْکَرِ وَاَمَّا  
 مَلِکِ یَمِینِ عَقْدِ نِیْوَاحِدِ وِعَقْدِ وَهَمِینِ عَقْدِ رِجِیعِ  
 است وَاَمَّا تَحْلِیلِ لِیْسِ عِبَارَتِست زاینکه مالان بگوید  
 اَحْلَلْتُ لَكَ وَطَیْهَا یَوْمًا اَوْ سَبْعًا اَوْ شَهْرًا اَوْ سَنَةً  
 وَهَكَذَا وَمَعْنٰی وَبِفَارِسی چَینِ است که حلال کردم  
 از برای تو مقدارِ بِه یا او را یک روز یا یک هفته یا  
 یکماه یا یکسال و طرف مقابل میگوید قِلْتُ کَفَایَتِ  
 می کند مسأله را اگر مرد خواسته باشد پیش از تمام  
 شدن مدت مدّت زن را ببخشد بگوید رَغِیَابِ اَوْ  
 وَهَبْتُ مَدَّتَهَا وَاَبْرَأْتُ مَا فِی نَفْسِهَا وَاَکْرَدَ حَصَوُ  
 او باشد بگوید وَهَبْتُ مَدَّتَکِ وَاَبْرَأْتُ مَا فِی نَفْسِکِ  
 و قبول زن در این مرحله شرط نیست و همین لفظ  
 از زینّت او خارج میشود و اگر پیشیمان شد ثانیاً  
 حاجت بعقد جدید است مثل طلاق در عقد  
 دائم نیست که ثانیاً اگر رجوع نماید حاجت بعقد

جدید نباشد و اما در طلاق عقد دائمی پس از حیات  
دارد بمضور عدلین غیر از زوج که اگر یکی از آن دو  
عدلین زوج باشد کفایت نمیکند و اما در تحلیل  
طلاق و هبه نیست و در اعراض کردن کفایت میکند  
**مسئله** بعد از طلاق زن یا بیست سه ماه و ده  
روز عده نگاه دارد یا سه مرتبه بعد از طلاق حیض  
به بیند و پاک شود اگر بائسه نباشد و عده وفات  
چهار ماه و ده روز است و اگر چه بائسه باشد خواه عقد دائم  
باشد یا انقطاع وزن یا بائسه زن در غیر قریه پنجاه سال  
و در قریه بیست و سه سال بعد از طلاق یا بعد از نجشیدن  
مقدم عقد انقطاع عده ندارد و بلافاصله اگر شخصی او را  
بعد از طلاق یا بعد از نجشیدن مقدم عقد کند جایز است و بی  
اشکال مسئله اگر شخص از طرفای مجامع و قبول متحد باشند یا نه  
که خود را طرفین عقد کند مثل اینکه بگوید اَنْكَحْتُ نَفْسَ مُحَمَّدٍ  
لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ فَوْرًا وَ بَعْدًا  
قَبْلَتْ لِي كَاحٍ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ

الْمُعْلُومِ وَاَكْرَمُ مَكْنٍ اَسْتِ تَعْدُ لِحَرْفَيْنِ اَحْوَلُ تَعْدُ آ  
 وَالْاَبْيَكُ نَفْرَا كَفَامِيشُودِ وَاَحْوَلُ اَفْسَتْ كَهْ بَرْنِ هَمْ  
 لَفْظِ رَا يَاد دَهْنْدِ كَهْ بَكْوِيْدِ مَعْنِيْشُرْ اِيَانِ بَفَهْمَانْدِ  
 مَسْئَلَتَرِ اَيْنِ الْفَاظِ رَاهِمَا اَمَكْنِ بَا يِدِ بَعْوِيْ جَارِي  
 سَا زِدِ وَقْصْدِ اِنْشَاءِ هَمْ دَاشْتَهْ بَاشْدِ مَعْنِي الْفَاظِ  
 رَاهِمِ بَدَانْدِ مَعْنِي قْصْدِ اِنْشَاءِ اَفْسَتْ كَهْ اِلَانِ عَقْدِ  
 مِيَكْنَمْ يَعْنِيْ بَهْمَانِ لَفْظِ عَقْدِ مِيَشُودِ نَهْ اَيْنِ كَهْ خَبَرِ مِيَدِ  
 كَهْ اَيْنِ عَقْدِ پِيْشْتَرِ وَاَقْعِ شَدْ اَسْتِ مَسْئَلَتَرِ زَنْ  
 صَغِيْرَهْ يَعْنِيْ كَمْتَرِ اَزْ نِهْ سَالِ عَدَّ نَدَارْدِ وَلَوْ مَدْخُولَهْ  
 بَاشْدِ چِهْ بَعْقْدِ اَثْمِ وِچِهْ بَعْقْدِ نَقْطَاعِ وَزْنِ غِيْرِ  
 مَدْخُولَهْ هَمْ عَدَّ نَدَارْدِ وَزْنِ زَانِيْرَهْ هَمْ عَدَّ نَدَارْدِ  
 مَسْئَلَهْ چِيْزِ هَا اَيْ كَهْ بِيْعِ وَشِرَاءِ مِيَشُودِ يَا بَكِيْلِ اَسْتِ  
 يَا بَوْزَنْ اَسْتِ يَا بَذَرِ عَسْتِ يَا بَعْدِ يَا بِيْچِيْزِ هَا يِ  
 دِيْكَرِ كَهْ اِنْ رَا مَعِيْنِ مِيْ نَمَا يِدِ مِثْلِ دِيْدَنْ يَا دِهِيْمَرْ وِ  
 دِيْدَنْ جِيَوْلَانَاتِ وَبَاغَاتِ شِمَارِ وَخَرْمِنْ كِهْ اِنْ رَا هَلِ خِيْرِ  
 تَخِيْنِ مِيْ نَمَا يِنْدِ شِيْ بَا يِدِ چِيْزِ هَا اَيْ كَهْ بَكِيْلِ اَسْتِ بَكِيْلِ

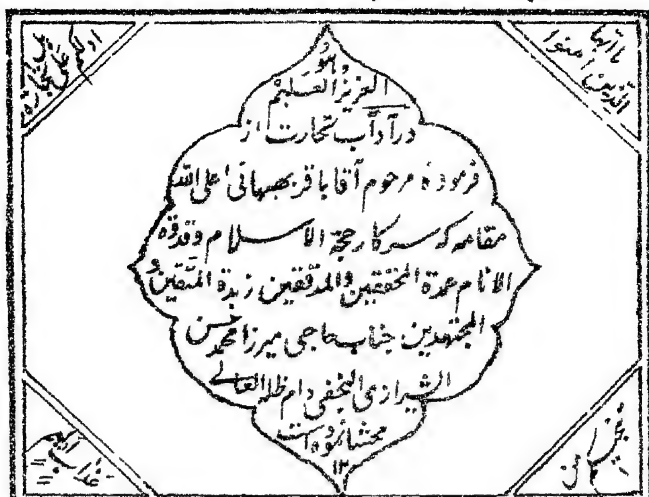
و چیزهایی که بوزنست بوزن و چیزهایی که بذرع  
 است بذرع و چیزهایی که بعد است بعد یا آن  
 چیزهای دیگر که از اسباب تعیین است و اگر بخلاف  
 اینها فروخته شود از تعیین خارج میشود و معامله  
 فاشد مگر آنکه مصالح کنند و اگر کسانی باشند که  
 معنی مصالح را نفهمند پس فروشنده بگوید من این  
 جنس را بتو حلال کردم و خریدار بگوید من این پول را  
 بتو حلال کردم کفایت میکند اگر بعنوان معامله  
 نباشد و باید که طرفین عاقل و بالغ و مالک باشند  
 پس معامله دیوانه صحیح نیست و معامله طفل و  
 بنده اگرالت نباشند محل شک است مسئله در  
 شخص عادل خلافت میان علماء بعضی فرموده  
 اند که حسن ظاهر کفایت میکند در عدالت شخص بان  
 معنی که جمیع افعال و بحسب ظاهر شرع بر وفق  
 شرع باشد مثل آنکه نمازهای خود را در اوقات  
 بجا آورد و کسی و را در نزد معصیت نبیند و خلا

مروت هم بجانبی آورد مثل چیزی خوردن در باز آره  
 قبیح است و امثال آن و بعضی گفته اند که حسن ظاهر که  
 کاشف ملکه یعنی آنکه کاشف از چیزهای باشد در این  
 او و قوه که او را نگاه دارد از معصیت کبیره و اصرار  
 بر صغیره اعتبار بان احوط است و شخص عادل که صاحب  
 ملکه عدالت بوده باشد شناخته میشود بفسق کردن  
 با او یا معامله کردن با او یا دو نفر عادل شهادت  
 بدهند در عدالت و یا یک نفر که باعث الظمیان  
 قلب شود بعد از آن و یا مشهور و معروف باشد عدالت  
 در نزد عدول و اهل بلدش باین شخص میتوان عبادت  
 و حج و هر عملی که شرطش عدالتست مثل وصیت  
 امانت و امثال آن و همچنین اقتدا باید بشخص عادل  
 باشد از برای نماز جماعت مسئله نماز جماعت را آنجا  
 هست اقوال ما در جمیع افعال باید ماموم متابعت  
 امام کند باین معنی که اول امام بر کوفه رود و بعد ماموم  
 امام سر بردارد و بعد ماموم اول امام بسجده رود و

بعد مأموم و اگر عَمْدًا متابعت نکند نمازش باطل است  
 اگر سهوا پیش از امام برکوع و سجود برود یا سهوا برادر  
 واجبست متابعت بکند اگر بیکرکن زیاد بشود بجهت  
 متابعت احوط اعاده نماز است و اما در احوال در دو  
 واجب است متابعت مأمومی در تکبیره الاحرام و یکی  
 سلام پیش از عَمْدًا پیش از امام تکبیره الاحرام بگوید  
 یا سلام بگوید نمازش باطلست و اگر سهوا سلام  
 پیش از امام بگوید بر کمره متابعت کند و بعد از  
 نماز سجد سهوا برای سلام بیجا آورد و اگر  
 تکبیره الاحرام پیش از امام سهوا یا جهلا یا عَمْدًا بگوید

جماعت منعقد نمی شود

بِحَمْدِ اللَّهِ وَالْمُنَّةِ بِاتِّمَامِ سَيِّدِائِنِ رَسَالَةِ شَرِيفَةِ تَارِيخِ  
 بِانزدهم شهر ربیع الثانی فی سنه هزار و دویست و نود و  
 شش با تمام فخر الحجیم و الاخیار و الابرا و سلاله الاطهار  
 جناب حاج سید محمد الیزدئی التبحر فی زید علم و فضل و رفیع  
 و غر و شرف و کان فی اقل الشداد سید علی الرضا الحارثی علیهما السلام



## بسم الله الرحمن الرحيم

بدان ايدك الله كه كسب معيشت هر كاه مداومتها  
نداشته باشد از اوجب اجبات و اقرب قريات و  
بهترين طاعات و عبادات است چه هيچ طاعت و عبادت  
ميترنميشود بدون ان و همه موقوف برانند هر چند  
روزي دهند خداست چنانچه فرموده و قسم بران  
ياد كرده وليكن امر نموده ما را بتحصيل ان بعنوان اجمال  
نه بعنوان حرص و جذ و جهد بلكه حرص و جذ و جهد را  
در تحصيل اخوت و محبتات كه محبت خداست در تقوا



اهتمام تمام فرموده است تحصیل اجمال و معیشت را  
 که امر فرموده است بجهت مصالح چند است اول نظر امر  
 دنیا و اعانت نمودن همدیگر را و تم شکسته نفسی کردن  
 و باینراه خدا را عبادت کردن و غیر ذلک و عمده در آن  
 حلال را از حرام شناختن و از حرام کو بختن است هر چند  
 که حرام بسیار است که با سهل و جهر هم میرسد و بیشتر حاصل  
 میشود و حلال را بسیار بمشقت هم میرساند و کمتر هم میرسد  
 و شبیه بین بین است پس عده امتحان الهی در تحصیل  
 معاشرت و غالب هم آنکه که مردم را هلاک کرده از زمان  
 حضرت آدم تا الی الان ازین جهت است که برای معیشت  
 اختیار سلطنت یا حکومت یا ریاست دیگر یا الخاء فجور و  
 اقسام معاصی کردند حتی آنکه بسیار از استیلا کفر و الحاد  
 و خلل دین و شرع و فتنه و فساد و ازین جهت شد  
 الحال نیز چنین خواهد بود چنانکه مخفی نیست برهوشمند  
 بلکه از اخبار ظاهر میشود که کسب حرام بدترین چیزی است  
 و وارد شده است که کسب حرام ظاهر میشود در ذریت

و نسل یعنی افسهای محجورده میشود و فرزندان از اقمهای  
 حرام بهم میرسد که این یک قسم از خرابیهاست یکی است دیگر آنکه کوش  
 بدن بلکه کل جثه که از حرام و لقمه حرام بهم رسید غیر جثه جای  
 دیگر جای و نمیتواند بود و بهشت طیب است و داخل نمیشود  
 او را مگر طیب و غالب فتنه ها و فساد ها که از زمین بهم میرسد از  
 قتل نفس و نهب و غارت شدن اموال و بی سیرت شدن  
 غرضها و ناموسها و اسیر شدن عیال و اطفال و خراب شدن  
 شهرها همه از حقوق ناس و تحصیل اموال ایشان بغیر وجه  
 حلال است چنانکه وارد شده در آیات اخبار بلکه محجرب شد  
 و مشاهده کردید و ظاهر است که حقوق ناس میکند آنچه  
 میکند از بدیها هم در دنیا و هم در آخرت و اما حقوق خدا  
 تعالی مثل نماز و روزه پس بان نشد و نیست زیرا که خداوند  
 کریم است و ارحم من کل رحیم است اما حق الناس پس عدل  
 و حکومت الهی مانع از عفو و بخشیدن است غالباً پس باید  
 اهتمام تمام بشود در شناختن حلال و حرام و سایر شرایط و  
 احکام و مراعات نمودن بکرمیختن از حرام بالتمام و در حدیث

از ائمه علیهم السلام ولود شده است که ننشینند در بازار  
 البته کسی که نداند خرید و فروش را و قاجر قاجر است و  
 قاجر دلاش جهنم است مگر آن قاجری که حق بگیرد و حق بدهد  
 و فرموده اند که اول باید فقه تجارت را یاد بگیرند و بعد از  
 آن تجارت کنند و البته اول باید فقه تجارت را تحصیل کنند  
 و بعد از آن تجارت کنند بخدا قسم که ربا و این اُمّت حرّ کئی است  
 خفی ترا و حرّ که مورچه بر سنک سخت صاف و فرموده اند  
 که یک درهم ربا بد تراست از هفتاد مرتبه زنا کردن بمادر  
 و خواهر و عّمّه و خاله در اندرون کعبه و نهیدید و تحویف  
 از ائمه علیهم السلام بسیار وارد شده مجتهدیکه حد ندارد  
 و در باب حرام خوردن و حرام تحصیل کردن و حق الناس را  
 مشغول ذمه شدن و نامقصدی نمودن و مراعات نکردن  
 و امثال آنها فصل در کسبهای خوب و کسبهای بد است بداند  
 تجارت کسب بسیار خوب نیست در احادیث وارد شده که  
 نه عشر رزق در تجارت است یعنی خرید و فروش کردن هر چه  
 باشد بشرط آنکه مانع شرعی نداشته باشد و یک عشر دیگر

در بیان  
 تجارت

در سایر کسبها است و وارد شده تجارت عقل را زیاد میکند  
و ترک تجارت عقل را بر طرف میکند و احیاء زمین نمودن و  
درخت کاشتن نیز کسب خوبیست چه وارد شده که در آن  
اجر و ثواب است و هر چه از ثمرات آنها را که میخورند ثواب  
صدقه دادن دارد و زراعت کردن نیز کسب خوبیست  
بسیار خوب و امربان وارد شده است و در خصوص فلاحت  
وارد شده که رویهای ایشان مثل ماه شب چهارده خواهد  
بود در روز قیامت و مواشی گرفتن و نگاه داشتن نیز  
خوبست و همچنین عقار یعنی املاک و مستغلات نگاه داشتن  
نیز خوبست چه وارد شده که در اینها برکت است و فروختن  
عقار مذموم است چه وارد شده است که ثمن اینها تلف و  
بر طرف میشود البته و برگتاش میرود و بر طرف میشود مگر  
آنکه همان ثمن را بدهد و عقار دیگر بخرد و اینها همه را که  
گفتیم خوب هستند و واجب کفائی نیز هستند زیرا که  
نظام معاش و معاد باینها است خصوصا تجارت و زراعت  
و غرس و همچنین سایر صنعتها و پیشه ها که نظم دنیا و آخرت

بأنها میشود واجب کفائی میباشد مثل بتائی و بخاری و  
خیاطی و کله جرائی و کارائی و نویسندگی و غیر اینها با آنکه  
اکثر اینها کسب و پیشه یغیر است و اغلب اینها از یغیر  
سابق بوده است و بالجمله هر چیزی که زنده کلنی بدون  
ان دست بهم ندهد یا آنکه مشکل باشد یا آنکه شرع و  
امراخت توقف بران داشته باشد یا آنکه بدون ان  
خرج باشد واجب کفائست هر چند مثل جولائی باشد  
از چیزهایی که مکروه است شرعا و ظاهر آنست که گراحت  
ان رفع میشود در صورت اضطرار باینها و تعین در عمل  
نمودن با آنکه اگر نکند البته فساد عباد میشود یا عسر  
خرج با آنکه عسر و خرج دردین نیست و اما کسبهای حرام  
یکی کروبندی و قمار بازیست مکرر تیراندازی و شمشیر  
و نیز بازی یا شتر دوانی و اسب دوانی و ملحق باینها شده  
فیل و اسق و الاغ که کروبندی در همه اینها که گفته اند  
حرام نیست و در غیر امور مذکوره هر چه باشد کروبند  
حرام است و هر چه برد و باخت باشد قمار بازیست مثل جفا

در بیان کسبها

بستن و تخم بازی کردن و امثال آنها حرام است البته اگر  
 عوض بگیرد یعنی آنکه برود و از جهة بردن چیزی بگیرد اما  
 اگر عوض نباشد بلکه همین که رستن و بازی کردن باشد  
 بدون آنکه عوضی و چیزی ستانده شود عملاً و حرمت  
 آن خلاف نموده اند احوط اجتناب است و از جمله کسبه  
 حرام یکی آنرا است که شنیدی حال در هم انرا در تهید  
 شدید و تحویفات بالغه در آن بسیار وارد شده است  
 و از آنجمله وارد شده که در بلدیکه ریادران خورند و گیرند  
 آن بلدها را ویران خواهد شد و لهذا میبینیم شهرها و  
 بلدها که خراب و ویران شده و میشود بسبب شیوع غلبه  
 و با که بعضی از عاقلین انرا تجویز نموده اند و راه خوردن و  
 برای مردم مصدق نموده اند و سد نموده اند بابت قرض  
 الحسنه را که حرمت بابت برابری فتح بابت آن بوده و چنانکه  
 در اجزاء بسیار تصریح بان نموده اند و از جمله حدیث  
 نیست بلکه عیسی و با است تو قم غلطی نموده اند چه هر  
 نفی را که شرط نمایند در قرض دادن همان و بابت قرض است

بنص اجناس صحاح بسیار علاقه بر اخبار دیگر و شواهد ظاهر  
و مؤیدات متکثره و از انجمله اتفاق همه فقهاء است بر  
آنکه نفع راه را که شرط نمودند در قرض دادن حرام میشود  
و فاسد نیز و افاده نقل ملک نمیکند بالصریح باین عبارت  
نقل اجاع کل مسلمین نموده اند و مشاهد از حال ایشان  
در اعصار و امصار همین بوده و بعضی از ایشان تصریح  
نموده اند که نقل حرام شامل معامله محاباتی نیز هست و  
دعوی اجاع بر این معنی نموده اند و از انجمله علامه ره در  
مختلف و غیر آن و عبارة فقهاء تمام ادال بر آنکه اجاع بر آن  
معنی که دعوی نموده اند هست و اخبار صحاح نیز واضح  
الدلالة اند بر اینکه نفع هر چند بعنوان هبه یا عاریه یا  
بیع سلف یا غیر اینها باشند مثل مطلق بیع حرام است هرگاه  
شرط شود در قرض و اگر شرط نشود باکی نیست و همان شخص  
موقوف توهم نموده که هرگاه نفع معامله محاباتی باشد آنکه  
چیزی که قیمت کمی داشته باشد قرض ده بفروشد بقرض  
گیر بقیمت بسیار یا قیمت بسیار داشته باشد که قرض

مع  
از معانی  
بیع نقل  
نفع

مع  
بیع نقل  
نفع

مع  
بیع نقل  
نفع

بدهد بقیه نازل و همچنین اگر هبه نماید نفع را بقرض ده یا عا  
دهند بان هیچ ضرر ندارد هر چند قرض را بشرط همان نفع داد  
باشد و آن را اسمش را حیلۀ گذاشته و ندانسته که حیلۀ آن  
است که تغییر و تبدیلی بشود و اینجا هیچ تغییر و تبدیلی نشده چه  
نفع جز ما نفع است لغۀ و عرفاً و شرعاً و شرط و ضمن قرض  
دادن شده پس نه در نفع حیلۀ شده و نه در شرط و ضمن  
القرض و نه در قرض همه تماماً بحال خود هستند و عوض  
بدلی نشده اند و کاری هیچ ننموده الا آنکه نفع را دو قسم  
کرده یک قسم آن نه هبه نه عاریه و نه بیع محابات باشد و  
قسم دیگر آنکه یکی از اینها باشد و توهم نموده که نفع حرام  
امران قسم اول است و پس و نفهمید که هرگاه چنین باشد  
حیلۀ نشده اصلاً چه حرام هرگاه مخصوص باشد بقسم اول  
و قسم ثانی را حیلۀ گفتن و حیلۀ گرفتن چه معنی دارد و معنی  
دانستی که اخبار و کلام فقهاء شامل هر دو قسم هستند بعضی  
بعنوان اطلاق و عموم و بعضی بعنوان تصریح و تنقیص با آنکه  
هبة لغۀ و عرفاً و شرعاً نیست مگر داده از چیزی بکسی خواه

ع  
اگر چه  
مقتضای حق  
بعضی از این  
حالی از  
مهر نهاده



ببارفت و هبت و خواه ببارفت اعطیت و خواه ببارفت هذا  
 الف و خواه ببارفت دیگر که ادای همین معنی نماید و علاوه بر  
 نموده اند که چون هبته از عقود جایزه است انرا لفظ و عبارت  
 معینی نیست و همچنین است کلام در عاریه الا آنکه عاریه در  
 ضنعت می باشد پس لازم متوهم می افتد که ربا و قرضی تماما  
 حلال باشد و حرام نداشته باشد و مع ذلک لازم متوهم  
 می افتد نیز که ربا خوردن یعنی زیاد خوردن بر اصل قرض  
 بعد از شرط حرام نباشد بلکه حرام همین لفظ بقضائی باشد  
 که اگر بگوید قرض میدهم بشرط آنکه بمن زیاد تر بدهی هم  
 حرام باشد و اگر لفظ بدهی را اکثر نمایند به بحثی انوقت  
 حلال میشود با آنکه فرق میان شرط اعطی و میان لفظ هب  
 و میان لفظ یكون به حسب لغت و عرف نیست و بر فرض  
 که فرق جری باشد فرق نیست میان نهاد ربا ب دادن  
 ضنعت نماید بر اصل قرض پس ربا همین لفظ شد و پس نه  
 معنی و شکی در فساد این نیست و مع ذلک لازم متوهم  
 می افتد نیز که جماعت خطاطین بایات قرآنی و اخبار

معصومی همه را حق و چیز نفهم بوده اند که فهمیده اند که ربا  
همین قسم اول است نه قسم ثانی پس بجهت وقتیکه ربا بر  
ایشان حرام شد برایشان شاق بود بسیار که دست از  
ربا بردارند تا آنکه نازل شد برایشان آیات متعدده  
در تحریم و تحویف و مع ذلک دست برنمیداشتند تا  
آنکه نازل شد **فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ**  
دیوانه بوده اند که عاشق لفظ اعطی و امثال آن بوده  
اند و بسیار بدشان می آمد از لفظ هب لی و امثال آن  
تا بمرتبه که حرب با خدا و رسول را بر خود قرار داده و کلام  
نموده اند و لفظ هب لی و امثال آنرا راضی نشده اند با آنکه  
صریح کلام شارع است که ربا کمال خفادارد اخفی ازه بسی  
ممله بر صفا است پس باید احتراز نموده احتمالات خفیه  
ربا را غایت خفا و لهذا مجرب احتمال زیاد معامله صحیفه  
ربا است هر چند خلاف ظاهر باشد کمال مخالفت و رد  
نزد متوهم ربا منحصر است در چیزیکه مثل افتاب روشن  
باشد که ربا است و هر طفیل داند و بر هیچکس مخفی نباشد

که ربا است و غیر آن ربا نیست و حلال است هر چند  
 آن غیر ربا با هیچ تفاوت نداشته باشد باینکه منفعت  
 باشد جز ما و شرط شده باشد و ضمن قرض داد و چو  
 غیر آنکه آن منفعت اسم میگردارد که هبه یا یاریه یا معا  
 محاباتی میگویند نیز با آنکه آن منفعت شرط قرض دادن  
 شده بعبارت و هبت بشرط القرض او عرت بذل الشتر  
 او بعت محاباة و نافعاً بشرط القرض باشد چه در این وقت  
 البته ربا نخواهد بود و هیچ خفاد را نکند ربا نیست نه از  
 و در پی آن باشد که یکی از مذمت های آن آن بود که  
 درهم آن بدتر است از هفتاد زنا بما درود دختر و خواهر  
 خود در اندرون کعبه حلال نماید بچنین خیال واهی  
 و عذر فاسد این کجا و آن کجا که از احتمالات بعید و  
 خفیه غایت خفاء آن احتراز نمایند البته تا آنکه در پی آن  
 باشند که آنرا حلال نمایند هر چند بدعوی نزد خود  
 بیوجهی صلا و در خطبة فی البلاغه که جز ما کلام پیغمبر  
 است که حضرت امیر المؤمنین علیها السلام در اینجا

هسو  
 عبارت  
 صاف نیست  
 میزدند و نگفتند  
 الله

بتقریبی فقل نموده مذمت شدید بغایت شدت نمود  
 جماعتی را که حیلۀ نمایند در حلال نمودن حرام‌های الهی از انجیل  
 حیلۀ نمایند در باو حلال نمایند بخرید و فروختن و قریب بان  
 در تهذیب نیز وارد شده است با آنکه شارع با وجود اینها  
 تعلیب جانب حرمت نموده تا حدیکه جو چون اصلان بیکو قوی  
 کندم بوده الحاد و معاملۀ و بایک جنس گفته است که ما  
 گذاشتیم که کم و زیادان باعث حرمت میشود و بسیار جاه‌ها که  
 را بنیست جرم بخرید شباهتی بر با منع فرموده اند منع حرام  
 یا کراهت و با الجمله رسالۀ طولانی در فساد توهم این متوهم  
 نوشته و بغایت وضوح بیان نموده پس چاره و خلاص شدن  
 از حرام بودن مختصراست دوها آنچه فقهاء فرموده اند که اگر  
 تبرع نماید قرض گیر حلال میشود بعضی شرط نباشد و قرض  
 داد و نچه مستحب است شمرها که قرض گیر نفع بدهد بقرضه  
 و جرای احسان او را احسان نماید و شبهه در آن نیست و  
 نزد شیعه هر چند که مستحب میدانند که قرض ده نفع نگیرد  
 و اگر گرفته باشد مستحب است که پای قرض خود حساب نماید

در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

و معامله را با خدای خود بکنند که فرموده من ذا الذی <sup>من</sup>  
 الله فیها حسبا فیما عفا له اضلعا کثیرة الی غیر ذلک لیس  
 ما بدندان طمع را از شرط نمودن بکند قرض ده تا از برای  
 او حلال شود نفع که قرض و قرض گیرندگان بیکدیگر ندارد  
 و نفع بقرض دهده بدهنده هرگاه شرط نموده چه بغير قرض  
 میگردند بعد از آن بقرض دهده میفرمودند و نفع میدادند  
 و گاهی بعضی از ائمه عیینه مابین آنها باقی بر خود کلام مینمودند  
 نفع طاعت را که بهر صورت میدهند و چنین نیز تعلیم صحابین  
 میکردند و اگر دست از شرط نمودن بردارد قرض دهده  
 آنکای شریع نمودن قرض گیر نکند باید پای قرض را بالذمه  
 ارمیان بردارد و بنا و ابر خرید و فروخت بحت یا مثل آن  
 گذارد بآنکه جنس را بقیمت زیاد بفروشد تا مدت معینه  
 یا آنکه سبیه بفروشد و آنکه خرید هر جا که خواهد  
 بفروشد اگر چه بخود بائع باز پس بفروشد بقیمت  
 نازل و مانعی ندارد بکاه و اقطاع و خت و شرط نمودن  
 در فروختن که بخودش باز پس بفروشد بلکه سالی ایشان

بر بیع واقعی باشد که مال جز ما منتقل شد بمشتری و مشتری  
اختیار دزد فروختن و حق من همان بایع باید یگری داشته  
باشد همچنانکه بایع نیز اختیار داشته باشد که پس بخرد  
اگر با و بفروشد خلاصه آنکه شرط باز پس خریدن نهان  
بایع و نه از مشتری هیچکدام نشود و مثل سایر بیع ها باشد  
در این صورت هیچکس باز پس گرفتن بهر قیمتی که خواهند  
چنین است اگر سلف نماید از قرض خواه و هیچ قرض ندهد  
چرا که قرض دهد بشرط سلف فروختن بقیمت ثابت و اگر  
قیمت سلفی دیگران بجهة قرض و بشرط ان حرام خواهد  
بود و اگر بقیمت دیگران باشد ضرر نکند و بعضی اشراف  
میدهند و زر سفید میخرند بعنوان سلف یا نسیم یا  
عکس میکنند هم از جهت آنکه نفع بخورند غلط است و  
فاسد بلکه حرام نیز چه قبض در مجلس در مباح بعد از آنکه  
شرط است و اگر خواهند بخرند باز در سیاه دهند بعضی  
سفید یا سرخ یا عکس کنند که سفید یا سرخ دهند بعضی  
سیاه چه در این صورتها قبض مجلس شرط نیست و مثل

پول سیاه است اجناس دیگر غیر طلا و نقره و بعضی از  
 فایدهها اعتقاد دارند که منفعت رهن مال قرض ده است  
 بلکه مال صاحب رهن است اگر بیع نماید حلال و الا  
 حرام است و بعضی شرط اجاره دادن با جرة بسیار کم و صحیح  
 میدانند مثل آنکه بیع تومان اجرت رهن است صدقه  
 اجاره دهند و باقی را دست بردارند بعوض دادن  
 این را حلال میدانند و اگر بگویند همه را دست بردار و بعوض  
 قرض حرام میدانند و مخفی نیست که هر دو حرام است  
 و هیچ فرق نیست بحسب قواعد شرعیّه و گاه است که  
 میگویند همه را دست بردار یک محمدی بعیش نیست  
 چگونه شرط یک محمدی دست برداشتن حرام است  
 و شرط پنج تومان الا این محمدی حلال است خدا هدایت  
 کند و هر گاه معلوم شد اینها پس بدان اید که الله  
 تعالی که ربای قرضی است که قرض دهد بشرط نفع و  
 نفع هر چه که باشد حرام است هر چند صحیح بعوض شکسته  
 یا بهتر بعوض غیر بهتر یا عمل یا صنعت هر چند مثل قرائت

قرآن باشد از چیزها نیکه مالی هستند و باز ای انها مال شنبه  
و بعضی گفته اند که هر مسعت شرعی حرام است حتی مثل  
انکه قرض میدهم بشرط انکه قرضم بدهی یا چیزی را بمن  
بفروشی بقیمت خودش و امثال انها و احوط ترك است  
هر چند حرمت چنین چیزها معلوم نیست و حرام است  
که نفع عاید قرض ده شود و اگر عاید بقرض گیر تنها شود  
بعضی از اینها حرام میدانند و ترك این هم نیز مثل سابق  
احوط است نه معلوماً الحذر و اما قرض بشرط رهن از  
برای آن قرض یا ضمان یا آفیل برای همان قرض پس  
حلال است اتفاقاً و اما برای قرض دیگر احوط اجتناب  
و اما بقاء در معامله ان معامله و معاوضه نمودن جنس  
بجنس خود است باز یا دتی و زیادتی هر چه که باشد  
از همان جنس یا جنس دیگر یا عمل یا غیر آن چنانکه کضم  
لکن شرطش آنست که مکیل یا موزون باشد بعضی معامله  
بکیل باشد و تمار یا موزون باشد و اگر بکلیت مکیل  
تخمینی باشد احوط اجتناب است مثل خرما یا چیده با



خوای بردخت و گوشت با حیوانیکه همان گوشت است  
باشد و اما اگر جنسها مختلف باشند مثل گوشت گوشتند  
با گوشت گاو یا روغنهای ایشان و سرکه های امکو و یا سرکه  
خوما و امثال اینها پس هرگاه جنس مختلف شد حرام نیست  
زیاده و کم در عوضین هم نقد او و هم نسیه هر چند در نسیه  
احتیاطی هست لکن ضرر ندارد و اگر جنس متحد باشد مثل  
کردن باین نحو که احد عوضین نقد یا حال باشد و عوض  
دیگر نسیه یا سلف باشد حرام است مطلقا هم بپیرا و هم  
تفاوت زیرا که اجلا قسط از ثمن هست و معاملات  
ملا و اهل خبره پس مساوات بجل نمیتواند آمد بهر  
صورت چه معین نیست قسط از ثمن و دانستی که جهل  
در باب مضرات و از این است که هرگاه معاوضه و نقد  
بزر فقره نمایند و در احد عوضین یاد هر دو بخش باشد  
که ندانند چه قدر است باید ضمیمه ضم نمایند انفلوس یا  
غیره بهر دو طرف مگر آنکه دانند یقینا که یک طرف بیشتر  
پس آنکجا میتوان نمود بضمیمه در طرف ناقص و پس جمعا

وہ کہیں باہر

پدر و پسر و زن و شوهر و اقا و غلام یا کنیز یا بی بی و غایب  
یا کنیزش را بانیست یعنی حرام نیست زیادتی خوردن  
میان اینها که گفتیم نه اینها با دیگران و اگر شکسته و دست  
باهم معاوضه شوند باید برابر باشند و زیادتی در طرف  
شکسته نباشد و همچنین است معاوضه خوب و بد بخلاف معا  
قرضی که قرض ده شرط صحیح عوض شکسته اش و همچنین  
خوب عوض بدش نماید حرام و ربا است و بعضی مطالبات مع  
کرده اند چه زیادتی برای قرض گیرنده را نیز حرام میدانند  
چنانکه گفتیم و میان این ربا و ربا قرضی تفاوت بسیار  
و اگر تا مل نمائی بسیار و الله اعلم و طول دادم این باب را  
بجهت کثرت حاجت و عیون بلوی بان و از جمله کسبهای  
حرام احتکار است و ان این است که حبس کنند از کندی یا  
جو یا خرما یا مویز یا روغن و نفروشند تا گران شود و کار  
تنگ شود بر مردم بجهت آنکه غیر اشخاص دیگری نباشد  
که بفروشد یا آنکه اگر باشد و فایده فروخت او مردم  
نیاز باشد بفروخت همچنین کسی را بوسنت چنانکه بخواهد

داشتن کرانی یا دوست داشتن او اثم بلکه ملعون خواهد  
بود بحسب ظاهر و اما اگر حبس نمودن نه سبب گراشتن  
باشد و مردم حاجت بفروخت او نداشته باشند چه دیگر  
باشند که بفروشند بقدریکه کفایت مردم شود بلکه  
سبب آن باشد که حبس او را نمیزنند یا اگر میزنند بتزل  
میزنند و نقصان مینمایند و متصور میشود در خرید و  
فروخت در ایضورت مانعی ندارد که دفع ضرر خرید  
و فروخت را از خود نماید هر چند ضرر آن بسیار خرید  
باشد مانع ندارد که دفع این ضرر نیز نماید بخواهش زیاد  
که دفع ضرر و حصول انتفاع او باشد در صورتیکه گفته  
شد که مردم محتاج بفروخت او نباشند و از او محبت  
غلا و کرانی نداشته باشد مع ذلک اصل کسب فروشی  
و جوفروشی و کذا باقی آنچه گفته شد دور نیست که مکروه  
باشد بجهة آنکه دوست کار کردن در آنها صعوبتی  
دارد و اینها که گفتیم همه در صورتیست که مردم مضطر  
نشده باشند چه هرگاه مضطر شده باشند بهر چه مضطرا

بان بهم رسانیده باشند واجب است که البته بفروشد بهمان  
 کسی که اضطرار بهم رسانیده و او را از اضطرارش بیرون آورد  
 و این معنی اختصاص به یز و کدتم و جو و خوما و روغن نذاز  
 بلکه جمیع ماکولات و ملبوسات و ادویه و عقاقیر و غیر  
 اینها هر چه باشند و مضطر باینها هر که باشد از کسانی  
 که حرمت دارند بحسب شیخ هر نحو اضطراری که باشد  
 باید رفع شود البته و این دخل با حنکارند و اگر  
 کسبهای حرام رشوه گرفتن است برای حکم کردن هر چند  
 حکم را موافق شیخ نماید و هر چند حکم را بر رشوه ده  
 نماید چه رضای صاحب رشوه و این بود که بگوید  
 که حق با او است و حکم برای او کند و حال راضی نیست  
 بخوردن این مال با آنکه رشوه گرفتن مطلقا حرام است  
 و همچنین رشوه ده نیز حرام میکند و همچنین کسانی که  
 اعانت مینمایند و واسطه میشوند در داد و ستد رشوه  
 و چیز بظالم دادن از برای خلاص نمودن حق خود از او  
 یا از غیر او مانع نداد هر چند بر ظالم حرام است و اگر

در صورتی که ظالم بجهت حق و  
 منفسد باشد و  
 نیکو باشد و  
 بجهت ظلمت و  
 مذهب

## در حرام عا ظالمین

کسبهای حرام اعمال ظالمین شدند است که در قیامت در سراپرده های از آتش میباشند تا مردم از حساب فارغ شوند پس با ظالمین ایشانرا در جهنم اندازند و اگر تواند نامشروع بعمل نیاورد و متمکن از امر معروف و نهی از منکر باشد مانع ندارد قبول عمالی ایشان نمودن باینکه خدمت ایشانرا بکند چه کفار و خدمت سلطان قضاء حوائج اخواست بایده قضاء حوائج اخوان مهمل امکان نماید و همچنین امر معروف و نهی از منکر مهمل امکان نماید و اگر نتواند بقضاء حوائج اکتفا نماید و همچنین اگر نتواند که قضای حوائج نماید با امر معروف و نهی از منکر مهمل بقضاء اکتفا نماید و اگر هیچ از اینها مسیر نباشد اگر سبب میتواند شد که ظالم ظلم نماید باین خدمت که می نماید از ظالم را یا آنکه باین خدمت سبب تخفیف ظلم کردن آن ظالم شود مانع ندارد خدمت او کردن بلکه در این صورتها که گفته شد که مانع ندارد ظواهر او واجب است که خدمت او را بکند بجهت تحصیل این امور واجبه و اگر عمالی ایشانرا

نمود خدمت ایشان نباشد بلکه امور دیوان باشد اگر  
 داند که خود هرگاه قبول نماید بها ممکن امور را موافق  
 شرع و عدالت انجام میدهد و اگر دیگران بجای او متوجه  
 شوند ظلم زیاد میشود و مؤمنان متضرر میشوند زیاد مد  
 این صورت مانع نیز ندارد که متوجه شود بلکه بها باشد که  
 واجب شود بر او چه تواند ضرر بسیار از مردم دفع کند و  
 با هر معروف و نهی از منکر نیز بها باشد که قادر باشد و  
 همچنین ظالم را بها ممکن از ظلمش مانع شود و بجا آید  
 چه هر یک از اینها که باشد باعث وجوب میشود بجای آنکه  
 همه جمع شوند و در این صورت چیزها که از مردم برای ظالم  
 گرفته میشود بخت بد خود نیاید احتیاطا که مبادا مشغول  
 نمیشود بدادن مصاحبتش و اگر ظالم بجز رجوع نماید بکار  
 را با هرگاه خوف ضرر مرضی یا جانی یا مالی یا اذیت که  
 نتواند تحمل شد داشته باشد نسبت بخود یا دیگری از  
 شیعیان در این صورت کار ظالم را انجام دادن میتواند  
 سوای آنکه پای خون در میان آید مثل کشتن جرم او

زدن احتیاطا که اینها را نکند بلکه در صورتیهای سابقه نیز  
 البته نیز مباح شرع نباشد بلکه مباح شرع نباشد بلکه  
 مباح ضرب و اهانها نیز نباشد و الله اعلم چه امر بسیار  
 مشکل است و خصوص صورتها از فقیر باید پرسیده  
 شود تا چه بخوبی بر او ظاهر شود و احتیاطا است که آنچه  
 بدست او آید از جهت کار دیوان کردن و حرام نباشد  
 بایراد ران دینی بالسویه قسمت نماید و از کسبهای حرام  
 نقش نمودن صورت انسان و حیوان یا ساختن است  
 و غش در معاملات بجز بیکه بسا باشد خفی شود بر جاهل  
 الحال آن یا غافل از آن مثل آب در شیر کردن یا پنبه کهنه  
 در پنبه دارد و حق و موی غیر در میان موی زن یا  
 کنیز با حق حتی در مثل خاک در میان کندم کردن که گاه شود  
 غافل غافلانه بخرد یا جاها را بلکه از غش ظاهر نیز احتیاط  
 کردن با حوط است چه مؤمن غش نمیکند و از جمله حوط  
 سحر نمودن است و آن ظاهراست و بعضی فقهاء طلب  
 و نیرنجات و استخدام ملائکه و جن و شیاطین و استئزال

ایشان در کشف غیبها و امثال اینها و از جمله سحر شده اند  
و باطل السحر جایز است بقرآن و ذکر و امثال آن نه تنجیس  
و از جمله محرمات غنا کردن است هر چند در هدی شتر  
و غیره و در قرآن خواندن و مرثیه سید الشهداء علیه السلام باشد  
نعم مرثیه را بعقبان توجه خواندن مانع ندارد و همچنین  
را بصوت حسن و طریق عز و بلکه هم مدوح است و ثواب  
دارد و حرام است نیز غیبت کردن شیعیان را یا هجو کردن  
ایشان را و استناده از حرمت غیبت آنکه هرگاه کسی ظلم  
بر او وارد شود و ظلم کند نزد کسی که امید دفع کردن  
ظلم از او باشد و همچنین هرگاه کسی مشورت نماید و باب  
مناکحه و وصلت نمودن یا معامله با او کردن یا قرض دادن  
و امثال اینها پس مانع ندارد که هرگاه عیبی باشد که  
مطلع باشد و مشورت کن مطلع نباشد و اگر اظهار نماید  
برای او بیم ضرر او باشد پس اظهار نماید مانع ندارد و  
همچنین هرگاه کسی متجاهر بفسق باشد که اشکار افسق  
بکند غیبت آن حلال است و همچنین هرگاه کسی از اهل بیت

ع  
یعنی بستم غیبه  
کری میرزا دام  
ظلمه  
الحاق



باشد یا اعتقاد فاسدی داشته باشد و مخفی دارد که یم  
 گمراه نمودن مردم از او باشد باینکه مطلع از حال او نباشند  
 که ان بدعت بان اعتقاد بد است پس هرگاه کسی اطلاع  
 بر حال او داشته باشد و معلومش نباشد بدی از عبادت  
 و اعتقاد باید البتة اظهار نماید تا کسی فریب او را نخورد  
 و از آنجمله است آنکه هرگاه کسی اهل بیت جهاد و قابلیت  
 فتوی دادن را نداشته باشد و مردم نمایند که اهل ان  
 هستیم آنکه مطلع بعدم اهلیت او باشد باید اظهار نماید  
 و استثناء غیر اینها نیز نموده اند که چندان فائده در ذکر  
 انها نیست و مع ذلک بعضی از انها که کفیم خطری دارد  
 و چه بسیار است که شیطان یا نفس اماره در نظر انسان  
 جلوه میدهد که غیبت حلال است و حال آنکه نه چنین  
 مثل آنکه شخصی مجتهد و قابل فتوی است لکن صد خود  
 او را امیدارد بر اینکه قابلیت ندارد پس جهاد نفس  
 میخواهد فرق کند او را میان حلال و حرام اینجا و حرام است  
 نیز اجرة گرفتن بازاء هر واجبی که ما مورد مخاطب شده ایم

که از اجل اوریم و آقا و اهلانی که وجودشان محض از برای نظم  
 معاش مردم است چنانکه اشاره بان شده در صدر بیانه  
 پس مافیه ندارد اجرت گرفتن بران بلکه نظم معاش بپایان  
 گرفتن است و بعضی منع نمود و اندان اجرت گرفتن بازای  
 نماز و روزه برای حیت نمودن بجهت آنکه قصد قربت و  
 اخلاص شرط است و کردن نماز و روزه از جهت اجرة مستحق  
 قصد اخلاص است و این باطل است بجهت آنکه اجرة بازاء  
 حج نمودن صحیح است و همچنین بازاء زیارت و سایر مستحبات  
 با آنکه مشروط نیستند بقصد اخلاص بلا شبهة و علماء  
 اتفاق نموده اند که صحت آن را اخبار بسیار ثابت میشود  
 صحت نواحه و دلون اجرت که بفق صحیح است انوار این  
 میت بعمل آوردن بلکه مثل حج و زیارت برای آدم زنده  
 نیز میتوان نمود و پس هرگاه صحیح باشد اصل کردن این  
 فعل چنانکه جبار بسیار دلالت بران میکنند و تمام  
 علماء اتفاق بر صحت آن نموده اند و اتفاق بر بعضی علماء  
 که مدعی این گرفتن نموده اند آنها هم در صحیح و مستند



نیز خرید و فروخت و تکسب کردن بخور یا هر مسکری  
باشد بلکه مجسیدن و امثال آن هم نیز و همچنین میشو  
مردار نجس و سگ و خوک الا سگ شکاری و آقا سگ  
کله و زرع و بنستان و خانه بعضی سگی که برای محافظت  
و حراست آنها نگاه میدارند پس اقوی درم سخت  
مبايعه آنهاست هر چند که گاه داشتن آنها صحیح است  
و مملکت هستند و کشتن آنها دیه دارد که باید جدا گانه  
بدهند و حرامست نیز تکسب نمودن ببول و عايط آدمی  
و غیر آدمی هم از حیوانی که گوشت آن حرام باشد هر چند  
انتفاع معتد به از آنها ببرد مثل اهل اصفهان و امثال  
ایشان که انتفاع عظیم میبرند برای زرع که احتیاط  
ترك است بلکه احدی از فقهاء تجویز نکرده اند این  
صورت را هم و اما ببول و عايط حیوان حلال گوشت  
پاکست و مانعی ندارد باین سبب از خرید و فروخت  
آن بشرط آنکه مفعول معتد به که عیال نیستند با سبب  
برای خرید و فروخت داشته باشد و اگر نداشته باشد

۲ حفظ کتب ضلالت مکرمه رصوة تقيہ باخري است في صور و نقض نمودن براهشاني و ابطال اينها از انجمن و سرپرست

جایز و صحیح نیست چه سفاقت و معامله سفید و اظلال است  
کار سفید نباید نمود و حرام است نیز تکلیف نمودن  
بهره ای که محسوس باشد و قابل تطهیر نباشد مثل  
کلاب و دوشاب و لوان و مانند آن که نجس شدن باشد  
چه پاک شدن اینها ممکن نیست شرعا الا آنکه استیفاء  
شوند در آب غیر نایل یا خود بخود بانکه خاک یا هوا پاک  
شوند مثلا و استیفاء شده از اینها روغن ها مثل روغن  
کاو و کوسفند و کاه و میش و زیتون و روغن چراغ و  
امثال اینها که جایز است خرید و فروخت آنها برای  
سوزانیدن در چراغ بشرط آنکه مشتری اینها را خبر  
نماید که اینها نجس هستند و در سوزانیدن زیر آسمان  
بودن نجس نیست بلکه زیر سقف سوزانیدن نجس  
ندارد اگر بخرند برای صاحبون نمودن که منفعت عقلا  
دارد اما مال دارد که صحیح باشد لحاظ اقتصاد و بر سوزانیدن  
و اگر اینها مایع و روان نباشند و نجس شوند باینکه سفت  
باشند و این قدر نجس را باید دور انداخت و باقی را

در کتبها  
در کتبها  
در کتبها  
در کتبها  
در کتبها

بمصرف رسانند و در گذشتن احتیاط نمایند که معاودن نماید  
 آنچه اکه باقی میماند باینکه از زیر بخش قدری بکند بخوبی  
 که معاودت نماید باقی را و اگر بخش روغن باشد <sup>و</sup> ضرر  
 نیست که آن بخش را دور اندازند بلکه اگر خواهند بسوزانند  
 چنانکه گفتیم و دانه و پیریه نمرده این حکم را ندارد بلکه  
 ممنوع است شرعا انتفاع ازان مطلقا چه برای چراغ  
 سوزانیدن و چه برای صابون و چه برای خیراینها پس صحیح  
 نیست مخیر و فروخت انها اصلا و بعضی فقها تجویز  
 نموده اند بآنکه نمودن روغن بخش را باینکه داغ نمایند  
 و در کز اب یا اب جاری بپزند و بعد ازان از روی  
 اب بردارند یا آنکه در اب قدری بجوشانند و مشهور  
 فقهاء تجویز نمی نمایند بآنکه شدن او را مطلقا و خوا  
 مشهور است چه یقین حاصل نمیشود که اب جمیع  
 اعماق و اجزاء روغن نفوذ نماید و بی فرقه آنکه یقین  
 حاصل شود یقین حاصل نمیشود که در زمین نفوذ  
 در اجزاء و اعماق ان اب مطلقا باشد و اب بعضی در زمین

باشد بلکه اب مضاف میشود ظاهر بلکه البته و حرام است  
 نیز تکسب بچیزی که تحریم از جهت تحریم آنچه مقصود است  
 بان مثل شکلهائی که میپرستند کافران مشایبه او و حاجها  
 که ارامنده دارند و امثال اینها با بنکهرید و فروخت  
 شوند یا اجرت گیرند برای ساختن بلکه ساختن حرام است  
 اگر چه اجرت نگیرند و مثل ساختن است و ملاحظه نمودن  
 و حرمت نمودن و مثل فروختن است بخریدن و امثال  
 اینها و از این قبیل است آلات لهو و لعب مثل تقارن  
 و سورما و سنج و کاپچ و امثال اینها از این چیزهائی که  
 انتفاع از آنها بوجه حرام میباشد و شکسته آنها قیمت  
 نداشته باشد و اگر شکسته آنها قیمت داشته  
 باشد و خرید و فروخت شود برای شکستن و خواطر  
 جمع باشد که شکسته میشود ظاهر اما فعنداشته  
 نباشد هر چند احتیاط آنست که شکسته شود و بعد  
 از آن فروخته شود بلکه دست از این احتیاط  
 بردارند و مثل آلات لهو است آلات قمار و نرد و

شطرنج و امثال اینها است ساختن ظر و فطان  
و نقره مخصوص در صورتیکه خواهند استعمال نمایند  
و حرام است معامله چیزها <sup>بیکدیگر</sup> میکشند بمساعدت  
بر حرامی مثل فروختن یا بخشیدن یا اجاره دادن اسلحه  
بدشمنان دین و مثل دشمنان دین است قطع <sup>الطرف</sup>  
و امثال اینها و فرق نیست در اسلحه میان آنکه شمشیر  
نیزه و تیر باشد از آنچه <sup>بیکدیگر</sup> میکشند و زخم میزنند  
یا آنکه از قبیل زره و کلاه خود و سپر که محافظت میکنند  
نعم اگر جنگ میان دو گروه از مسلمین اتفاق افتاد  
مانعند ارد که باین دو گروه زره و سپر و امثال اینها  
از چیزها <sup>بیکدیگر</sup> محافظت نمایند بدهند بفروختن  
و غیره فاما شمشیر و نیزه و امثال اینها و انداختن  
بفروختن و نه بفروختن و اگر بدشمنان دین یا غیر  
بفروشد مثلا برای آنکه آنها با کفار دیگر حرب کنند  
و دفع شر آنها از مسلمانان میکنند و اصل با مسلمانان  
جنگ ندارند و ضرر ایشان بمسلمانان نمیرسد مانع



ندارد و حرام است نیز آنکه توطیه نماید بایع با ثالثی  
 که مشتری نیست اینک در حضور بیاید و بگوید که  
 من بکذا میخرم تا آنکه مشتری بان قیمت که بایع خواهد  
 بجزد و همچنانکه بر بایع حرام است بران ثالث نیز حرام  
 و همچنین است حال اگر مشتری توطیه نماید با ثالثی  
 که بگوید ان ثالث مشتری که من بکذا بتوصیف و شمر  
 تا بایع کول خورده و حرام است نیز اچاره دادن مسکنها  
 و کشتیها و چهارپایان برای امر حرام مثل آنکه قارخان  
 یا خرخانه یا خرمجای دیگری ببوند و امثالان و  
 حرام است نیز فروختن آنکو و یا مویر یا خرما و امثال  
 بکسانی که خمر و شراب مسکر نمایند اعم از آنکه فروختن  
 و امثالان برای این باشد که شراب نمایند یا آنکه  
 برای آن بفروشند اما میدانند که جز ما آنها را شراب  
 میسازند و اما اگر ندانند ضرر ندارد و مثلاً است  
 آنکه جعی لباس ابریشمی را بفروشند از نامقیدی و  
 میایند و میخرند اگر بفروشند و دانند که میخرند که خود

بیوتسند نفروشنند بایشان تا ممکن باشد و اگر  
 نمیدانند بلکه احتمال میدهد که از برای زان خو  
 میزند مانعی ندارد و همچنین است حال چیزهایی که  
 برای زینت کردن فواحش و زناکاران باشد و  
 همچنین هرگاه برای الت کارایشان یا غیر ایشان از  
 فاسقان و ظالمان باشد و خلاصه هر چیزی که معاً  
 ان اعانت برکاه باشد حرام است معامله کردن یا  
 بخشیدن ان و امثال ان هرگاه دانند که گناه است  
 و اعانت برکاه است و اما اگر ندانند باکی نیست آنجا  
 در مقام شبهه که بلکه بشود و مظنه باشد احوط و  
 اولی اجتناب است بلکه مجرب و احتمال نیز اگر ترک  
 نماید شاید اولوی داشته باشد چه مراتب تقوی  
 متفاوت است و حرج در دین نیست و ناگاه بودن  
 و اعانت برکاه بودن ثابت نباشد مؤاخذه عقلاً  
 نیست و حرام است نیز معامله حشرات الارض نمودن  
 مثل هزارپا و مار و عقرب و مور و امثال اینها

ازانچه هائیکه انتفاع چندانی ندارد که نفع عقلی  
 صحیح باشد معامله کردن آنها و ثمن و عوض مالی گرفتن  
 یا حتی گرفتن بازاء آنها بلکه در آنها سفاقتی بسیارند  
 و اما اگر نفع معتد به داشته باشد بحیثیتی که معاملاً  
 در آنها سفاقت نباشد هیچ مانع ندارد مثل خریدن  
 فیل یا حیوان دیگر که برای پوست میخرند که قابل  
 ذبح و قذیه هستند و امثال آنها از منافع از قبیل  
 آنکه استخوان از آنها منقوع شوند یا روغن از آنها مثل  
 ماهیهای حرام گوشت که روغن از آنها برای کشتیها  
 یا چراغ یا غیر آنها میخواهند و خریدن مثل دبت یا شام  
 و امثال آن برای لُهو و لعب جایز نیست و ممنوع است  
 شرعاً و فروختن سیب و درندگان و کره به مانع ندارد  
 شرعاً چه برای پوست و موش گرفتن و امثال آنها از  
 منافع مانعی ندارد و اما در پوست هر حیوان که گوشت  
 او حلال نیست نماز نمیتوان کرد شرعاً الاخری  
 اما میتوان پوشید چه پاک هستند هرگاه ذبح ایشا

بطریق ذبیح گو سفند و کا و نمایند فصل در بیان مناه  
در معامله بعضی بر سبیل حرمت و بعضی بر سبیل  
کراهت خوب نیست که فروشنده مدح نماید آنچه را  
که میفروشد و مشتری مذمت نماید و را و خوب نیست  
قسم خوردن در معامله چه راست و چه دروغ با آن  
دروغ گو ماعونست و وارد شده است که شیعیان  
گناهان میکنند اما دروغ نمیکوبند یعنی هرگاه به  
بینید که کسی دروغ میگوید بدانید که آن شیعه  
نیست چه شیعه دروغ نمیکوید اگر چه ضیق و فجور  
دیگر میکند و شاید مراد این باشد که کمال در تشیع  
چنین شیعه نیست و دیگر خوب نیست که گمان  
عیب نماید و این حرام است بلکه بدحوای است غش  
با مسلمانان کردن بلکه منع وارد شده از فروختن  
پارچه و لباس در جای تاریک و اینکه این غش است  
و خیانت با مسلمانان و از آنجمله است نم کردن پارچه  
یا چیزی دیگر که نم کردن او را خوش قاش و خوبتر

بنظر می آید و در مکرر آنکه نم کردن بجهت دفع ناخوشی آن  
چیز باشد که اگر نم ننماید بسیار بد بنظر می آید و حال  
آنکه بد نیست یا آنکه نام ننماید کسی او را نمخورد یا بسیار  
بد نمخورد و اگر برای زیاد شدن باشند هم حرام است  
و همچنین ظاهر نمودن متاع خوب و پنهان نمودن  
بد اگر خواهد بوسیله آن خوب نمودن بد را بد  
مثل آنکه روی کار خوش قماش بفایده و ته کار بد را  
بعوض آن بد دهد مگر آنکه مشتری داند که ته کار  
چه بخواست و اینکه از ته کار خواهد داد و راضی  
باشد باین لیکن در چنین صورتی اولی ترکست یعنی  
نماید خوب را و پنهان نماید بد را هر چند مشتری  
اطلاع داشته باشد و ناخوش است سفر کردنی که  
باعث نقصان دینی میشود مثل آنکه آب برای وضو  
دست بهم ندهد یا آنکه موجب نجاست بدن یا  
ثوب شود که نظیر دست بهم ندهد یا آنکه نماز بد  
دست بهم ندهد یا آنکه شرایط و اجزای صحیح مثل ایستادن

وَمِنْهَا مَعَالِدٌ مُقْنِي

دست بهم ندهد یا آنکه بیم هلاک شدن نفس باشد یا  
تضییع عرض و امثال اینها که اگر داند جزو مالک اینها خوا  
شد عوام خواهد بود و اکثر صورتهای آنکه ممکن است  
در یک کس و اگر مظنه دارد شاید مکروه باشد و احوط  
اجتناب است و از آنجمله است کشتی سوار شدن بلکه خصوص  
وارد شده است کراهت آن برای تجارت یا تحصیل  
معاش مگر آنکه منحصر شود تحصیل معاش و تجارت در  
سوار شدن آن و ناخوش است که کارهای سون و سبت  
را خود متوجه شود بلکه بدیگری گذارد مثل غلام و  
نوکرها و امثال آن مگر آنکه میسرش نباشد بلی کاوها  
عمده مثل خانه خریدن و یا ملک یا شتر یا اسب و امثال  
اینها را خود متوجه شود ناخوش نیست بلکه شاید  
بهرتر باشد و ناخوش است بیکارگشتن با کار ظالم کردن  
کاری که اعانت ظلم او نباشد بلکه احوط اجتناب  
مطلقاً و ناخوش است که مرکب مشهور شود یعنی چیزی که  
احتمال جرمت داشته باشد تحصیل نماید یا کار در آن

[illegible]

کند و اگر احتمال وجوب داشته باشد ناخوش است ترک  
کند پس از مال ظلمه و دزدان و امثال اینها اجتناب نکردن  
ناخوش است و ناخوش است که مثل شرابخوار را امین  
داند که مال خود را دست او بدهد بنفسم یا سلف یا  
مضارب و امثال اینها حاصل امین دانستن این جماعت  
ناخوش است و همچنین ناخوش است معامله نمودن  
ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و خوب نیست <sup>ظلمه</sup>  
با سفله کردن و اینها جماعتی هستند که پروا ندارند  
هر چه بگویند و پروا ندارند هر چه بایشان بگویند و  
هم چنین مخالفه یا دست فطرتان نمودن و همچنین معامله  
نمایند الا با کسی که در خیر نشو و نما کرده باشد و  
معامله نماید با نوکیسه چه پست فطرت میباشد <sup>چنان</sup>  
مجبورست و نیز خوب نیست معامله نمودن با ذوی  
الغاهات و اینها کسانی هستند که افتی بایشان <sup>سید</sup>  
مثل آنکه کر یا پیس یا خورج دارد یا شل و شیت یعنی  
زمین گیر و امثال اینها باشند و خوب نیست معامله با

محارف و آن کسی است که دائماً نقصان میکند یا آنکه  
 هر کار که میکند نفع نمی بیند پشت و کمر راست نمیکند  
 واد بارش زده است و ناخوش است معامله کردن  
 با اگر دهر کردی که باشد و مناکحه با ایشان کردن یعنی  
 دختر از ایشان گرفتن و دختر یا ایشان دادن چه وارد  
 شده مذمت ایشان و اینکه طایفه از جن میباشند  
 که پرده اند و می برداشته شده اند و ناخوش است  
 که بعد از عقد بیع التماس نماید مشتری از بایع که  
 چیزی از وزن دست بردارد و خوب نیست که کسیکه  
 و قوف از وزن کردن خوب نداشته باشد اینکه متعرض  
 وزن کردن شود و هم چنین است حال دیگر کردن  
 و خوب نیست زیاد کردن قیمت در وقت ندادن و  
 فریاد نمودن آنکه که میخرد باین قیمت در بیع من زاده که  
 بیع بار از عراج نیز گویند بلکه وقتی که ندادن ساکت  
 شود و وقت زیاد کردن مانعی ندارد و خوب نیست  
 داخل شدن در سووم مؤمن مکر آنکه مؤمن را غی



شود و بر خست او باشد و خوب نیست که شهری و  
حاضر بلدی و یکل آن جماعتی شوند که از صحرا و کوهستانها  
چیزی آورند که در آن بلاد بفروشند و همچنین دهقان  
اگر چیزی آورد که بشهری بفروشد و خوب نیست  
که بیرون روند برای قافله که سر راه از ایشان بخرند  
هنوز نیاورده و جدا خوش بودن این تلقی تا چهار  
فرسخ است هرگاه بقصد این معنی باشد و هرگاه  
بغیر این قصد بود و اتفاقاً بیرون رفت یا برای کار  
دیگر مانعی ندارد و بعد بدانکه ادا ب تجارت است  
که اولاً فقه تجارت و معرفت احکام آنرا یاد بگیرد  
و تحصیل نماید و بعد تجارت کند که ائمه علیهم السلام  
بسیار خرید و نموده اند از آنکه فقه آنرا تحصیل نکرده  
شروع بان نماید چه بسیار باشد که در ربوا و محرّمات  
دیگر افتد و ربا را شنیدی که چه قدر بد است و  
سزاوار است که تاجر فتویّه نماید میان خریده ها  
و فروشنده ها نه آنکه کسی را که مما کسه نماید از آن

دهد و کسی را که مماکست ننماید گران تر دهد بلکه مستوی  
 میانهم مستحب است مخصوص مماکست نکن و هیچ از او  
 نخورد بهتر است چنانکه در خواهرم هست که بدین  
 مضمون حدیثی هست و اگر تفاوت گذارد از جهت  
 علم و صلاح و تقوی باکی نیست و دیگر کسی که بیشتر  
 گفت بیا از من بخور که احسان بقوم یکم سخت شدید است  
 که هیچ از او نخورد و هم چنین مؤمنی اگر چیزی از او  
 بخرد سعی کند که هیچ از او نخورد الا در حال ضرورت  
 یا آنکه او نیز برای تجارت بخرد در این صورت نفی بکند  
 و اما کمتر بهتر است و هرگاه شخصی بگوید بشخصی که  
 فلان چیز را برای من بخزند بیکران برای او بخرد و از  
 خود بخرد خصوصاً هرگاه تاجرانچیز باشد و نزد آن  
 کوبیده معروف باشد بان که البته در این وقت از خود  
 ندهد مگر آنکه قرینه باشد بر آنکه مضایقه ندارد  
 که از خودش نیز برایش بخرد و مستحب است با ستم  
 مؤکداً آگاه داد نمودن یعنی کسیکه چیزی خرید یا چیزی

فروخت بعد از آن پشیمان شد و التماس نمود که دست  
بردارد از معامله دست برداشتن و پس دادن ثواب  
عظیم دارد چه وارد شده است در حدیث که کسی که  
چنین نمود دست برداشت خداوند عالم در قیامت  
دست از گناهان و اغزشهای او بر میدارد و مکرر  
تجربه نموده اند که بعد از دست برداشتن بهتر میگرد  
یا بهتر میگرد و مستحب است نیز در وقت دادن راجح و یا  
ترك بدهند و در وقت گرفتن بعکس یعنی ترك بگیرد  
و سامحه کردن در خرید و فروخت و انچنان تنگ  
نکرفتن و مما کسه نمودن نیز مستحب است چه خدای  
تعالی چنین کسی را دوست میدارد و همچنین مسام  
نمودن در گرفتن دین که از کسی طلب دارد و در پس  
گرفتن قرض نیز مستحب است و خدا دوست میدارد  
چنین کسی را و هم چنین کسی را که مسامحه نماید در  
قرض پس دادن و در دین مردم را دادن که زودتر  
و اسان تر بدهد و اما مما کسه در بعضی اوقات مستحب است

مثل آنکه معامله اش با برادر دینی نباشد چه وارد شد  
 که مغبون شده نه محمود است و نه مأجور یعنی نه مردم  
 او را ستایش میکنند و نه ثواب دارد و در چیزهایی  
 که برای حج میزنند یا برای کف مساهله کردن در آنها  
 ثوابش و استجابتش شدیدتر است و با خوش است  
 تاجر که اول کسی باشد که داخل بازار شود و مستحب  
 است که هرگاه داخل بازار شود دعائی که وارد شده  
 بخواند و مستحب است نیز که هرگاه چیزی خرید سه مرتبه  
 تکبیر بگوید و شهادتین نیز بگوید و مستحب است نیز  
 که هرگاه نوعی از تجارتی بر او بگشاید که ربح باو  
 بدهد اینک منتقل شود بد دیگری و آنکه هرگاه  
 از تجارتی ربح برای او حاصل شود بران بایستد و  
 مستحب است که در اول وقت نماز کند و بعد مشغول  
 تجارت شود و مستحب است پنهان داشتن مال و  
 خریدن املأ لله العالم فصل در عقوبت بیع مشهور  
 میان علما آنست که صیغه در بیع شرط است پس اگر

بدون بیع و معامله را بجهل او و ندانند که باید بد  
 بیع و امشتری و مشتری من را بیایع مبیاعه بجهل  
 نیامده حقیقه اگر چه این داد و ستد از قرینه و اما  
 ظاهر باشد که مراد طرفین مبیاعه است حقیقه و بعضی  
 از فقها چنین داد و ستد را باطل میدانند لکن مشهور  
 آنست که صحیح است باین معنی که نقل میشود مال هر یک  
 بد دیگری بطریق مبیاعه حقیقه لکن لزوم نیست یعنی  
 مترزل است این نقل و میتوانند هر یک بعین مال خود  
 برگردند ما را میگوید عوض ظاهر و بعینه باقی باشد  
 پس اگر آن مال را آنکه گرفته بود عوض داد بمال شخص  
 دیگری یا آنکه تصرف در آن نموده که بعینه باقی نماند  
 مثل آنکه رنک کرده یا چپ را تسلط کند او که پس بگیرد  
 چه رنک ملک از دیگری است که در آن پارچه  
 بعنوان غصب نشده بلکه بر خصت شرع شده پس  
 چگونه ملک دیگری را غصب میتواند گرفت و همچنین  
 میتواند آنکه رنک کرده قهر پس بدهد که ساده گرفت

یعنی بیع  
 لازم است  
 قریب  
 شک نیست  
 این معنی  
 معنی  
 ظاهر

بود چگونه قهر رنك كرده پس میدهد و شاید مثل رنك  
 كردن باشد انكه ارد نمود كنند را و نان نمودار  
 را و امثال اینها و اگر تصرفی نماید در واحد عوضین  
 كه موجب نقص شود و صاحب اقلی همان را قبول  
 كند بی خواستن عوض آن نقص مثل انكه چیزی از  
 آن خورد یا پوشید و صاحبش دست از اینها برداشت  
 و بخشید تسلط دارد كه پس گیرد و اگر عوض بر طرف  
 یا تصرف و تغییر شد بخو كند گذشت لزوم بهم مید  
 مكر انصورت كه گفتیم كه هیچ مالی در آن خرج نكرده  
 باشد و هیچ عمل و كاری نكرده باشد و قدیر تصرف  
 كرده باشد یا تصرف مثل پوشیدن باشد و صاحبش  
 اسقاط حق كرده باشد و آنچه گفتیم میتواند قهر مال  
 خود را پس بگیرد هرگاه عوضی كه گرفته بعینه پس دهد  
 و اما انكه تصرف نموده قهر نمیتواند پس داد هر چند  
 تصرف بسیار كم نموده مثل انكه يك ساعت پوشید  
 یا يك دقیقه یا انكه يك انگشت از آن خورده باشد

و مشهور درست تر است بلکه از ظاهر بعضی نقل  
شده است که این مبایعه است حقیقه و احوط آنست  
که بروش مشهور بنا گذاشته شود و اظهار نه حقیق  
انست که اگر صیغه غیر عربی خوانده شود بفارسی یا  
ترکی یا غیرها مبایعه میشود حقیقه یعنی لزوم هم  
میرسد و از جمله شرطهای مبایعه اینست که بایع و  
مشتوی هر دو باید بالغ و رشید و محافل باشند بنا بر  
مشهور و اگر ظاهر شود که پدر یا مادر یا شخصی دیگر  
چیزی داده اند بنا بالغ که برای ایشان بفروشد یا  
معامله دیگر نماید ظاهر اما نفعی نداشته باشد چه  
معامله را حقیقه ایشان میکنند و طفل بمنزله الت  
کار ایشان است و غلام و کنیز هرگاه خواهند  
نمایند و یا فروخت نمایند باید باذن مالکشان باشد  
و شرط دیگر آنکه مال خود را بفروشد بایع و مال خود را  
مشتري و اگر مال خودشان نباشد باید با وکیل صا  
مال یا ولی او باشند یا اینکه پدر یا جد پدری یا

بجای  
مع  
بفروخته  
چنانچه  
گذاشت

مع  
مشهور  
در  
بفروخته  
احوط  
اوست  
اگر  
رضای  
مراعات  
مکمل  
سلامه

ص  
خالی از  
اشکال نیست  
اگر چه باجه  
تصرف صحیح  
جامع  
علم  
میشود

وصی پدری یا وصی جد پدری او باشند یا حاکم شرع  
یا امین حاکم شرع باشند یا مؤمنان حسبیه اگر حاکم  
شرع نباشد اما وکیل پس باید که وکیل صاحب مال  
بالغی و عاقلی و رشیدی باشد و وکیل خود هم  
عاقل بلکه بالغ و رشید نیز باشد و اگر خرید و فروخت  
را آن وکیل خودش بکند تصرفش صحیحست مادام که موکل  
او زنده باشد و عاقل و رشید باشد و اما پدر و جد  
تصرفشان شرعاً مضی است نسبت بفرزند چه پسر  
باشد و چه دختر باشند فرزندان مادامی که انفرزند  
بالغ و عاقل و رشید نشده باشد و بعد از آن که عاقل  
و بالغ و رشید شود و لایقشان قطع میشود و اختیار  
بر طرف میشود و تصرفشان در حال اختیارشان نباید  
خلاف مصلحت آن فرزند نباشد و هرگاه چنین باشد  
برای خودشان نیز میتوانند بخرند و از خودشان  
نیز شاید بتوانند برای طفل خرید و اما وکیل پس بر  
خود نخرند و از خود بموکل نفرودند مگر آنکه از

استقلال  
در وکیل  
معاذت  
بلکه ظاهر  
عدا اشعار  
است





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 فَاسْتَبِشْرُوا بَيْنَكُمْ اللَّهُ بَاتِلْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ  
 اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

فصل در ذکر مسائل متفرقه مذهب که از جناب حجة الاسلام  
 سرکار میرزا دام ظلّه العالی جناب سلاله الاطباء فرمایند  
 العلماء الاجاب حاجی سید علی خراسانی مجتبیٰ سؤال  
 نموده اند سؤال چه میفرماید در باب لباسهای ماهوت  
 و نفیسه و مریه که از طرف لندن و فرنگستان و  
 هندستان میاورند که معلوم نیست که اجزای غیر  
 ماکول اللحم در آنها داخل هست یا نه مذکی هستند  
 یا غیر مذکی از برای پوشیدن و نماز در آنها چه صورت  
 دارد جواب بنای حقیر سابقا بر عدم جواز استعمال  
 آنها بود در نماز و لان بر جواز است در مطلق تشکیک  
 مثل ماهوت و نخوان و اما پوشیدن آنها در غیر نماز  
 و غیر آن عیب نداشت مطلقا و معلومست که حکم کوفتی  
 اختصاص با هوت ندارد بلکه حکم هر مشتبه است  
 تا در حقیقت رات عا شود یا آن کیفیت که سرکار حجة الاسلام  
 جواب میرزا دام ظلّه العالی بیان فرموده اند اینست  
 ما یومضون فیها فیما یومضون فیها فیما یومضون فیها

باشد  
 شایسته  
 عیال  
 خوانند  
 چه صورت دارد  
 و آیا برای کلام  
 اعلام اعتقاد  
 خود یا موافق  
 اند جواب  
 از جهت تشکیک  
 کند و اعلام  
 نماید سؤال در  
 عدالت تشکیک  
 کافیت تشکیک  
 بل حسن تشکیک  
 اجرا عدالت تشکیک  
 سؤال در امر تشکیک  
 و بی تشکیک  
 ضرر دین تشکیک  
 من حیث المال تشکیک  
 و بی تشکیک  
 بی تشکیک



که ابتداءً بجمع اطراف آن بعید الاحتمال باشد مثل  
اینکه يك ظرف نجس در میان هزار ظرف نجس باقی  
زمین نجس در میان مسئله طی کردن هشت فرسخ  
فرق ندارد از برای پیاده و سواره و تندرو و کند  
رو و اهل کشتی و کاری بجهت اینکه مدار حکم و اعتبار  
بر طی مکانست اگر چه با فلك زمان باشد مسئله  
شخص صائم در کار بیت و از حد مسافت گذشت  
و افطاری بعل نیاورده بزودی بنزل خود برگشت  
روزه اش باطلست مسئله شوط است در ذابح  
اسلام فقط و شرط نیست رجولیت و بلوغ و عقل  
سؤال در بین بارش فرش نجس یا لباس نجس بگذارد  
که بارش بخورد بجهتیکه نجسید و غیر نجاست در آن  
نباشد تمام آن فرش و لباس زیر و رو ظاهر میشود  
یا نه بر مرضی که ظاهر شود حاجت بعصر هست یا نه  
جواب ظاهر اینست که بهیچ چیز حاجت بدست نمی  
باشد هر جا از آن که با و آن رسید ظاهر است سؤال

و ضوء شخص میگرد بعد از آنکه قطع و یقین کرد که دست  
 چپ تمام شسته شده دیگر میتواند که بی جهت دست  
 راست بر دست چپ بمالد اگر چنین کند ابی که بهم  
 میرسد بجهت مسح ضرر ندارد یا نه جواب ضرر ندارد  
 اگر قصد او استظهار بوده باشد یا بر وجهی باشد  
 که با کد شسته غرض یکی باشد یعنی از همان غسله حسا  
 شود سؤال در اب خزانه حمام در وسط آب بیدن  
 شخص ننگ نجس یا دست نجس بر میخورد چه باید  
 بکند جواب اگر چنان شد که بدن بملاقات نجس  
 شد مثل اینکه عین بول بیدن بر خورد باینکه اگر  
 کرد و عین بول بیدن بر خورد حکم خارج اب دارد  
 و بعد از ازاله همان بودن در آب یک غسله محسوس  
 است و اگر ننگ نجس بتوسط اب بر خورد صریح  
 ندارد سؤال رسیدن اب بر زمین نجس همین  
 قدر که یک دفعه متصل شود ظاهر میشود یا نقد  
 میخواهد مثل کف خزانه حمام که پای نجس در آن  
 میگذارد

رعین است بجهت وضو  
 از اینجا احرام بندد  
 چنانچه در وضو  
 استحضار وضو  
 بیدن و لباس  
 احرام  
 ایستادن و بول  
 نجس  
 در زمین  
 نجس  
 در وضو  
 در وضو

بر این که اگر دست  
 چپ تمام شسته شده  
 دیگر میتواند که بی  
 جهت دست راست  
 بر دست چپ بمالد  
 اگر چنین کند ابی  
 که بهم میرسد بجهت  
 مسح ضرر ندارد  
 یا نه جواب ضرر  
 ندارد اگر قصد او  
 استظهار بوده باشد  
 یا بر وجهی باشد که  
 با کد شسته غرض  
 یکی باشد یعنی از  
 همان غسله حسا شود  
 سؤال در اب خزانه  
 حمام در وسط آب  
 بیدن شخص ننگ  
 نجس یا دست نجس  
 بر میخورد چه باید  
 بکند جواب اگر  
 چنان شد که بدن  
 بملاقات نجس شد  
 مثل اینکه عین بول  
 بیدن بر خورد  
 باینکه اگر کرد و  
 عین بول بیدن بر  
 خورد حکم خارج  
 اب دارد و بعد از  
 ازاله همان بودن  
 در آب یک غسله  
 محسوس است و اگر  
 ننگ نجس بتوسط  
 اب بر خورد صریح  
 ندارد سؤال  
 رسیدن اب بر زمین  
 نجس همین قدر  
 که یک دفعه متصل  
 شود ظاهر میشود  
 یا نقد میخواهد  
 مثل کف خزانه  
 حمام که پای نجس  
 در آن میگذارد



بعقدانقطاع هرگاه جنون قبل از بلوغ حادث شده  
باشد بخلاف حدوث بعد از بلوغ مسئله والد  
جدایی میتواند بذل مدت کند از جانب مجنون بشرط  
صلاح بخلاف طلاق که نمیتوانند طلاق بدهند مسئله  
کسیکه وارد شود بر بلدی که وطنش نباشد و میدانند که  
ده روز یا زیاده تر در آنجا میمانند لکن قصد خروج از  
حد توخص را قبل از ده روز داده باید نمازش را جمع  
کند احتیاطا بمقدم داشتن تمام را بر قصر و در  
ضیق وقت تمام را بخواند و قضا کردن قصر را بعد از آن  
لازم نیست مسئله هرگاه شخص مشغول نماز است  
و میداند که نماز عصر را نکرده است و نماز ظهر را هم  
میداند که نکرده است و نمیداند که این نمازی که  
مشغولست چه نیت کرده است این را ظهر خواند  
و تمام میکند و بعد عصر را میخواند و اگر میداند که  
ظهر را نخوانده است و این را عصر نیت کرده است  
عدول بظهر میکند و بعد عصر را میخواند مسئله

در حال سجده باید هر دو کف دست بر زمین باشد لکن  
بطریقیکه در عرف صدق کنند که کف دستش بر زمین  
است پس لازم نیست خواباندن کف دست را بدست  
تمام بر زمین مسئله کسی که تکلیفش اخفات خواندن  
است چه در قرائت و چه در تشبیحات پس هرگاه نسیم  
جهر بخواند لازم نیست از سر گرفتن و هرگاه نوافذ کلمه  
را اخفاتا ادا کند چهار بگوید عیب ندارد و لازم  
نیست بر او از این جهت نماز جماعت حاضر شدن لکن  
اگر بتواند بتکرار اخفاتا ادا کند تکرار کند و هرگاه میخواند  
اخفاتا بگوید لکن چهار گفته شد بجان اکتفاء  
کند تکرار لازم نیست مسئله پشت بام مسجد مادام  
که صدق کند وحدت مجلس اذان و اقامه در آن  
ساقط است مسئله اذان و اقامه در حرم و رواق  
ساقط نیست مسئله ادخال نجاست غیر سریر در  
مسجد مادامیکه هتک حرمت نشود عیب ندارد اگر  
چه احوط داخل نگه داشتن است مسئله ترفیق در













در حیض و در غایت آن که در این کتاب مذکور است

فصل در حیض است بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه حیض  
خونیست سیاه جهنده و کرم است در غالب اوقات و  
عادت بان بهم میرساند زن در هر ماه علم داشته باشد  
که آن خون حیض است اشکال در آن نیست ولیکن  
گاهی مشتبه میشود بسایر خونها پس اگر مشتبه  
شود بخون بکارت طریق شناختن آن بانست که  
قدری پنبه داخل در فرج خود کند و قدری صبر  
نماید و بهتر است که در وقتی که میخواهد این عمل را  
بکند به پشت بخوابد و پاهای بلند بکند و بعد  
از آنکه مدتی گذشت پنبه را اهسته بیرون  
آورد پس اگر خون در دوران واقع شده باشد  
آن خون بکارت است و اگر خون تمام پنبه را فرو  
گرفته باشد خون حیض است و شرطست در آن  
مد کور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل  
احاطه بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار  
نباشد که نتواند تشخیص نمود و اگر نماز کند بدو

خویشان او غالب  
اعتبار کند و نگاه  
ممکن نشود  
بجای خویشان  
انست که بدو  
هفت روز عمل  
کنند هر یک  
را بداند و زمان  
فراموش کند  
را در او راه قراء  
دهد بنابر حق  
مهری مستجاب  
حائض داخل نشود  
در هر عادتیکه  
است بطهارت و  
خوبی  
مستجاب  
در قیام ایضا  
علم

فلما فعلوا ذلك وجدوا في جوفها  
الاسم الذي كان في جوفها  
ووجدوا في جوفها  
على الشجر  
ووجدوا في جوفها  
على الشجر  
ووجدوا في جوفها  
على الشجر

امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطل است نماز  
هر چند بعد ظاهر شود که خون بکاف بوده است  
و گاهی مشتبّه میشود بخون قرصه و طریق شناختن  
آن آنست که به پشت بخوابد پس پاهای او بلند کند  
پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون  
از طرف چپ عیاید خون حیض است و اگر از طرف  
راست میاید خون قرصه است و اگر خون در  
طرف ظاهر شود امتحان بی فائده و باطل خواهد  
بود و اگر امتحان نکرده نماز کند با ممکن بودن  
آن باطل است نماز هر چند بعد معلوم شود  
که حیض نبوده است و اگر مشتبّه شود بخون  
مثل آنکه احتمال ولاده بدهد و علم نداشته باشد  
بان چنانچه از آن چیزی بیرون آید که شک کند  
که انسان است یا مبدء انسان یا غیر آن خصوصاً  
هرگاه در عادات اتفاق افتد حکم بحیض میکند  
و همچنین هر خونی که زن بر بدن در میان سه و دو

بهره است از این  
مردن و در اولی  
تیمار و در وسط آن  
و در آخر آن چهار خود  
و نیم تا قیامت هم  
در جای بی خودی  
شدنش مشغول است  
می بعد از وطن  
شخص خلاف اعتقاد  
است با او یا جانی  
وسطا

مجلس  
در روز دوشنبه  
در محفل علمای  
و مشایخ این شهر  
از انظار کرامت  
و سعادت کسب  
عزیزان و اهل  
توقیرات

و برده و کمتر منقطع شود حیض است مادامی که  
ندانند که از قروح یا جروح است و همچنین هرگاه  
بعد از گذشتن ده روز از حیض خون به بیند و او  
حیض در آن باشد و حیض خواهد بود و همچنین  
هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین ده روز  
دید شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض  
با حمل جمع میشود بنا بر اقوی و هر خونی که پیش  
از نه سال دیده شود آن خون حیض نیست و همچنین  
هر خونی که در حال یاس به بیند و حد یاس در  
قرشی تمام شدن شصت سال قمری شرعی است  
و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری شرعی  
است نیز و بعضی ملحق نموده اند بنطی را بقمری و  
در آن وجهی هست و قرشی کیست که نسبت آن  
بنصر بن گانه برسد و آن از طرف پدر و مادر یا از  
طرف پدر بقیتهائی کفایت میکند و اما از طرف مادر  
بقیتهائی کفایت نمیکند و اگر زن مشتبّه باشد در

الا حوا من  
 حایض من  
 ولو بدبر و  
 حاضه و  
 باشد و  
 طلاق او  
 نیست  
 با اعتقاد  
 طلاق بعد  
 معلوم شد  
 یا که بود  
 و عکس آن  
 موضوع  
 پیش از غسل  
 اما فضل  
 نیست  
 بلکه احوط  
 غیر از غسل  
 که با او و  
 نیست





نیز مساوی دیدن خون درد و دفعه در یکاه هم  
چنان که متحقق میشود عاده نیز بدیدن خون در  
دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و در صورت  
عاده وقتی و عددی یا عاده وقتی بتنهائی بدیدن  
خون ترك عبادۀ كند هر چند خون بصفت حیض  
نباشد و صاحب عاده وقتی بتنها در عدد حکم آن  
حکم مضطر است و حکم آن می آید و در صاحب عاده  
عددی بتنهائی خلافت و اقوی آنست که بدیدن  
خون نیز ترك عبادۀ كند و صاحب عادت هرگاه خون  
او از عادت تجاوز نماید صبر کند و احتیاط نماید ترك  
نمودن عبادت اگر عادت آن از ده کمتر باشد ولیکن  
این احتیاط بر سم استحباب است و در عدد ایام احتیاط  
الخلافت و اقوی استحباب آنست تا بدو روز هر  
چند احوط اکتفا نمودن بیک روز یا دو روز است و  
بهر تقدیر هرگاه خون منقطع شد بدو روز یا  
اکثر تمام حیض است و هرگاه گذشت از ده روز اگر

انجام میارشد  
طفل بطول و  
اگر چه بیرون  
دوروز نقاش  
است اما داخل  
خارج شفقت  
مکانه در ابتدا

و وقت هر دو را فراموش کرده باشد یا عدد را  
تنها و اگر وقت را تنها فراموش کرده باشد  
در آن تفصیلی هست که در این رساله ذکر آن  
نیست باقی مانده احکام حیض و از جمله آن است  
که صحیح نیست زان نماز نه واجب و نه سنت و نه  
اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در  
بین نماز حیض شود نماز باطل است حتی اگر  
حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن  
سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و مکان نماید  
که حیض شد داخل کند دست خود را و بجا  
بموضع که خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون  
آمد باشد از نماز بیرون رود و الا نماز را تمام  
نماید لیکن ظاهر این است که اگر چنین نکند  
و نماز را تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر  
بعد از نماز ظاهر نشود حیض شدن یا معلوم  
نشود پیش بودن حیض بر تمام نمودن نماز و

[illegible]

چنانچه عظمه مبطل نیست شک نیز مبطل نیست  
و در حکم حیض است سایر احداث و همچنین عیج  
از آن روز و نه طواف و حرام است بر آن داخل  
شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و در ناک نمودن در باقی مساجد و  
و ظاهر جایز بودن عبور است در روضات  
مقدسه مگر روضه جناب نبوی اگر مستلزم  
عبور در مسجد آن جناب باشد و حرام است  
گذشتن چیزی در مساجد و خواندن یکی از  
سورعرایم و اجزاء آنها بقصد جزئیه اگر مشرک باشد  
و اگر مشرک نباشد حرام است چه بقصد جزئیه و  
چه بقصد غیر جزئیه و حرام است مس نمودن  
کتابه قرآن و وطی کردن حیض در قبله و دامیکه  
خون باقی است و هرگاه ظاهر شد جایز است  
بشرط شستن فرج و هرگاه وطی نمود در حیض  
احوط و وجوب کفاره است هر چند قول با استحباب

رفت احوال تو  
در و خولت  
بین جن و  
ده روز  
باز خون و دل  
معین است یاق  
افطار خواص  
عاده باشد و  
قبل از انقضای  
عادتش باشد  
عس یا بنیز  
احوال ترک  
وطی است قبل  
از غسل و

خالی از دوجان نیست و کفاره دو غیر کنیز سه ربع شفا  
صیرفی طلاست در اول حیض و در وسط  
نصف آن و در آخر ربع و احوط آنست که سکه  
دار باشد و کفایه نمیکند قیمت و در کنیز سه مد کنند  
میدهد از برای هر فقیری یک مد و از جمله احکام  
استظهار است با منقطع شدن خون پیش از ده روز  
باینکه پنبه بگذارد در فرج خود بعد از آنکه پای  
چپ را بردیوار گذارد و شکمش را بران بچسباند  
بقدریکه حقیقت امر ظاهر شود پس هرگاه پنبه  
پاک بیرون آمد ظاهر است از حیض و اگر ملوث  
بیرون آمد مبتدئه صبر کند تا پاک شود یا ده  
روز بگذرد و صاحب عاده گذشت حکم آن و  
شکم و پا بردیوار گذاشتن مستحب است مطلبیم  
دو نفاس و آن خون نیست که در وقت زائیدن  
زنان می آید خواه همراه طفل بیاید خواه بعد از  
آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه کمتر از ده روز باشد

فرائض و احکام فقہ

که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون به بیدند نفاس نخواهد بود و فرق نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشد سقط شود هر چند مضغه باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم مهر ساند بانکه آن مبداء انسانست یا چها و قایله شهادة دهند بر آن و نظره و علقه مشتبه اعتبار ندارد و همچنین عجز زائیدن هرگز خون نه بیدند و نه خون پیش از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و از برای آنکه نفاس تجدید نیست پس ممکن است که بقدر لحظه باشد و اگر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عاده مستقر است چه برده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عاده مستقر نفاس او بقدر عاده اوست و اما اگر برک کمتر از ده روز خون او قطع شود نفاس آن تمام آن مقدار است و همچنین اگر برده منقطع شود و اگر از ده بگذرد عاده او نفاس اوست

که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون به بعید نفاس نخواهد بود و فرق نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشد سقط شود هر چند مضغه باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم مهر ساند بانکه آن عید انسانست یا چهار و قابل شهادت دهند بر آن و نظره و علقه مشتبّه اعتبار ندارد و همچنین مجرّد زائیدن هرگاه خون نه بعید و نه خون پیش از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس تجدید نیست پس ممکن است که بقدر لحظه باشد و اگر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عاده مستقر است چه برده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عاده مستقر نفاس او بقدر عاده اوست و اما اگر بر کمتر از ده روز خون او قطع شود نفاس آن تمام آن مقدار است و همچنین اگر برده منقطع شود و اگر آن ده بگذرد عاده او نفاس اوست



در احکام استحاضه  
 و در احکام حیض  
 و در احکام نفاس  
 و در احکام طهارت  
 و در احکام غسل  
 و در احکام وضو  
 و در احکام نماز  
 و در احکام روزه  
 و در احکام حج  
 و در احکام زکوة

از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین  
 است مطلب چهارم در استحاضه بدانکه آن بر سه  
 قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که  
 کهنه یا پنبه که در فرج میگذارد خون با و برسد ولیکن  
 آنرا فرو نگذرد بتمام و متوسطه آنست که خون در پنبه  
 فرو رود و از آن نکذرد و کثیره آنست که خون از  
 پنبه بگذرد و بکهنه برسد چنانکه از کهنه بگذرد  
 یا نکذرد و قسم اول غسل واجب نیست و  
 وضو واجب است از برای هر نماز واجب و اگر خواهد  
 نافله کند هر نمازی را باید بیک وضو نیز نکند  
 و در قسم دوم بیک غسل واجب میشود از برای  
 نماز صبح علاوه بر وضو از برای هر نماز ولیکن  
 واجب شدن غسل مشروطست بآنکه پیش  
 از نماز صبح خون پنبه را فرو گیرد پس اگر بعد  
 از نماز خون پنبه را فرو بگیرد حکم آن حکم قلیله است  
 که غسل در آن روز واجب نمیشود بلکه واجب نیست

در بیع  
 از برای نفاس  
 استیفاء نامعنا  
 شود قطع شدن  
 خون از باطن  
 و واجب غسل  
 برای انقطاع  
 نفاس است  
 حکم استیفاء  
 حکم استیفاء  
 و طری با و عیال  
 قرآن و غیره  
 و قرائه سور  
 غرض و مکشوف  
 مساجد و حج  
 طلاق و طه  
 در سجده  
 است بندگان  
 متهم





[illegible]

باید که خون از فیه

فردوس و گلستان

و مصلحاً و عظیم

و معاد  
داشتی  
بنا

دانش  
زمانه

براحتاً و فراغتاً  
و نامتدا

بوامه  
م. احمد  
استغفار  
و  
ارباب

میں نے کہا کہ یہاں تک کہ

ما کفایت تواند

سیدنا اور  
مالک

بيرون ال  
ضعيفه مشط  
هيك

ضعیف  
هست  
یرون

مستحق  
احوط  
مستحق

احمد علی  
خان  
میرزا  
۱۸۶۱

توضیحات  
۱/۲  
قسم

بشرط آنکه غسل یا وضو بعمل نیارده باشد از  
برای آن خون بعد از دیدن آن ولیکن آنچه  
ذکر شد در حکم سه مرتبه در وقتی است که خون  
بیک نسبت باشد پس اگر تبدیل روی دهد  
مثل آنکه کثرت بقلّت بر گردد یا قلّت بکثرت بر گردد  
حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از  
برای نماز صبح کثرت بر گردد بقلّت کفایت میکند  
یک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین بر گردد کثرت  
بقلّت کفایت میکند دو غسل چنانچه اگر بعد  
از نماز صبح قلّت بر گردد بکثرت دو غسل خواهد  
نمود در آن روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنین  
شد یک غسل میکند و همچنین اگر بعد از نماز  
صبح قلّت بر گردد بتوسط دو روز غسل بر  
نیست و احوط آنستکه از برای رفع ناخوشی  
استحاضه در جائیکه موجب وضو بود وضو و  
جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل آنکه

معلوم است که اگر کسی در نماز وضو یا غسل نموده و پیش از نماز کردن دست یا  
 پا را با چیزی بمالد یا چیزی را بر آن بگذارد یا چیزی را در آن بگذارد یا چیزی را  
 در آن بگذارد یا چیزی را در آن بگذارد یا چیزی را در آن بگذارد یا چیزی را در آن بگذارد

هرگاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دست یا  
 از حال خود که دیگر خون نخواهد بود و رفع ناخوش  
 او خواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود در او  
 از وضو یا غسل واجب است بر مستحاضه است  
 کردن باینکه پنبه بردارد و بقدریکه متعارفت  
 در معلوم شدن حال با انقدر صبر نماید و بعد  
 بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا  
 قلیله بودن آن یا متوسطه بودن یا کثیره بودن  
 و همچنین واجب است عوض نماید پنبه را یا بشوید  
 او را اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهراً  
 فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض  
 نمودن کهنه یا شستن است هرگاه ملوث  
 بخون شده باشد چنانچه احوط است که بعد  
 از غسل بلکه وضو نماز را تا آخر نکند و اهتمام  
 در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون  
 دامیکه متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب

باشد یا  
 معلوم شود  
 همان که دست عمل  
 از این امر نگاری  
 وضو خواهد و واجب  
 باشد و خواهد مسخر  
 با تغییر چه در صورت  
 استمار خون بلی  
 نمازهای اجسامه  
 و اجزاء مستوره  
 سهو و سهو  
 اصل

نیست و اگر در بین غسل حدث اصغرا را و سمار شود  
احوط آنست که غسل مذکور را تمام نماید و اعاده  
نماید و وضو بسیار در هر چند قول صحیح بودن غسل  
و لازم بودن وضو مطلقا خالی از آن چنان نیست  
و فرق نیست در باطل نبودن غسل میان غسل  
واجب و مندوب و اگر حدث اکبر را نشای  
غسل واقع شود اگر همان حدثی که رفع آن را  
میکرد واقع شود اعاده غسل باید بشود و حیض  
و نفاس در حکم واحد است و اگر غیر آن واقع شود  
غسل باطل نمیشود <sup>فصل در احکام حیض و استحاضه</sup>  
و نفاس است از کتاب مسئله <sup>ع</sup> علامه خون غری  
گرم و سیاه و جهنده و باس و فوش خارج میشود  
در اغلب اوقات و گاهی خلاف انها هم میشود  
هرگاه ضعیفه دو مرتبه در اول ماه تا پنج روز  
مثلا خون ببیند صاحب عاده عدویه و وقتیه  
میشود و اگر یک دفعه در اول ماه پنج روز و



۱۲۰  
 احتیاج  
 به غسل بکند  
 مغرب و عشاء  
 از برای نماز  
 متوقف نشود  
 بعد از نماز  
 احتیاج دارد  
 متوقف نشود  
 قطع شود

یک دفعه هفت روز مثلاً به بیند این صاحب  
عاده وقتیه است و پس و اگر یک دفعه در اول ماه  
به بیند پنج روز مثلاً و یک دفعه در اخر ماه نین  
پنج روز این صاحب عاده عددیه است و پس  
مهرگاه عاده قرار گرفت و بعد تغییر یافت  
و غیر عاده اول قرار گرفت عاده بعد معتبر است  
نه اول مهرگاه شک کند که خون از او خارج شد  
یا نه حکم کند که خارج نشد مهرگاه چیزی از او  
خارج شد شک دارد که خوشت یا نه چیزی  
او نیست مادامیکه علم بهم نرساند که بولست  
یا منی پاکست مهرگاه خونی یا منی خود به بیند  
و نداند که از رحم آمده یا جای دیگر نجس است  
لکن غسل بر او نیست مگر خورشت به بنفاس  
شود مثل اینکه چیزی بیرون آید و شک کند که  
انسان است یا سبذ انسان یا غیر آن حکم حیض میشود  
در صورت تحقیق شرایط حیض خصوصاً اگر در اول

[illegible]

عادتش باشد مگر خون قبل از نه سال حیض نیست  
 استحاضه است اگر موجب غسل باشد چون بشکند  
 رسد غسل بر او واجب میشود برای عبادت و غیره  
 اگر شک در بلوغ داشته باشد و خون بصفتی حیض  
 باشد و شرایط حیض را آن موجود باشد آن خون حیض  
 است و همین علامه سبق بلوغ است و اگر شک در  
 یا مرد داشته باشد محکوم بحیض است یا شرایطش  
 مگر اگر خون شبیه بیرون بیاید امتحان کند بنحویکه  
 خواهد ذکر شد و اگر امتحان ممکن نباشد آنچه حال  
 سابقش بوده عمل کند چه حیض و چه قرح و چه  
 استحاضه و اگر حال سابقش معلوم نباشد بهتر  
 مراعات احتیاط است باین نحو که آنچه بر حایض  
 واجبست ترك آن را ترك کند و عمل مستحاضه را  
 نیز بجا آورد و اگر بامتنان از اختیار تشخیص نکرده  
 نماز کرده نمازش باطلست اگر چه معلوم شود که خون  
 حیض نبوده مگر آنکه ترك اخبار بجهت نسیان و

معنی غایت  
 نشود تا  
 برافزاید  
 وضو واجب  
 ندارد مادام  
 خون در بکلیت  
 غسل یا وضو  
 از برای حیض  
 سابقه لازم  
 نیست مگر اگر  
 بعد از غسل  
 پیش از نماز  
 استحاضه و غسل  
 واجبست  
 غسل صحیح  
 علی الاحوط  
 میرزا محمد  
 قزوینی

عقله و بخوان باشد در این صورت بر فرضیکه معلوم  
شود حیض نبوده نماز و روزه اش صحیح است مگر  
باید خون حیض سه روز متصل باشد باین معنی که  
اگر هر وقت پنبه بردارد و لحظه صبر کند و بیرون  
آورد خون آلوده باشد اگر چه بیرون نیاید خون  
و اگر پاک باشد پنبه حیض نیست مگر شب اول  
و شب چهارم خارج از سه روز است و همچنین  
شب یازدهم حیض کمتر از سه روز نبوده آن  
ده روز نمیشود و نفاس یک لحظه میشود و  
زیاده از ده روز نمیشود و استیاضه اقل و  
اکثری ندارد مگر هرگاه زن سه روز متفرق در  
بین ده روز خون به بیند حیض نیست مگر  
هرگاه زنی مثلاً ظهر خون به بیند ناظر بر روز  
چهارم کفایت میکند در حیض بودن او و  
احوط عمل با احتیاطست مگر آنکه اگر روزی شب خون  
باقی باشد مگر هرگاه زن سه روز مستمر خون دید





اما معلوم شود چنانچه سابقا اشاره شد خصوصا هرگاه  
بصفة حیض نباشد مگر آنکه یقین کند که حیض است  
مهرگاه خون از عاده بگذرد تا ده روز صبر کند  
تا معلوم شود بالکی نیست و اگر بعد از یک روز یا  
دو روز که صبر کرد بعد عبادت کند مستحب است  
مهرگاه بغیر متعارف مذکور پیش از عاده  
خون ببیند و صفة حیض داشته باشد ترك عبادت  
کند و اگر بصفة حیض نباشد احوط جمع است  
میان ترك حیض و افعال مستحاضه تا معلوم  
شود و همچنین است زنی که عادتش قرار نگرفته  
یا مبتدئه است مهرگاه از سه روز کمتر خون  
قطع شد و بعد در سه روز مستمر دید دویم  
حیض است و اول استحاضه اگر چه اول در  
زمان عادتش هم بوده باشد و ثانی در غیر زمان  
عادت مهرگاه پیش از عاده خون دید و از  
عاده گذشت و بعد هم دید و تمام از ده گذشت

ازین جهت واجب است  
مکانی را که خفته و از او حاجی شده باشد عبادت آن  
عسل است و اگر تفسیر شود و خفته شد عبادت آن  
صفت حفظ آنست که خفته و از او حاجی شده باشد عبادت آن  
امکان نشود و اگر تفسیر شود و خفته شد عبادت آن  
بهین نماز حاجی نماید که اگر تفسیر شود و خفته شد عبادت آن  
مجبور است که آنرا عبادت کند و اگر تفسیر شود و خفته شد عبادت آن  
صفت آنست که خفته و از او حاجی شده باشد عبادت آن  
بهین نماز حاجی نماید که اگر تفسیر شود و خفته شد عبادت آن

طریقین عاده استحاضه است و عاده حیض او است  
م صاحب عاده ژون هرگاه پیش از عاده خون  
دید و از ده کدشت همان قدر پیش را استحاضه  
قرار دهد و عادتش را حیض هرگاه در اول  
و آخر عاده خون دید و تمام با طهرش رفته و  
متجاوز است هر یک که بصفه و شرایط حیض  
بوده حیض قرار دهد و هرگاه هردو مثل هم بود  
اول را حیض بگذارد و آخرش را استحاضه  
م صاحب عاده عددی هرگاه خوشش از ده بگذرد  
و تمیزش موافق عدد باشد همان را حیض حساب  
کند و اگر کمتر باشد عدد را تمام کند بغیر تمیز و  
اگر زیادتر باشد از یزد را استحاضه حساب کند  
و احوط جمع است در از یزد م اگر اصلاً تمیز نداشت  
اول خون عددش را حیض قرار دهد در هر ماه  
بنا بر احوط و احوط دیگر جمع است میان تروک  
حایض و افعال مستحاضه م هرگاه صاحب عاده



اَتَمُّوْا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ فَمِنْ حَجِّهِ  
الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَنَا مِنْ حَاجِّ بَيْتِ الْحَرَامِ وَ زَقَانَا عَرَمَ  
وَالْمَقَامِ فِی الْمَقَامِ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی سَیِّدِ الْاَنَامِ وَ  
اَلْمَوْصَحِبِ الْبِرَةِ الْکَرَامِ وَاللَّعْنَةُ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ مَا دَامَتْ  
النُّوْرُ وَالظَّلَامُ وَبَعْدُ نَحْمَدُ مَعْلُومَ مِشْهُودِ اَنْفَرِ مَوْدِ سِرْكَ  
شَرِیْعَتِ مَدَارِ حِجَّةِ الْاِسْلَامِ سِرْكَ رَحَابِیْ مِیْرَزِ اَحْمَدِ سِرْكَ  
النَّجْفِیْ شِیْرَازِیْ دَامَ ظِلُّهُ اِنْجِهَ بِرِشْخَصِ مَكْلَفِ حِجَّةِ اَهْلِ  
وَاجِبِ مِشْهُودِ صَوْرَتِ اِنْ اَجْمَلَ اَلَا کِهْ مَكْلَفِ عِبَلِ اِنْ شَرُوعِ  
دِرَانِ بَایْدِ اِجْرَءِ اِنْ اَجْمَلَ اَلَا بَدَانْدِ چُنَلِ اِجْرَءِ اَهْلِ  
قَبْلِ اِنْ شَرُوعِ بَایْدِ بَدَانْدِ اَنْتِ کِهْ اَوَّلَ اِحْرَامِ مَدَانْدِ  
اِنْ بَرایِ عُمْرَةٍ مَتَعِ بِتَفْصِیْلِ کِهْ خَوَاصِدِ اَمْدِ بَعْدِ اِنْ اَنْکِهْ  
مَكَّةَ شَدِ طَوَافِ عَمْرٍ مِیْکَنْدِ عِنِ هَفْتِ بَارِ مِیْکِهْ دَرِ بَدِ  
خَانَةِ کَعْبَةِ کِهْ هَرِ دَوْنِ رَاشُوطِ کَوْبِنْدِ وَ بَعْدِ اِنْ دَوْنِ  
رِکْعَتِ نَازِ طَوَافِ مِیْکَنْدِ دَرِ خَلْفِ مَقَامِ اِبْرَاهِیْمِ عَلٰی  
بَیْتِشَاوِ اَلِوَعْلِیْهِ السَّلَامِ وَ بَعْدِ اِنْ اِنْ سَعِیْ مِیْکَنْدِ عِنِ  
رَاهِ مِیْرُودِ مِیَانِ صَفَا وَ مَرُوهْ کِهْ دَوْنِ مَکَانْدِ هَفْتِ اِنْ





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

طوبی قول یا عمل مجتهدینی که به ظاهر او هستند ظاهرًا  
علا و صحیح خواهد بود چنانچه از بعض روایات مستفاد  
میشود و اما صورت حج تمتع تفصیلاً پس اول افعال  
آن عمره است چنانکه دانستی و چون واجبات عمره پنج  
بود و واجبات حج پانزده بود پس مجموع بیست واجب  
میشود فصل در احرام عمره تمتع سه امر واجب است  
اول از آن این است باین نحو که محرم میشوم با حرام عمره  
تمتع از فرض حجة الاسلام بجهة اطاعت فرمان خداوند  
عالم دویم گفتن چهار تلبیه است سیم پوشیدن دو  
جامه احرام است پیش از نیت و قلبیه و طریقه قلبیه  
بنابر احوط بلکه اصح آن اینست **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ**  
**لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعَةَ لَكَ يَا مُلْكُ**  
**لَا شَرِيكَ لَكَ** و اگر بگوید **وَالْمُلْكُ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ** بد  
نیست و تصحیح این فقرات واجبست مثل صحیح کردن تکبیر  
الاحرام و قرائت حمد و سوره و ذکر در نماز واجب و چونکه  
مستحبست احرام باز داشتن نفس است بر وقت امور حلال

جوامع و هیئت  
 برادرده فقیر  
 زلف عالم بد  
 و اگر از او  
 نفعی جز  
 شود سه روز  
 روز یکصد  
 و احوال آن  
 که آن سه  
 روز در  
 حج روزه  
 بکشد سه  
 علامه در  
 منتهی فواید  
 است که  
 فاضل احسان  
 مصر می  
 حاج  
 مغن



پس ناچار است از معرفت آن امور بلکه احوط مراجعت آن  
است پیش از نیت احرام تا قصد کف از آنها باشد <sup>بلی</sup>  
التفات بانها تفصیلا در وقت نیت احرام لازم نیست  
و آنها بیست و چهار چیز است در اینجا ذکر شده است  
تاسهل باشد ضبط آنها اول شکار صحرائی نه دریایی و  
اعانت کردن زبان اگر چه باشند و همچنین در وقت  
ونکاه داشتن دو نیم جماع با زنان بلکه مطلق التذاذ با  
زنان هر چند بدست بازی و نگاه کردن بیهوش باشد  
سیم عقد کردن زنان و شاهد بر عقد شدن بلکه  
مطلق شهادت دادن بر عقد هر چند متحمل آن شده  
باشد قبل از احرام چهارم استمناء است مطلقا یعنی  
طلب منی کردن بدست و غیره هر چند بخیال یا بلامان  
بازو یا کنیز خود باشد پنجم استعمال طیب است یعنی بوی  
خوش مثل مشک و زعفران و غیره و احوط ترك استعمال  
ریاحین است ششم پوشیدن لباس دوخته و شبیه  
بدوخته مثل کلبه و کلاه که از قد میالند هفتم سرمه







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين  
فاجتنبوا

نماز طواف بعد از طواف بجا آوردن دو رکعت  
است مثل نماز صبح در واجبات و مقدمات و  
مقارنات و سایر امور متعلقه بنماز بدانکه شخص  
مكلف حج در همه اوقات باید سعی و اهتمام در حجت  
نماز خود داشته باشد خصوصاً وقتی که اراده حج داده  
باشد اگر کسی واجبات نماز قرائت و غیره را نداند عمداً  
او باطلست و همچنین حج اول پس بر می آید الزمه نخواهد شد  
و اگر ممکن شود نماز طواف را در مقام ابراهیم بجای  
که ندارد از غنچه قرائت حمد و سوره فارغ خواهد شد  
اما ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام باید درست  
کند و اجاب است بر شخص مکلف که نماز طواف را در مقام  
ابراهیم بجا آورد و احوط مبادرت بابتیان آنها است  
بعد از طواف و احوط آنست که در پشت مقام بجا آورد  
و با عدم تمکن در یکی از دو جانب مقام بجا آورد و  
بعد از نماز آنچه بر او واجبست سعی مابین صفا و  
است شغفت سر تیره در یاد زکرم و ابتداء از صفا و ختم

که بر وجه  
و اولی از این  
فضیلت در لغت  
مذکور است  
از صحت  
اقلام از جانب  
او باشد  
تکبیر و تعذر  
نماز طواف  
بجای آورد  
محل اشکال  
و در این  
تقلید  
میتوان کرد  
میفرماید  
در این عالم  
باشد

است و سعی در حج واجب است و سعی در طواف واجب است و سعی در ایستادن واجب است و سعی در زانو زدن واجب است و سعی در بوسه زدن واجب است و سعی در گرفتن تلبیسه واجب است و سعی در نیت واجب است و سعی در تمام اینها واجب است

مروه است و آن دو مکان معین است نزدیک مسجد الحرام  
و سعی مثل طواف رکعت و حکم بر آن عمدًا و سهوًا مثل  
طواف است و واجبست ابتداء از جزء اول صفا با نکه باشند  
پاراجب بسیارند بجزء اول مسافت و اگر چهار درجه در صفا  
و مروه بالا رود احتیاج چسباندن پا و سرافکشتن نیست  
و بعد از آن تقصیر است در عمره تمتع و آن قدری از سر است  
یا ناخن گرفتن است و اما واجبات حج احرام از مکه معظمه  
است و افضل اماکن مکه مسجد الحرام است و افضل  
اماکن مسجد الحرام حجر است یا مقام و وقوف بعرفات است  
و واجبست بنا بر احوط بودن در اینجا از بعد از زوال  
روز تا غروب شمس در حال اختیار و از اینجا کوچ  
میکند بسوی مشعر الحرام و احوط وجوب ببقوت شب  
عید است دو مشعر الحرام و واجبست وقوف  
بمشعر الحرام از طلوع صبح روز عید احوط وجوب  
ماندنست تا طلوع افتاب اما واجبات فنی سه چیز  
است اول رمی جمرة عقبه که نزدیک بمکه معظمه است

است و سعی در حج واجب است و سعی در طواف واجب است و سعی در ایستادن واجب است و سعی در زانو زدن واجب است و سعی در بوسه زدن واجب است و سعی در گرفتن تلبیسه واجب است و سعی در نیت واجب است و سعی در تمام اینها واجب است

است و سعی در حج واجب است و سعی در طواف واجب است و سعی در ایستادن واجب است و سعی در زانو زدن واجب است و سعی در بوسه زدن واجب است و سعی در گرفتن تلبیسه واجب است و سعی در نیت واجب است و سعی در تمام اینها واجب است

فصل بدانکه مستحب است در وقت شروع در غسل حرام کرد  
که این دعا را بخواند بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي نُورًا وَ  
طَهْرًا وَحِرْزًا وَاَمْنًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ  
وَسُقِّمِ اَللّهُمَّ طَهِّرْ بَنِي وَطَهِّرْ قُلُوبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي  
وَاَجْرِ عَلَيَّ لِسَانِي مَحَبَّتَكَ وَوِدَّ حَقَّكَ وَارْتِنَاءَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ  
لَا قُوَّةَ لِي اِلَّا بِكَ قَدْ عَلِمْتُ اَنْ قِيَامَ دِينِي التَّسْلِيمُ لَا مِرَادَ  
اِلَّا تَبَاعُ لِسْتِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَمُسْتَحَبَّ اسْتِ  
وقت پوشیدن لباس حرام این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي  
رَزَقَنِي مَا اُوْرِي بِهِ عَوْنِي وَاُوْدِي فِيهِ فَرْصِي وَاَعْبُدُ  
فِيهِ رُبِّي وَاَنْتَهِي فِيهِ اِلٰى مَا اَمَرَنِي رَبِّي اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي  
قَصَدْتُهُ فَبَلَّغَنِي وَاَرَدْتُهُ فَاَعَانَنِي وَقَبَّلَنِي وَلَمْ يَقْطَعْ بِي  
وَجْهَهُ اَرَدْتُ فَسَلَّمَنِي فَهُوَ حِمِّي وَكَهْنِي وَحِزِّي وَطَهْرِي  
وَمَلَاذِي وَكِبَائِي وَتَجَائِي وَذُرِّي وَعَدَّتِي فِي شِدَّتِي وَ  
رَخَائِي وَبَعْدَ اَزَانِ شَشْ وَكَعْتِ فَاِذَا حَرَامَ بَعْدَ اَوْدِ  
مستحب است که بعد از شش رکعت نماز حرام این دعا را  
بخواند اَللّهُمَّ اِنِّ اسْأَلُكَ اَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ اسْتَجَابَ لَكَ





[illegible]

وَأَمِنْ بِوَعْدِكَ وَاتَّبِعْ أَمْرَكَ فَإِنَّ عَهْدَكَ وَفِي قَبْضَتِكَ  
لَا أَوْفَى إِلَّا مَا وَفَيْتَ وَلَا أَخْذٌ إِلَّا مَا أَخْطَيْتَ وَقَدْ كَرِهْتُ  
الْحَجَّ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تَعِزَّنِي عَلَيْهِ عَلَى كِبَائِكَ وَسُوءِ نَبِيَّتِكَ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَقْوِيَنِي عَلَى مَا ضَعُفْتُ وَتُسَلِّمَ مِنِّي  
مُنَاسِكِي فِي لَيْسَرِيكَ وَعَافِيَتِي وَاجْعَلْنِي مِنْ وَفْدِكَ الَّذِينَ  
رَضِيتَ وَأَرْضَيْتَ وَسَمَّيْتَ وَكَتَبْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ  
شَقِيَّةٍ بَعِيدَةٍ وَأَنْفَقْتُ مَالِي ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ اللَّهُمَّ فَمَنْ  
بِالْحَجِّ وَعُمْرَةٍ وَمَسْجِدِ اسْتِجَابَةِ رُوحِي نِيَّتِ عَمْرٍو مَعَ  
ابْنِ دَعَارٍ بَحْوَانِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَبِيدُ الْفَتَنِ بِالْعَصْرِ إِلَى  
الْحَجِّ إِلَى كِبَائِكَ وَسُوءِ نَبِيَّتِكَ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنْ  
عَرَفْتُ شَيْئًا يَحْسِنُنِي فَجَلِّجْنِي بِهِ حَبْسَتَنِي لِقُدْرِكَ الْكَدِّ  
قُدْرَتِهِ عَلَى أَجْدَارِ نِيَّتِ أَحْرَامِ كَهْ أَوَّلِ أَجْزَاءِ عَمْرٍو  
يَأْتِيهِ وَهُوَ عَذِيبٌ وَارِدٌ شَدِيدٌ كَدُّ رِمَقَامِ تَلِيَّةٍ  
بَابِ مَنْ يَكُونُ مِلَّتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتَ لَيْتَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ  
لَيْتَ لَيْتَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَالْمَلِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ  
لَيْتَ لَيْتَكَ فَالْبَاحِ لَيْتَكَ لَيْتَكَ شِدْوِي وَالْعَاذُ لَيْتَكَ

[illegible]

[illegible]

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ دُعَايَا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الدُّعَاءَ يُؤْتَى  
لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ذَا الْجَلَالِ وَ  
الْإِكْرَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ مَرْهُوبًا وَمَرْغُوبًا إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ  
تُبْدِي وَالْمَعَادُ إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ كَشَانُ الْكُرْبِ  
الْعِظَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِيكَ لَبَّيْكَ  
لَبَّيْكَ يَا كَرِيمُ لَبَّيْكَ وَمُسْتَجِبُ اسْتِكْرَامِ ابْنِ فَقْرٍ يَا نِيْلَ الْخَيْرِ  
لَبَّيْكَ اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ مُحَمَّدٌ وَالْحَمْدُ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ  
بِحُجَّةٍ أَوْ عُمْرَةٍ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ وَهَذِهِ عُمْرَةٌ مُتَعَةً إِلَى الْحَجِّ  
لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ تَلْبِيَةً قَاهَا وَبَارَاهَا  
عَلَيْكَ وَسَنَسْتُ كَوْرِهِنْ دُخُولَ دَرَجَاتٍ أَيْدِيهَا  
رَاجِعُونَ دَرَجَاتٍ إِلَيْكَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا بِكَ  
وَقَوْلِكَ الْحَقُّ وَأَذِنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا نُوْرَ جَالٍ وَأَوْ  
عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ اللَّهُمَّ إِنِّي رَاجِعُونَ  
أَكُونُ مِنْ أَجَابَ دَعْوَتِكَ وَمَدْرَجَتُ مِنْ شَقَقِ عِبِيدِ  
وَفَجٍّ عَمِيقٍ سَامِعًا لِدُعَائِكَ وَمُسْتَجِبًا لَكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ  
وَكُلَّ ذَلِكَ بِعِصْلِكَ عَلَيَّ وَاحْسَانِكَ إِلَيَّ فَالْحَمْدُ عَلَى

و در این کتاب که به نام «تذکره» است،  
چهارصد و سی و دو نفر از بزرگان  
دوران صفویه ذکر شده است.  
این کتاب به دست خط شاهنشاهی  
است و در کتابخانه مجلس شورای  
مجلس نگهداری می‌شود.

[illegible]

[illegible]

مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ أَبْتَغِي بِذَلِكَ الرِّفْعَةَ عِنْدَكَ وَالْقُرْبَةَ إِلَيْكَ  
وَالْمُنَازِلَةَ لَدُنْكَ وَالْمَغْفِرَةَ لَذُنُوبِي وَالتَّوْبَةَ عَلَى مَنُهَا  
مِنْكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ بَدَنِي عَلَى  
النَّارِ وَأَمْنِي مِنْ عَذَابِكَ وَعِقَابِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ مَسْحَبُ اسْتِغْفَارِ قَتِيلَةٍ بِدَرْجَةِ مَسْحَبِ الْحَرَامِ سَبْدُ  
تَوَقُّفِ نَائِدٍ وَابْنِ دَعَا رَاجِي إِذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا  
النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِإِذْنِهِ وَمِنْ  
اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَعَلَى صَلَواتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَيْرِ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالسَّلَامُ  
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ  
عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ  
اللَّهِ وَرُسُلِهِ السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ حَلِيلِ الرَّحْمَنِ السَّلَامُ  
عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْنَا  
وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ  
وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ  
وَبَارَكْتَ وَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

[illegible][illegible]



این دعا را در هر روز و هر وقت که بخواهید بخوانید و اگر در وقت حاجت بخوانید  
 حاجت شما روا شود و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد و اگر در وقت  
 بیماری بخوانید بیماری شما ببرد و اگر در وقت فقر بخوانید فقر شما ببرد  
 و اگر در وقت غصه بخوانید غصه شما ببرد و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد  
 و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد

عَمِّي شَرِّ شَيْطَانِينَ لَا يُنِيسُ وَالْحَمْدُ وَكَرِهُتْ مُسَاعَدَةَ قَوْمٍ  
 أَرَادُوا عَاكِمَ مَذْكُورٍ شَدَّ أَيْدِي عَارِجِي وَانْدَرَحَ أَلْسِنَتُهُ  
 أَيْسَتَادُهُ بَاشَدُ دُرِّ مَسْجِدِ الْحَرَامِ بِكُودِ السَّلَامِ عَلَيْكَ  
 أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَبِاللَّهِ مِنَ اللَّهِ  
 وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلَامُ  
 عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِهِ رَبِّ  
 الْعَالَمِينَ وَمُسْتَحَبَّ اسْتِ كَيْفَ بَعْدَ زِدْ خَوْلَ مَسْجِدِ بَاشَدُ  
 رُو بَعْبُهُ وَدُودِ سِتْ رَافِلُنْدُ نَافِدُ وَابْنِ دَعَارِ رَاجُوا  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِي مَقَامِي هَذَا فِي آوَلِ مَسَائِكِي أَنْ  
 تَقْبَلَ تَوْبَتِي وَأَنْ تَجْعَلَ وَزْعِي خَطِيئَتِي وَتَضَعْ عَنِّي  
 وَفْدِي أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ الْحَرَامَ اللَّهُمَّ  
 إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ هَذَا بَيْتُكَ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلْتَهُ  
 مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمَّا مُبَارَكًا وَهَدَى لِلْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ  
 إِنِّي الْعَبْدُ عَبْدُكَ وَالتَّوَكَّلُ بِلَدِكَ وَالتَّوَكَّلُ بِلَدِكَ  
 جِئْتُ أَسْأَلُكَ رَحْمَتَكَ وَأَوْفُ طَاعَتِكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ  
 رَاضِيًا بِقُدْرِكَ أَسْأَلُكَ مَسْئَلَةَ الْمُضْطَرِّ الْبَلَاءِ

۲۰  
 و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد

این دعا را در هر روز و هر وقت که بخواهید بخوانید و اگر در وقت حاجت بخوانید  
 حاجت شما روا شود و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد و اگر در وقت  
 بیماری بخوانید بیماری شما ببرد و اگر در وقت فقر بخوانید فقر شما ببرد  
 و اگر در وقت غصه بخوانید غصه شما ببرد و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد  
 و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد

این دعا را در هر روز و هر وقت که بخواهید بخوانید و اگر در وقت حاجت بخوانید  
 حاجت شما روا شود و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد و اگر در وقت  
 بیماری بخوانید بیماری شما ببرد و اگر در وقت فقر بخوانید فقر شما ببرد  
 و اگر در وقت غصه بخوانید غصه شما ببرد و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد  
 و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد و اگر در وقت غم بخوانید غم شما ببرد

*(Handwritten notes in Persian script)*

کفن افشیدن  
زنا کار اگر او را کفن  
خواهند چید و بآن  
کفن بریزد و در آن  
بگذرد و جامه احرام  
بپوشد آن کفن را  
کفن است و کفن  
سینه در میان کفن  
آلایم کشیده شود  
که معنی این کلام  
ندای پروردگار است  
چه باید امید و انتظار  
کشید و در میان  
زندان نیز خوشام  
و ترسد که میادیم  
اورس که کفن  
کافی و کافی  
قنوی است  
سرد و باشد و عمل  
در جاز خود و عمل  
نومید و بپوشد و گرم  
عزا امید و باشد  
وینا که و کفن  
ای

که میگویند که  
کودک را در دهان  
که استیکار  
و بی کرم  
ناتوان  
وزنه غرضی  
سپاس اوردند  
توانسته اند  
بست دوازده  
چون احرام  
اما خبر  
مردم که در  
نصفی است



دعای طواف

لَا رَحْمَةَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَهُوَ  
الْخُرْفُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهَجِينِ مُسْتَجَابٌ اسْتَدْرَجَ  
طَوَافِ خَوَانِدَن ائِندَعَا اللَّهُ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ  
الَّذِي يُشْمَى بِهِ عَلَى طَلَلِ الْمَاءِ كَمَا يُسَمَّى بِهِ عَلَى جَدْرِ  
الْأَرْضِ وَاسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَرُ لَهُ عَرْشُكَ وَ  
أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَرُ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ وَ  
أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ خَائِبِ  
الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَالْقَيْتَ عَلَيْهِ حَبَّةً مِنْكَ أَسْأَلُكَ  
بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تَقَدَّمَ  
مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَاتَّمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ أَنْ تَفْعَلَ لِي  
كَذَا وَكَذَا أَسْأَلُكَ بِجَوَاهِدِ مِنْ مَطَالِبِ دُنْيَا وَآخِرَةِ تَسْأَلُ  
نَمَائِدُكَ أَنْشَاءَ اللَّهِ بِأَجَابِ مِيرَسِدِ وَمُسْتَجِبِ اسْتَدْرَجِ  
شَوْطِ طَوَافِ كَرِ بَدْرِ خَانَةِ كَعْبِهِ مِيرَسِدِ صَلَوَاتِ مُحَمَّدٍ  
وَالْحَمْدُ بِفَرَسْتِ وَابْنِ دَعَارِ ابْجَوَانِ سَأَلْتُكَ فَفَعَلْتَ  
مَسْكِينَتِكَ بِنَايِكَ فَفَصِّدْ دَقِّ عَلَيْهِ بِالْحِجَّةِ اللَّهُمَّ الْبَيْتُ  
بَيْنَكَ وَالْحَرَمُ حَوْلَكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهَذَا مَعَامُ الْفُلَانِ

خانه را می بسند  
اسید و اشود که چنانکه  
ملاقات خانه را پیش  
ملاقات رحمت صاحب  
خانه نیز مشق خواند  
و سر خدا را بجا آورد  
که بین او بسند که می رسد  
و چون شروع به  
دل خود را از تعلیم و حق  
خوف و جاحل شود  
و بداند که در حال طواف  
شاید است عبد الله بن  
که همیشه بدو عرض  
طواف بنمایند و بداند  
مقصود و کفای طواف است  
بیا در در در خانه  
میں ابتدا و جمع  
بیا و کند و وضع  
و حیض آن طواف  
دل است در حضرت  
بودیت

خانه را می بسند  
اسید و اشود که چنانکه  
ملاقات خانه را پیش  
ملاقات رحمت صاحب  
خانه نیز مشق خواند  
و سر خدا را بجا آورد  
که بین او بسند که می رسد  
و چون شروع به  
دل خود را از تعلیم و حق  
خوف و جاحل شود  
و بداند که در حال طواف  
شاید است عبد الله بن  
که همیشه بدو عرض  
طواف بنمایند و بداند  
مقصود و کفای طواف است  
بیا در در در خانه  
میں ابتدا و جمع  
بیا و کند و وضع  
و حیض آن طواف  
دل است در حضرت  
بودیت



يَا مُسْتَجِيرِيكَ مِنَ النَّارِ فَاعْتَقِنِي وَوَالِدِي وَاهْلِي  
وَلَدِي وَآخِيَ الْوُفَّاءِ مِنَ النَّارِ يَا جَوَادِيَا كَرِيمِ  
وَسَنَّتْ اسْتَكْدِمُ حَالِ طَوَافٍ يَنْبَكُونُ أَلَلَّامِ إِلَى  
فَقِيرٍ وَإِنِّي خَافْتُ مُسْجِرٍ فَلَا تُغْنِي حَبِيبِي وَلَا سِدِّي لِاسْمِي  
وَدُرُوقَتِ رَسِيدِنِ بَرَكْنِ يَمَانِي سِرِّ الْبَلَدِ مَا يَدْبِسُو  
كَبِيرِي وَبَكْوِيدِ أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَكَ وَعَظَّمَكَ وَ  
أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا وَ  
جَعَلَ عَلِيًّا إِمَامًا أَلَلَّامِ أَهْدِنِي خَيْرَ خَلْقِكَ وَجِيئَتِي إِلَى  
خَلْقِكَ وَهُمْ حِينِينَ دُرْمَابِينَ حَجَرِ الْأَسْوَدِ وَكُنْ يَمَانِي  
أَيُنْدَعَارِ الْخَوَانِدِرِ تَبَا إِنِّي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ  
حَسَنَةً وَقَلِّ بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ وَبَعْدَ أَنْ يَبْلُغَ  
حَجْرًا سَمْعِيلَ قَبْلَ أَنْ يَرْسِدَ نَحْزَاتِ مِيزَابِ سِرِّ الْبَلَدِ  
كُنْ وَنَظَرِ مِيزَابِ أَمْدَانِ وَبَكْوِيدِ أَلَلَّامِ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ  
بِرَحْمَتِكَ وَاجْرِئْنِي مِنَ النَّارِ وَغَافِلِي مِنَ الشَّقِيمِ وَاسْعِ  
عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ سَقَةِ الْجَنَّةِ الْأَشْرِ  
وَشَرَّ سَقَةِ الْهَرَبِ وَالْعَجْمِ دُرُوقَتِ رَسِيدِنِ

کعبه حین تجاوز نمودن از حجر اسمعیل این دعا را بخواند  
يَا دَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ وَالْجُودِ وَالْكَرَمِ اِنِّ عَمَلِي ضَعِيفٌ  
فَضَاعِفُهُ وَتَقْدَرُهُ مُنِي اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ  
در نزد مستجاب خواند اَللّهُمَّ اَلْبَيْتُ بَيْنَكَ وَالْعَبْدُ  
عَبْدُكَ وَهَذَا مَقَامُ الْعَاذِ بِكَ مِنَ النَّارِ اَللّهُمَّ مِنْ  
قِبَلِكَ الرُّوحُ وَالْفَرْجُ وَالْعَافِيَةُ اَللّهُمَّ اِنِّ عَمَلِي  
ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ وَاعْظِمْ لِي مَا اَطْلَعْتَ عَلَيَّ مِنْ  
وَحْفَرٍ عَلَيَّ خَلَقْتَ اسْتَجِرْ بِاللّهِ مِنَ النَّارِ وَبِكُودِ اللّهِ  
اِنْ عِنْدِي اقْوَامٌ مِنَ الدُّنُوبِ وَاَقْوَامٌ مِنَ الْخَطَايَا  
وَعِنْدَكَ اقْوَامٌ مِنْ رَحْمَةٍ وَاَقْوَامٌ مِنْ مَغْفَرَةٍ يَا  
اَسْتَجَابْ لِي بِبَعْضِ خَلْقِهِ اِدْعَا لِي اَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمٍ يَتَعَوَّنُ  
اَسْتَجِبْ لِي بِسُحَابٍ خُودِ رَابِطٍ وَدَعَا بَسِيَاوِكُنْ  
وَاَقْرَابِكَا هَا نِ خُودِ هَرَجِدِ اِنِّي مَفْضَلٌ بَكُنْ وَجِدْ  
وَالْجَوَاطِرُ بِدَاشْتِ مَجْلَا اَقْرَارِكُنْ وَطَلَبُ امْرِشْ  
كُنْ كَمَا اَلَيْتَهُ امْرُودِ مِشْوِي اَنْشَاءُ اللّهِ تَعَالَى وَجِدْ  
وَكُنْ يَمَانِي بِرِسْدِ سِتْ بِرِدْ اُرْدِ وَبِكُودِ يَا اللّهُ يَا

[illegible][illegible]



وَلِيَّ الْغَافِيَةِ وَخَالِقَ الْغَافِيَةِ وَزَارِقَ الْغَافِيَةِ وَلَمَنِّمَ  
بِالْغَافِيَةِ وَالْمُفَضِّلَ بِالْغَافِيَةِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ  
يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي الْغَافِيَةَ وَتَمَامَ الْغَافِيَةِ وَشُكْرَ الْغَافِيَةِ  
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس بتانی  
روانه شو و کامهای خود را کوتاه بکنند از ترس عذاب  
خدا پس چون بنزدیک حجر الاسود رسیدند  
بردار و صد و شای الهی را بجا آورد و صلوات بر محمد  
و آل محمد بفرست و بگوید اللَّهُمَّ قَبِّلْ مِنِّي وَمَسْتَحِبَّ  
در نماز طواف آنکه در رکعت اول بعد از حمد سور  
توحید و در رکعت دوم سور حمد یعنی قل یا ایها  
الکافرون بخواند و چون از نماز فارغ شود حمد  
و شای الهی را بجا آورد و صلوات بر محمد و آل محمد  
بفرستد و طلب قبول از خداوند عالم نماید و بگوید  
اللَّهُمَّ قَبِّلْ مِنِّي وَلَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيْهِ  
كُلُّهَا عَلَى نِعَمَائِهِ كُلِّهَا حَقٌّ بِنَهْوِ مُحَمَّدٍ إِلَى مَا يَحِبُّ

وَلِيَّ الْغَافِيَةِ وَخَالِقَ الْغَافِيَةِ وَزَارِقَ الْغَافِيَةِ وَالنَّعِيمَ  
بِالْغَافِيَةِ وَالْمُقَصِّلَ بِالْغَافِيَةِ عَلَيَّ وَعَلَىٰ جَمِيعِ خَلْقِكَ  
يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ وَازِدْ قِيَّ الْغَافِيَةِ وَمَامَ الْغَافِيَةِ وَشَكَرَ الْغَافِيَةِ  
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِسْمِ اللَّهِ  
رَوَاهُ شُعْبَةُ وَكَاهِلُهَا خُودَرَا كُتَاهُ بَكُنْدَارُ تَرْسُ عَدَابُ  
خُدَا بِسْ چُون بَنَزْدِيكَ حَجَرِ الْاَسْوَدِ رَسْمِ دَسْتَهَارَا  
بُرْدَارِ وَصَدِّ وَشَنَائِ الْهِي رَا بِجَاوِ اُورِدِ وَصَلَوَاتِ بِرِ مُحَمَّدٍ  
وَالْمُحَمَّدِ بِفَرَسْتِ وَبِكُوْا اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّيْ وَمُسْتَحِبَّ  
دِرْ نَمَازِ طَوَافِ اَنَكِهْ دِرْ رَكْعَتِ اَوَّلِ بَعْدِ اَزْ حَمْدِ سُوْرَةِ  
تَوْحِيدِ وَدِرْ رَكْعَتِ دَوِّمِ سُوْرَةِ حُجْدِ بِعَنِي قَلِّ يَا اِيْهَا  
الْكَافِرُونَ بِخُودِ وَچُونِ اَزْ نَمَازِ قَارِعِ شُودِ حَمْدِ  
وَشَنَائِ الْهِي رَا بِجَا اُورِدِ وَصَلَوَاتِ بِرِ مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ  
بِفَرَسْتِ وَطَلَبِ قَبُولِ اَخْدَا وَبَدْعَا لَمْ غَايِدِ وَبِكُوْبِدِ  
اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّيْ وَلَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنِّيْ اَمَّا اَمْرٌ  
كُلُّهَا عَلٰى نِعْمَاتِهِ كُلُّهَا حَقٌّ بِنْتِى اَمَّا اَمْرٌ اَلْحَمْدُ لِيْ مَا حَبِبْتُ

[illegible]

وَبَرَضَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنِّي وَطَهِّرْ قَلْبِي  
وَزَكِّ عَمَلِي وَدِرْ بَعْضِي دَوَايَا تَاسْتِ أَنْكَ بَكْوِيدُ اللَّهِ  
أَرْحَمَنِي بِطَوَعَتِي أَيْكَ وَطَوَعَتِي رَسُولَكَ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي أَنْ أَقْعُدَ فِي حُدُودِكَ  
وَاجْعَلْنِي مِنْ مُجِيبِكَ وَحُجَّتِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَآلِهِ وَمَلَأْ ثَمَّكَ وَعِبَادَكَ الصَّالِحِينَ بِسُجْدِهِ  
وَرُودِ بَكْوِيدِ سَجْدِكَ وَحُجَّتِي تَعَبُّدًا قَائِلًا لَا إِلَهَ  
إِلَّا أَنْتَ حَقًّا حَقًّا الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ  
شَيْءٍ وَهَآ أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَاصْبِرْ بِي سَيِّدِكَ فَاعْفُ  
بِي إِنَّهُ لَا يَعْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ غَيْرَكَ فَاعْفُ بِي فَاقْبَلْ  
مُقَرَّبِي نُفُوسِي عَلَى نَفْسِي وَلَا يَدْفَعُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ غَيْرَكَ  
چون اراده سعی نماید سنت است که بیاید بنزدج  
الاسود وان را بوسد و دستها یا بدن را بمالند  
اشاره کند پس بیاید بنزد چاه زمزم و خود را شوی  
یاد و دل و آب بکشد از دلوی که مقابل حجر الاسود  
است و بر سر و پشت و شکم بریزد و بخورد و آیند نما

چون اراده سعی نماید سنت است که بیاید بنزد حجر  
الاسود و آن را بوسد و دستها یا بدن را بمالد  
اشاره کند پس بیاید بنزد چاه زمزم و خود را بخو  
یاد و دل و آب بکشد از دلوی که مقابل حجر الاسود  
است و بر سر و پشت و شکم بریزد و بخورد و آیند









وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ  
وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ  
وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ  
وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ  
وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ  
وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ  
وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ  
وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ  
وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ  
وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَعَالَىٰ

هَذِهِ مُنَى وَهِيَ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ فَاسْتَلْكَ  
 أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ عَلَيَّ أَنْبِيَاءَكَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُكَ وَ  
 فِي قَبْضَتِكَ وَسَتَسْتَكْشِبُ عَرَضِي بِرُوحِي بَاشِدٌ وَمَشْغُولٌ  
 طَاعَةُ اللَّهِ بَاشِدٌ وَبَهْرُ آيِنَتِ عِبَادَتِكَ رَاحُصٌ وَمَا  
 نَمَازُهُ أَرَادَ مَسْجِدَ خَيْفٍ بِجَا أَوْرَدَ وَچُون غَمَازِ صَبِيحٍ كُنْدِ  
 تَعْقِيبِ خَوَانِدِ قَاطِلُوعِ اقْتَابِ وَرَوَانَةُ عِرْفَاتِ شُودِ  
 اَكْرُ خَوَاهِدِ بَعْدِ اَزْ طُلُوعِ صَبِيحِ رَوَانَةِ شُودِ وَلَكِنْ سَنَتِ  
 اسْتِ بَلَكَةِ اَحْطِ اسْتِ كَمَازِ وَاْدِي مُحْسِرِدِ نَشُودِ قَاطِلُوعِ  
 طَالِعِ نَشُودِ وَمَكْرُوهِ اسْتِ كَهْ پَدِشِ اَزْ صَبِيحِ رَوَانَةِ شُودِ  
 اَزْ بَعْضِ حُرْمَةِ حَكَايَتِ كَرْدَةِ اَنْدِ مَكْرُوهِ اَزْ حِجَّةِ ضَرُورَتِ  
 مَثَلِ بِيَارِي وَكُسي كَهْ خُوفِ اَزْ دَحَامِ خَلْقِ دَاشْتِه بَاشِدِ  
 وَچُونِ مَتَوَجَّهِ عِرْفَاتِ شُودِ اَيْنِدِ عَاجِزِ اَنْدِ اَللّٰهُمَّ  
 اِلَيْكَ صَمَدٌ وَاِلَيْكَ اَعْتِمَدْتُ وَوَجْهَكَ اَرَدْتُ  
 فَاسْأَلُكَ اَنْ تُبَارِكَ لِي فِي رِخْلَتِي وَاَنْ تَقْضِيَ لِي  
 حَاجَتِي وَاَنْ تُجْعَلَ لِي مِنْ بَنَائِي بِرِ الْيَوْمِ مَنْ هُوَ اَصْلُ  
 مَعِي وَتَلْبِيَةِ كَوْمِلَةِ اَبْعَرَفَاتِ رَسَدِ وَبَعْدِ اَنْزَالِ تَلْبِيَةِ

در اول وقت نماز  
 آورد و برك ادا  
 کرد و اقامه  
 و قوف کرد و  
 چپ کرد و  
 سر از سجده برداشت  
 در بایست  
 کند در زمین  
 سوار و احکام  
 نمود و سجده کرد  
 بپهلوی کشید  
 بعد از نماز  
 و مشغول به دعا  
 و مکروه است  
 برای کسی که در  
 آنکه در راه  
 وقفه کند  
 یا نشسته اگر توبه



ایستاد نرا و اگر نه هر قدر را که میتواند و در قبله کند  
 دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد و حمد و ثنا  
 الهی را بجا آورد و تهلیل بکند و تکبیر صد نوبت بگوید  
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ صد نوبت و سُبْحَانَ اللّٰهِ صد نوبت و لَا اِلٰهَ  
 اِلَّا اللّٰهُ صد نوبت و ایه الکرسی صد نوبت و صلوات  
 بر محمد و آل محمد بفرستد صد نوبت و سورۀ اَقَا  
 اِنْ لَّاه صد نوبت و لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ صد نوبت  
 و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ صد نوبت بخواند و هر دعائیکه  
 میخواهد بکند و سعی بکند در دعا که این روز دعا  
 و مسئلة است و هیچ چیز نزد شیاطین اعم خوشتر از  
 از این نیست که تو را غافل سازند از جناب قدس الهی  
 و پناه گیرند و ندانند عالم از شر شیاطین و زنها و که بجا  
 مردمان نظر میدارند و متوجه خود باش و استغفار  
 بدل و زبان بکن و کلمات خود را بشمار و گریه کن و اگر  
 خوانی خود را بگریه بدار و دعا از جهت پدر و مادر  
 و برادران مؤمن و اقلان چهل کس است و در عهد

و بعضی از علما قائل شده  
است که اگر کسی

منقولہ وراجہ ان خصوصاً  
کمال وکمال

عزای حضرت امام زین العابدین علیه السلام و عتبات

و باشد و سوان  
و با وضو باشد  
و از علماء  
و قائل

[illegible]

قائل شده اند و چون سنک را دوست داشته باشد  
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هَذِهِ حَيَاتِيْ فَاصْرِفْ لِيْ رُفْقًا  
فِيْ عَمَلِيْ وَهَر سَنَكِرِيْ که بیدار د این دعا بخواند الله  
اَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ اِذْ حَرَعْنِي السَّيْطَانُ اَللّٰهُمَّ تَصَدِّيقًا  
بِمَكِّيْكَ وَ عَلٰى سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ  
اجْعَلْهُ حَاجًّا مَبْرُورًا عَمَلًا مَّقْبُولًا وَ سَعْيًا مَشْكُورًا وَ  
ذَنْبًا مَغْفُورًا وَ مِيَانَهُ اَوْ جِهَرَهُ دَرَاعِ يََا پَانِز ده دراع  
بیش فاصله نباشد و پشت بقبله کند و روی بجهه و آنکه  
سنگریز را بر آنکشت بزرگ بگذارد و با ناخن آنکشت  
شهادت بیدار د و چون بجای خود اید د و منیست  
است که این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ بِكَ وَثِقْتُ وَعَلَيْكَ  
تَوَكَّلْتُ فِعْمَ الرَّبِّ وَ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ وَ مستحب  
است در وقت ذبح یا آخر این دعا بخواند وَ تَحْتُ خَيْرٍ  
لِّلَّذِيْ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَ مَا اَنَا  
مِنَ الشُّرِكِيْنَ اِنَّ صَلَاتِيْ وَ سُبْحِيْ وَ حَيَاتِيْ وَ مَمَاتِيْ لِلّٰهِ  
رَبِّ الْعَالَمِيْنَ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَ كَيْدُكَ اَمْرٌ وَ اَنَا مِمَّنْ

[illegible]







و در منزل  
خداوند عز و جل  
بنیان خاندان  
عزیز و نامدار  
خاندان محمدی  
و آله و  
عترت  
عزیزه  
و در منزل  
خداوند عز و جل  
بنیان خاندان  
عزیز و نامدار  
خاندان محمدی  
و آله و  
عترت  
عزیزه

بان ستون بالو چون خواهد بیرون آید ز دیار را  
 بردست چپ خود گیرد و دعا کند آنچه خواهد و توبه  
 کعبه دور کعت نماز کند و بداند که مستحب است طواف  
 بسیار کردن و آن در بار حاج از نماز نافله افضل  
 و طواف بنیابت مؤمنین بسیار ثواب دارد و به  
 نیابت حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه بود و از ده اما  
 ثواب عظیم دارد و در خبر صحیح است که مستحب است که  
 شخص در مکه سیصد و شصت طواف کند بعد  
 ایام سال و اگر نتواند سیصد و شصت شوط و آن  
 پنجاه و یک طواف و سه شوط میشود و آن را پنجاه  
 اتمام عدد ایام سال تمام میکند چهار شوط دیگر  
 تا پنجاه دو طواف شود و مستحب است ختم قرآن مجید  
 در مکه معظمه و در حدیث است که هر که ختم کند  
 قرآن را در آنجا از دنیا بیرون رود قایم بیند حضرت  
 پیغمبر و ام و به بیند منزل خود را در بهشت و مستحب  
 در مکه مشرف شدن بموضع بقول حضرت رسول ص

حضرت در اینجا

شماره و تاریخ

مستند  
مستند  
مستند  
مستند

ایکسی

بانی  
انسانیت

مجلس

مفتی محمد رفیع الرحمن

که چون هوا  
در میان دو

تمهید و  
آزاد و

فصل في بيان  
واعمالها

وہاں سے  
درمیں شوقی  
ہاں





این هفتان کناه کبیره است  
که هر مردی که مرتکب شود از عفو خداوند  
محروم میگردد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الخلق من العدم وعلم الانسان ما لم يعلم  
واصرهم باجتنب الكيائنه حتى اللهم والصلوة والسلام على  
سيد العرب والعجم وآله الطاهرين سادات الامم واللعنة على  
اعدائهم مادام النور والظلم يدان ايدك الله تعالى بطاقتك  
ووفقك لمراضاته كغرض ان خلقت انسان رسيدن او  
بسعادت ونيك بختي وپرهيز كردن از شقاوت وپختي  
وان عبارات است از تقوى وپرهيزكارى واول مرتبه ان  
اينست كه خود را نگاه دارد از چيزهاى كه موجب غضب الله  
است كه عمارت از مرتكب شدن وپراوردن كناه كبريه  
اگر چه بكد فعه باشد واصرار و ايستادگى كردن بر صغيره دين  
هر مرد و زن مسلمان واجب عيني است كه كناه كبريه و صغيره  
را بشناسد تا از كبريه پرهيز و اجتناب كند و بر صغيره اصرار  
نكند و جاهل و نادان مغدور و مرتكب نيت و دانستن كناهات



واجبات ترك محرمات خود عمل نماید و آن کیره ایست بسیار بزرگ و  
 ضدش رقت در چنانجا است که میتواند با نهای عمل کند بدلیل آن  
 ارضی و سقته فایای فاعبدن ۲۱ صد عن سبیل الله یعنی منع کردن  
 مرد مرا از راهی که بسوی خداست و آن عبادت است و منع ایمان و فعل نجس  
 و مستحبات و ترك محرمات و مکروهات و آن کیره ایست بسیار بزرگ و  
 اخبار و ایات ۳۱ اترك امر معروف و نهی فتنکار است و از ضرر و  
 بچهار شرط معروف است بآنکه آن فعل معروف است یا منکر ۱ احتمال میدهند  
 که سخن او را تأثیر کند ۲ ضرر بسبب آن بر خود یا عساف میگرداند ۳  
 آثار توبه در او ظاهر باشد و ۴ که منکر متعین و قابل توبه یا ترک باشد و بیرون  
 ترك نما که سخنان دینست هرگاه مقبول شتابا بقای عبادت این مقبول  
 نیست و ترك آن در حکم کفر است و حضرت رسول فرمود کسی که  
 کند ترك الصلوة و یلقی بیاچار چه هاست که گشته است هفتاد پیغمبر را  
 که اول بیت آدم و آخر بیت احمد اقیموا الصلوة و لا تكونوا من المشركین  
 ۵ افطار کردن در نهم ماه مبارک رمضان و در نهم روز شوال و نهم ماه مبارک  
 در هر که افطار کند یک روز نهم ماه مبارک و در هر که در نهم ماه مبارک  
 ایمان و و چنانچه نفقه ذکر کرده اند که اگر از نهم ماه نهم روز و نهم ماه

بحلال بر اوست کفاره و اگر حرام باشد کفاره جمع لازم میاید  
 و ان ازاد کردن بنده و اطعام شصت فقیر و صوم و ماه ۱۶  
 منع زکوة چنانچه در قرآن میفرماید که کسی مال نقد خود را حبس  
 کند و زکوةش را ندهد در روز قیامت آن نقد بینداخته میشود  
 و پیشانی او پشت و پهلوی صاحبش بان داغ میشود و اگر زکوة از  
 حیوانات است در روز قیامت و لران حیوانات که کوب نمایند  
 اگر آن غلام طریح باشد آن زمین را طوق کرده بگردنش اندازند که  
 منع خمس است و لغو صوم روایت شده است که شد بدتر چیزیکه  
 در روز قیامت مردم بان گرفتار انداخته که مطالم کند صاحب حق  
 خود را و در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از امام عصر عجل الله فرجه و  
 شده است که فرمودند لعنة خدا و ملائکه و جمیع مومنان بر کسی باد که  
 یکدهم از مال ما بحرام بخورد پس همانا که اتش جهنم خورده ۱۸  
 ترك حج است و ان کبیره ایست بسبب امر الله حتی انکه خداوند  
 عالم تارك حج را کافر نامیده و از حضرت صادق روایت شده است  
 که کسی که میرد و حج واجب نکرد و یا بعبودیت بدین یهودی بایستد  
 یا نصرانی و فرقی نیست میان آنکه ترك کند حج را مدت العمر یا در وقت

بر او واجب شده باشد و من كفر فان الله غنى عن العالمين  
 ۱۹ ترک جهاد است با کفار از جمله واجبات مودع دین سلامت  
 لکن در حضور پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام و ترک آن کبیره است  
 همچنین فرار از جهاد بلکه از هفت کبیره مملکه است و در اینها  
 واجب نیست مکر با شرائط و اگر حکم شرع جامع الشرائط حکم کند واجب  
 است ۲۰ نقض عهده که هرگاه کسی چیزی را لازم کند بصیغه عهد یا نذر  
 یا قسم بر او واجب میشود پس اگر خلاف کند نقض عهده کرده  
 و آن کبیره است بجز بزرگ بصر و احببوا یاات بسپاد مرده است  
 وارد شده و بعضی خلف و عدله را نیز از کبیره شمرده اند و قوا بالقضو  
 ۲۱ عقوق والدین یعنی حق پدر و مادر را ترک نمودن و آن  
 یکی از هفت کبیره مملکه است و از حضرت صادق علیه السلام نقل  
 شده است که کسی که نگاه کند با بوی خود نگاه غضبنا لوده در  
 حالتیکه این ظلم بر او کرده باشند خداوند نمازش را قبول نکند  
 و لا نقلهما ف ۲۲ قطع رحم یعنی خویشی را از هم بریدن از حضرت  
 باقر روایت شده است که سه خصلت است که صاحبش نبرد تا  
 آنکه وبالشرم در نیابد بیند ظلم و قطع رحم و قسم دروغ و اجساد شرنا

آنکه صلح با عت و یادتی عمر و قطعش باعث کوتاهی عمر  
 بسبب است عن النبی صلعم صلوا ارجامکم **۳۳** اذیت و خواری  
 رسانید بمؤمنان تا عتکار از خبا و احادیث معلوم میشود که اذیت  
 و خواری رسانید به بنده مؤمن جنک با خداست بدانکه اذیت  
 و خواری هیچ بیشتر و سختتر باشد کنا هتش عظیمتر است و اگر  
 یاد نعم باشد دیگر شد بدتر است و من اذی مؤمن بغیر حق نکام  
 هدم الکعبة و الدبته و البیت المحوی **۳۴** کشتن مسلمانی با حق  
 کسیکه عمل مسلمانی را بکشد همیشه در جهنم مبتلاست و در گ  
 قدیم است که کسیکه بکشد کسی را در دنیا آنکس قاتل خود را در جهنم صد  
 هزار مرتبه بکشد مثالی که کشته شده است در دنیا و من قتل مؤمن <sup>مقتل</sup>  
 فخر **۳۵** جهنم <sup>خالدا</sup> مقابله و جنک کردن با حق از حضرت باقر ر <sup>ع</sup>  
 شده است که قال یعنی جنک با مؤمن کفر است و از حضرت رضا علیه <sup>ص</sup>  
 روایت شده است که اگر کسی شمشیر بکشد چینه ترسانید که پس البته  
 با خدا و رسول جنک کرده است و آن کبر است بسبب **۳۶** ابرک  
 قتال را هم حرام که حرب دلی لقعه و فی الحمر و حجرهاست چنان  
 خداوند عالم در سوره بقره صریح فرموده که قتال بر حرام کفر است

پس چه خواهد بود لاجنکها که در محرم واقع میشود قطع طریق  
 یعنی راه بسنان بر قافله و منتهی درین چنانچه خدا تعالی برادر حکم بخا  
 و جناب خدا و رسول قرار داده اند و جزای نهاد در دنیا بدست در  
 کشتن و دست راست و پای چپ بریدن و از بدنه او سر بریدن است  
 ۲۸ ظلم و ستم کردن است از حضرت رسول<sup>ص</sup> روایت شده است که پرهیز  
 از ظلم که ظلم هر دو زقیامت ظالم است و بدانکه تو میانی ظلم شرطی  
 است که حق مظلوم را مرد کند و اگر حق مظلوم را مرد نکند تو نیز او  
 مقبول نیست فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین  
 ۲۹ اعانت ظالم کردن چنانچه از حضرت رسول<sup>ص</sup> روایت شده است  
 که چون روز قیامت شود متذکرند که کجا ایند ستمکاران و کجا ایند  
 باویران ایشان و کسانی که ایقده در و انت ایشان گذاشته اند یا بعد از قیامت  
 ایشان را ملأ کرده اند که همه را با ایشان محشور کنیم عنه من اعظامنا  
 سلطان الله علیه مهم تر از اعانت مظلوم است حضرت صا علیه  
 السلام صیحا و اولی از کبار شمرده اند و صدوق<sup>ع</sup> از حضرت زهرا<sup>ع</sup>  
 که هیچ مؤمنی نیست که واکدار برادر مؤمن خود را و نتواند که او را برادر  
 کند مگر آنکه خدا تعالی واکدار او را در دنیا و آخرت ۳۰ مکرر بظالمین



یعنی تکیه کردن بر ستمکاران و خداوند صریحاً بران وعده افش  
 داده و لا ترونوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار و حضرت صادق و حضرت  
 رضا علیهما السلام صریحاً از آنکه اثر شمرده اند و اهل ظلم و ستم <sup>سنت</sup>  
 از اینها خواهد بود **۳۳** قتنه و فتنه کردن و خداوند گناه انرا  
 بزرگتر از کشتن بناحق قرار داده چه بسبب یا باشد که باعث خونریزیها و  
 غارتها و خرابیها میشود و سخن چینی از انواع قتنه است و <sup>و</sup>  
 آمد که سخن چینی سبب قتل اقرباء و اصدقا میشود الفتنه است  
 القتل **۳۴** و ناودر بزرگی گناه ان همین بسبب است که خدایتعالی  
 مقدر فرموده که زنا کار اگر محصن باشد و راستگساکند و الاشد  
 تازیانه بزنند و علامه حلی و لاری اعظم کبائر شمرده اند و احدیت  
 بسبب است در اینکه زنا باعث کوتاهی عمر است و لا تقربوا الزنا  
 کان فاحشه و ساء سبیلاً **۳۵** لواطه و ان بزرگتر است از زنا چنان  
 حال نداشت که لا محاله او را بکشند بلکه بعد از کشتن بمسوزند و  
 بدانکه گناه مفعول زنا فاعل بزرگتر است از حضرت صادق و ابوبکر  
 اند که خداوند قسم یاد کرده که نه نشانند بر جوی و استبرق بخت  
 منفعل را اگر بی فحش و عیبند با قوم لوط محشور خواهند شد **۳۵**

حقه است و آن اینست که زن عورت خود را بر عورت دیگر  
 بشمارد و گناه آن بزرگتر است از زنا چنانچه از حضرت صادق و کاظم  
 و قائم است که قسم یاد فرمودند که والله مسا حقه زنای اکبر است  
 ۱ اما حد مسا بقولی صد تان یا نه و بقولی مثل زنا است و همچنین دو  
 مرد یا دو زن اجنبی بیهوش یا در یک خواب خوابند حرام است و قوادی یعنی آنکه  
 زنی و مردی را بهم برسانند بجهت زنا یا پسری و مردی را بجهت لواط و آن  
 کبیره است بسیار بزرگ و حد آن هفتاد و پنج تان یا است و بدانند که هر  
 گاه نسبت بر زن خود قوادی کند یا نسبت به عمار و خویشا خود  
 او را دیوس گویند و گناهش بزرگتر است که هم قذف یعنی نسبت  
 نتای یا لواط بکسی دادن چه فاعل و چه مفعول و آن یکی از هفت کبیره  
 محکم است و اما حد قذف هشتاد تان یا نه است و اگر کسی سه مرتبه  
 قذف کند کسی را در مرتبه چهارم حد کشتن است اگر به بارت  
 واقع بگوید و اگر بکسی حرام زاده و نهم حرام و شراب خور و قمار باز بگوید  
 نیز حرام است ۳۸ غیبت یعنی بدگویی کردن کسی را در غیاب او  
 بچیز بگوید و او باشد چه بیعت صریح یا بکنایه یا اشاره باشد و چه  
 آن بدگویی در بدگویی باشد یا در قمارش یا کردارش یا ظاهرش یا دیگر آن

حضرت رسول روایت شده است که غیبت بدتر از ناست لقله  
 عز وجل ایجاب حد که آن یا کل الح **۳۵۹** هتای یعنی نکه بد کو  
 کند کسی را بغیاب و بجزیری که در او نباشد و محض و روغ باشد  
 و آن بزرگتر است از غیبت چونکه مشتمل است بر دو کناه کبیره و  
 مشتمل بر آن حرام است و بر آن واجب کفاره هم دارد مثل غیبت  
 است و بالاتر چنانچه حرام است بد کوئی بغیبت و **۳۶۰** هتای  
 همچنین است نیز در حضور **۳۶۱** سب کردن است یعنی دشنام داد  
 و از ادراج طعن و شتم و ذم نیز گفته اند و فرق آن با غیبت **۳۶۲**  
 که در آن دو خبر میدهند بد کسی را است یا دروغ و در سب  
 دشنام سخن بد بر او انتقام میکند و آن حرام است و کبیره است مطلقا  
 چه در حضور و چه در غیبت آنچه بنظم باشند یا بشوا **۳۶۳** دروغ گفتن  
 و از حضرت باقر روایت شده است که خدا نیکی برای شرف **۳۶۴**  
 قرار داده شراب را قرار داد کلید آنها و دروغ بدتر است از شراب  
 فرق نیست در حرمت دروغ چه بجد باشد و چه بمزاح چه  
 امور دین و چه در دنیا عنه لا یجحد طعم الايمان الامن ترك الكذب  
 جد و هنر **۳۶۵** نیمه یعنی سخن چینی و آن کبیره است عظیم

از حضرت صادق که داخل بهشت نشود آنکه خون بناحق بریزد  
 نه آنکه شرابجوارد نه آنکه سخن چپین باشد و حضرت رسول فرمودند که  
 بدترین شما کسی است که بسخ چینی سخن بزند و بیاورد لفظه عز  
 جل و بیل لکل هیز قلزة و بیل لکل انا شیم **م** شرابخوردن و آن کیره  
 ایست بسیار بزرگ از حضرت یاقرر روایت شده است که شرابخوردن اگر کثرت  
 است بعد از آن فرمودند که شرابخوردن اخل میکند صفا خود را درین تا و در  
 و کشتن آدمی و در شرک چند بتعالی جل شتا لفظه عز جل تا الخ و المیسر  
 الان شتا و الا لکم رجس **م** قمار باختن از قبیل شطرنج و نرد و اس و است  
 و چهها خانه بازی و غیر آن همه کیره است حتی کرد و بازی و تخم بازی و لیکن  
 از بازی بدست آید و همچنین نظر کردن بر آن کلاه است بلکه اگر  
 ممکن شود آلات از اشکستن و تلف کردن آن واجب است **م**  
 و نواختن از قبیل عریان و سرنای و پیچ و صنج و تار و کماچه و هر چه  
 از این قبیل باشد و چنانچه از اخبار بسیار معلوم میشود که احکام آلات  
 هو مثل آلات قمار است هر شکستن و تلف کردن و از این هم علی القو  
 معروض و اقامه را با لغو و اگر اما **م** غنا یعنی خوانندگی و آن کثرت  
 است چنانکه در این هم میرسد و در متان اجماع است و که در نوازان

انما معلوم و مشهور و متعارف است که آن کشتن و انراست یا ترجیح  
 بلکه هر چه را خوانند که گویند در نظر و قنایوت قرآن و مناجات  
 معصی است که خوردن گوشت میت به چنانچه خلوند در قرآن مجید  
 اورا فتنه نامیده و حضرت صادق و حضرت عاصم عا از ان کباب و شمره  
 اند و فرموده اند چنانچه میت حرامست کیره است همچنین هر که بفرو  
 و قیمت ترا بکند انهم حرامست و تحت حرمت علیکم المیتة واللحم  
 الخنزیر ۷۸ و یا یعنی سود خوردن و ان کیره ایست بسیار بزرگ که در  
 اتحاد یکی ز هفت کیره می باشد شمرده شده و از حضرت صادق علیه السلام  
 شده که یکدوم طبع تراست از هفت کباب یا محرم خود و یا خوردن و دهنده  
 و کاتب و شاهد هر یک از اقوله احل الله البیع و حرم الربوا ۷۹ خوردن  
 الحائض و ان کیره ایست بسیار بزرگ و در احادیث ز هفت کیره می باشد  
 شده و از حضرت امام محمد باقر روایت شده که خوردن مال یتیم یا در  
 و ز قیامت حال آنکه انش در شکمش فروخته و شعله و بر آید و شعله  
 از دهانش بر آید و لا تقر بوالا الیتیم الا بالتی هی احسن ۸۰  
 و ان کیره ایست بسیار بزرگ و در هر کجا که ان همین بس است که حد  
 بویید دست بشر را طی چند که ذکر شده در محل خودش چه بفهر و غلبه مال

مردم را بدزد و دبا بکرو و جيله و نادرسقی لسانی و المساقه فاقطعوا ایها  
**۵۱** بخش در کیل و وزن یعنی ترازو و اویمانه را که دادن و همچنین است که  
 در نزع و غیر آن از معیار که از بر آید بجز قتل داده شده و در بزرگناه هم پس  
 است که خداوند قوم شعیب را بسبب آن هلاک کرد و یل للمطففین الذین  
 اذا اکنا لوالعی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزن فوهم بخسرون **۵۲**  
 خیانت در آستان چنانکه حضرت عتاق و رضای صریحاً از آن بشارت فرموده اند و همچنین  
 جس است اما از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که هر چه از آن میگذرد  
 عتقاد آن مقبول نیست اما ای شما و وفای بعهده و نیکی بوزاد بن میسر  
 تا چه بدان الله یا مکرمان توفوا و الا مآنا الی اهلها **۵۳** مال کسی را حقیقتاً  
 نگذاشتن چه بعنف و زور باشد که او را غضب گویند و چه بیع و شتاباً  
 و همچنین هرگاه طلبی باشد برده مگر کسی که آن را صاحبش مطالبه کند و  
 ندهد همه اینها مثل امانت است و معصوم آنرا کبیره شمرده اند و کاناکوا  
 امواکم الباطل **۵۴** ما خود را به یهوده خرج کردن چه در امری <sup>بیک</sup> شایسته  
 که خرج کردن در آن شایسته لکن زیاده روی کند و آنرا اسراف گویند چه  
 در امری باشد که شایسته نباشد و آنرا تبذیر گویند و هر دو را معصوم از کبیره  
 شمرده اند ان الله لا یحب المسرفین و ایضا ان المبدترین کافرا اخون النبی <sup>طی</sup>

**۵۵** مرشوه گرفتن کما یحتمل حکم کردن چه بحق کند چه بناحق وان کبیره  
 ایست بسیار بزرگ حتی آنکه در اجساد بسیار از آن کفر گفته اند و آن حضرت باقر علیه  
 السلام روایت شده است که سخت انواع بیهوشی ارم اما مرشوه کفر است **جدا**  
 و رسول **۵۶** حکم بناحق و در هر یک همین است آنکه خدای تعالی از او در سوره  
 نساء بکفر فسق نامیده و چنانچه حکم بناحق کبیر است همچنین تعطیل حکم نیز **بط**  
 و اگر کار آن کبیره است و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون **۵۷**  
 محاکمه و قتل غیر حاکم شرع وان کبیره ایست بسیار بزرگ و مالیکه از کسی یکبار  
 بحکم کسی که حاکم شرع جامع الشرائط نباشد حرام است اگر حق خود را بستاند  
 بلکه آنها بشریعت کرده و فاسق و مت و خداوند او را در سوره نساء از انکار **ه**  
 و صلا نامیده **۵۸** شهادت ناخوف ادا از حضرت صادق علیه السلام روایت  
 شده که شاهد ناخوف یا بشیر از جابر ندارد تا آنکه لازم شود از بلا و جهنم و از آن  
 حضرت روایت شده مردیکه شهادت ناخوف دهد که ما مسلمانان بناحق نروند  
 در میان ما مستحق بجز آن خواهد شد **۵۹** همان شهادت بیعت شهادت خود را  
 پوشید و حضرت صادق او را از کبیرتر شمرده اند و خداوند فرموده و لا تکنوا  
 الشهادة من یکتمها فانه اثم قلبه و من اظم عن کتم شهادته عند من الله فاقسم  
 دروغ خوردن از حضرت باقر روایت شده است که قسم دروغ خوردن **حک**

یا خداست و از حضرت مصافق علیه السلام روایت شده که خداوند عز و جل  
 فرموده که در سمت خود غیر سائیم کسی که قسم دروغ بخورد بلکه بعضی مواضع  
 کافران را مثل کوسهند و کاه و شتر کشتن در حج ۱۱۱ سحر و ان کیره اینست  
 بنزد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که یک از هفت کیره  
 هکاه و بزرگی کتا ان جدید است که در شریعت حدان کشتن مقرر شده  
 و از حضرت مصافق روایت شده است که حساد و کتا چون کافراست ۱۱۲ کتا  
 و ان کیره ایست بسیار بزرگ و شتر کشتن و از شتر کشته است که کاهن در کاه چون  
 کتا است و نیز فارغ شده که هر که خود کاهانت کند یا کوه را و کاهانت کند و  
 عول صلی الله علیه و آله بیرون رفته و بیرون کشته الکاهن کالسا و اکت کالکا  
 ۱۱۳ فریب مسلمانان را بخیلعه یا مکر یا غش از حضرت امیر المؤمنین زین العابدین  
 شده که مکر و خدعه در آتش جهنم است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمودند که از ما مسلمانیست کسی که با مسلمانی مکر کند عنه علیه السلام  
 ملعون ملعون من غش ۱۱۴ منع کردن سب و کارها از کسی که  
 محتاج باشد چه همیشه بیکانه چنانچه خداوند وعده عذاب فرموده  
 کسی که منع کند ما عونا مکرانکه ضایع کند کسی بخد مت حضرت صادق  
 عرض کرد که ماهی یکبار داریم که استیعا عارب ضایع میکند فرمودند



اگر چنین است بایستند هید و ازین هم پراوت و بمنعون الماعون  
 ۶۵ کفران نعمت خدا یعنی چنانچه فرموده لئن شکرتم لان یدنکم  
 و لئن کفرتم ان عذابى لشد ید یعنی اگر شکر نعمت کنید زیاد میکنم نعمت  
 شما را و اگر کفران کنید عذاب من بسیار سخت است و پر واضح و وجد  
 است که بسیار از مردم بواسطه کفران نعمت نعمتها از دست ایشان رفته  
 است شکر نعمت نعمتها فزون که کفر نعمت از کثرت بیرون کند ۶۶  
 حسد و ان کیره ایست بسیار بزرگ و حکما گفته اند حسد زشت ترین  
 بدیهاست و از حضرت باقر ع روایت شده است که هر آنچه حسد  
 بیاثر از او بماند آنش هیمه راود در بعضی اخبار وارد است که مادامکه حسد  
 اظهار نکند از مردن بیدار است عنه کف الله مسود حسد بستر مرگ و در  
 حسدش که غلبه و نردان حسد چسبش که انکبر است و آید در  
 شدت مذمتان بسیار است و از حضرت صادق ع روایت شده که در  
 جهنم وادی هست که مخصوص متکبران است انرا سفر گویند و از حضرت  
 رسول ع روایت شده که سبک راه روه در روی زمین از روی تلکبد  
 لعنت کند و از زمین زیر پای او و آسمان بالای سر او ۶۷ بیاو خود  
 نانی چه در حضور کسویا شد و انرا را بگویند و چه در غیاب مردم کم

بکوش ایشان برسد که آنرا سمعه گویند و از آنچه روایت شده ماهر علیکم  
 بجهت غیر خدا باشد شریک است و بسوی خدا بالا می رود و جزای او  
 با خدا نیست بلکه با خلق است و او آن الناس و لا ینکرون الله الا  
 قلیلا ۶۹ عجب و خود بینی یعنی عجبی عمل خود با ایدن و نازیدن  
 و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که هر که عجب  
 او داخل شود عیش تباه میشود باز از آن حضرت روایتست که نماز  
 بسبب عجب خود در عبادت فاسق میشود نفوذ یافته اللهم لا تقربنا  
 من حد التقصیر **هفتم** حبه نیایا چنان معصوم عزرا  
 شد که خشکی چشم بواسطه قسوت قلب است و قسوت قلب از  
 زیادتی کاهست و زیادتی کناه بواسطه فراموشی مرکست و فراموشی  
 مولک از طول ارن و ها و امل است و طول امل از حب دنیا است  
 و حب دنیا سر هر کناهی است عنه حب الدنیا راس کل خطیئة  
 و ترک الدنیا راس کل طاعة **بدانکه** کناه کبیره همی با هم  
 شریک اند در آنکه صاحبان بخورد آنکه بجا میاورم مستنوع علی  
 الهی میشود و اگر بی تو به از دنیا رود و لا محاله بعد از الهی که کنا  
 خواهد بود و لکن بعضی با بعضی مختلف اند در شدت و خفت

گناه چنانچه در اخبار حضرت رسول و ائمه طاهرين صلوات الله  
 عليهم اجمعين بعضی از آنها را کبائر موبقه يعنى مهلكه شمرده اند  
 كه گناه آنها از باقى كبائر زياده است و اخبار در آنها فى الجملة اختلاف  
 دارد شيخ صدوق عليه لوجه در كتاب عقايد الاعمال از حضرت  
 صادق عليه السلام روايت نموده كه پنج اند شرك بخدا پيغالى و خوردن  
 مال يتيم و فرار از جهاد و قذف و قتل مؤمن بجهت دين او و شيخ  
 كليني و صدوق در كتاب من لا يحضره ديكران عليهم الرحمة هفت  
 روايت نموده اند ب روايت صدوق و شرك و قتل نفس و اكل مال  
 يتيم و عقوق والدین و قذف محصنه و فرار از جهاد و انكاح  
 ائمه صلوات الله عليهم و ب روايت كليني كفر و قتل نفس و عقوق والدین  
 و اكل ربا و اكل مال يتيم و فرار از جهاد و تعريب بعد از هجرت  
 و در روايتى ديكر بجای كفر قذف روايت نموده و ب روايت  
 شهيد ثانی علیه الرحمه از حضرت رسول صلى الله عليه و اله  
 شرك و سحر و قتل نفس و اكل ربا و اكل مال يتيم و فرار از جهاد  
 و قذف محصنه و چنانچه انواع كبائر مختلفند همچنين يك گناه  
 افراد آن مختلف ميشود در شدت و حقت همچون زناى

وزنای با محارم نسبت بر نای جوان و زنای با غیر محارم و  
 همچنین از نیت همسایه و خویش نسبت بغیر همسایه و بیگانه  
 و ظلم بر ضعیفاء و زبردستان نسبت بغیر ایشان و سلب نیکی  
 علماء و سادات نسبت بغیر ایشان و غیبت در مسجد نسبت بغیر  
 مسجد و نواختن ساز در شبهای جمعه و عیدها و سایر اوقات  
 شریفه مثل ماه مبارک رجب و شعبان و رمضان و ذی الحجه  
 نسبت بغیران و امثال آن که در اختیار وارد شده و باندۀ الله  
 و تدبیری نیز معلوم میشود و کلیه اش آنست که معصیت در  
 وقت شریف و مکان شریف و نسبت بشخصی و چیزی  
 که لازم الاحترام باشد گناه آن زیادتر است **بدانکه**  
 گناه صغیره یا کبیره شریک اند در اینکه هر دو موجب  
 عذاب الهی اند و حرفی که هست آنست که کبیره صاحب  
 آن بجز رد عمل مستوجب عذاب الهی میشود و اگر بی  
 توبه بمیرد و لا محاله معذب خواهد شد برخلاف  
 صغیره که صاحب آن اگر غفلت کند و توبه از آن نکند و  
 اصرار بر عمل آن نداشته باشد اعمال حسنه اش

باعث محوان میشود لکن اگر اصرار بر آن داشته باشد  
 یا آنکه ملتفت نشود بان و توبه نکند انوقت نیز کیسه  
 میشود ای برادر بد آنکه دردهای ماکناهان  
 مانند واهای آنها توبه است چنانچه از حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و اله حدیثی وارد شده که مضمونش  
 اینست فرمودند میخواهید شما را دلالت کنم بر دردها  
 شما و واهای شما عرض کردند بلی یا رسول الله  
 فرمودند که دردهای شما کناهان شماست و دوا  
 آن استغفار است و نیز از حضرت فرمودند خوشا  
 بحال بنده که بیابد در صحیفه عمل خود در روز قیامت  
 در زیر هر کناهی استغفاری و بد آنکه توبه از کناه  
 واجب فوری است باتفاق علمای امامیه رضوان  
 الله علیهم و آن مشروط است بلبش شرط چنانچه از  
 امیر المؤمنین وارد شده <sup>۱</sup> اول پشیمانی دوم عزم بر ترک  
 سوم ادای حقوق الهی <sup>۲</sup> چهارم ادای حقوق خلق <sup>۳</sup> پنجم  
 اب کردن کوشتی که در بدن از حرام روئیده باشد

ششم چشیدن به بدست مشقت و زحمت عباد همچنانکه

## چشیده است حلاوت معصیت را فصل

در وصایای حضرت رسولست صلی الله علیه و آله که  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که وصیت می  
کنم تو را یا علی پس محافظت کن بر عمل بان چه مادام که محافظت  
کنی بر این وصیت من همیشه بخوبی و نیکی اراستہ یا علی که  
که فرو نشاند غیظ خود را و حال آنکه بتواند از اجاری نباید  
خدا یتعالی مردم قیامت عطا کند او را امن و ایمان که مرد مؤمن  
انوار یابد یا علی کسی که نزد مرگ وصیت نیکو نکند مرگت و  
ناقص باشد و شفاعت را مالک نباشد یا علی بهترین چها  
افت که کسی مرو نکند و ظلم کردن بهیچ کس را در دل نداشته  
باشد یا علی کسی که مردم از زبان او نترسند و او اهل جهنم  
است یا علی بدترین مردمان کسی است که مردمان کوامی  
دارند او را از ترس شری یا علی بدترین مردمان کسی  
که آخرت خود را بد نیای خود فرو شد و بد قتر از آن کسی  
است که آخرت خود را بد نیای غیر فرو شد یا علی کس بکرم

قبول نکند عزیز خواه چه راست گو باشد چه دروغ گو شفا  
من نمیرسد یا علی خدا یتعالی دوست دارد دروغ را در اصلاح  
و مبعوض دارد راست را در افتاد یا علی کسی که نگاه دارد خود  
ما از شر انجور دن اگر چه برای غیر خدا باشد خدا یتعالی او را از  
هیچ مخموم آب دهد یا علی شر انجور مثل بت پرست است  
یا علی خدا یتعالی شر انجور را نمازش تا چهل روز قبول نکند و  
و اگر درین چهل روز نمیرد کافر است یا علی هر چه مست کنند  
هر مست و هر چه بسیارش مست کن باشد بکجراه آن نیز حرام  
است یا علی کناهان کو یا همه در یک خانه است که کلید آن شر انجور  
است یا علی سزاوار است که در هر مؤمن هشت خلعت باشد اگر  
دل وقت محکهای بزرگ و صبر وقت تنگی و بلا و شکر وقت وسعت  
و قناعت بهر چه روزی داده شده و اینکه ظلم نکند اگر چه بدو دشمن  
باشد و طرف گیری نکند اگر چه برای دوستان باشد و اینکه بد  
در رقب علی خبر باشد و مردم از او با استراحت باشد یا علی حیا  
کنند که دعاییشان رخ نمیشود دعای پیشوای عادل و دمای یک  
برای فرزند و دعای مؤمن بای برادر دینی در نیت سر و دعا

مظلوم چون دعا کند خدای عز و جل گوید بعزت و جلال خود  
 که برای تو داد خواهی کنم البته اگر چه از جهت مصلحت بعد از مدتی  
 باشد یا علی خدایتعالی حرام فرموده بهشت را بر هر بدگویی  
 زبانی که با آن نداشتنه باشد هر چه بگوید و هر چه بپوشد یا علی خوشا  
 حال کسی که عمرش طولانی شود و عملش نیکو باشد یا علی بسیار  
 مزاج مکن که ابرویت میریزد و دروغ مگو که روشنی دل میریزد  
 و بهر پرهیزان دو خصالت سستی و دل تنگی چه اگر دل تنگ باشی  
 بر امر حق صبر نتوانی کرد و اگر سست باشی امر حق را بجا نتوانی  
 آورد یا علی هر کنایه را توبه هست مگر کج خلقی چه صاحبان  
 هر چه از کنایه بیرون آید داخل شود در کنایه دیگر یا علی  
 چهار کسند که از همه روز تو بفقوبت میرسند مردیکه باو نیکی  
 کنی و او مکافات بدی کند و مردیکه توبه باو ظلم کنی و او ظلم  
 کند و مردی که با او عهد شوی در امری و تو وفا کنی و او  
 غدیر کند و مردیکه با خویشان خود صله نکند و ایشان با او قطع  
 رحم کنند یا علی دوازده چیز سزاوارست که مرد مسلمان بر سر  
 خواجۀ طعام بپارد که رفتنه باشد چهار فرض و چهار سنت و چهار آرد



اما فرض است که اولاً آنچه را میخواهد بخورد حالتش بداند و بسم  
 الله بگوید و شکر بگذارد و بروزی خدا را ضعیف باشد و است  
 است که بر پای چپ بنشینند و بسم انگشت تناول نماید و از پیش  
 خود بخورد و انگشتان را از بقیه طعام بکشد و اما ادب است که لقمه را  
 کوچک گیرد و بیستایماید و باهل مجلس که نگاه کند و دست نشود  
 یا علی خدایتعالی خلق فرمود بهشت را خشتی را طاق و خشتی از  
 نقره و دیوارهایش را یاقوت و سقفش را از یخچد و سنکریه  
 اشوام و اریه و خاکش را از عفران و مشک پس فرمود که سخن  
 گوید گفت لا اله الا الله الحی القيوم سعادتمند شد کسی که داخل  
 شد خدایتعالی فرمود بعزت و جلال خودم که داخل بهشت نشو  
 مداومت کن بر شراب و نه سخن چین و نه دیوت و نه چوبکی خاکم  
 جابر و نه غنث یعنی مرد بیکه مرد را بخود راه دهد و نه کفن در دوش  
 و نه آنکه قطع رحم کند و نه قدر کند هیچی علی ده کس را این امت ده  
 معنی کافرانند سخن چین و ساحر و دیوت و آنکه جمع شود با نیکو  
 از عقب آنکه با حیوانی جمع شود و آنکه با محرم خود جمع شود و آنکه  
 فتنه انگیزی سعی کند و آنکه بدشمن دین است یا حرب فرود شد و آنکه کوفه

ندهد و آنکه استطایابد و محج نرود یا علی بن محمد در شرح ثابت نیست  
 در عروسی و نرشدن و ختنه نمودن و شش ساختن و از سفر مکه برگشتن  
 یا علی سه چیز است که جملة خلقها پسندیده است در دنیا و آخرت عفو غائی از  
 کسی که بر تو ظلم کرده و صلح رحم غائی کسی را که از تو قطع کرده و حلم و راز  
 از کسی که نادانی کرده یا علی کسی که از خدا بترسد همه چیز از او بترسد و  
 که از خدا بترسد از همه چیز بترسد یا علی هشت کند که نماز <sup>مقبول</sup> نماز  
 نیتش بنده که ریخته تا وقتی که باقیش بر کرد و وزن نافه را که شوهرش  
 بر او سخط دارد و آنکه زکوة ندهد و آنکه وضوء نماز نکند و آن زن که سر  
 را بپوشد و نماز نکند و پیش نماز بیک نماز کند برای جماعتی که خوش ندارند  
 او را و آنکه مست باشد و آنکه نماز کند و یول و غایط نگاه دارد یا علی هر  
 چیز است که هر کسی نماید او باشد خدا <sup>تعالی</sup> برای او خانه در بهشت بنا  
 کند کسی که <sup>و شد</sup> بدهد بیتی را و هر کس که نافه را و مهر را کند باید هر دو  
 و مدام کند باینده اش یا علی سه چیز است که هر کس خدا را با آنها ملاقات  
 نماید بهترین کس باشد هر کس فراتر از خدا را بجا آورد از هر کس <sup>بسیار</sup>  
 تر باشد و هر کس از محرمات الهی بیهیز کند از هر کس بیهیز کند و کسی که  
 قناعت نماید با آنچه خدا <sup>تعالی</sup> او داده از هر کس غنی تر باشد یا علی

صفت بیک است که این امت تاب تحمل آن ندارند بیکسارق قمار نمودن  
 با برادر دینی در مال و با بضاعت قمار نمودن با مردم درباره خود و بیای  
 خدا بودن در همه حال نه بمعنی ذکر خدا بزبان گفتن بلکه بمعنی آنکه  
 هر وقت دو چاکر حرامی شود از خدا بترسد و نکند یا علی سه کند  
 که اگر بعد از اینها افتاد گمی پیش بر تو ظلم میکنند مردم بیت و اهل  
 و عیالت و خادم تو و سه کس اند که سر و ارادت است که آن سه کس داد  
 خود بخوانند از اذن بنده و عالم از جاهل و توانا از ناتوان یا علی  
 هفت چیز است که هر کس آنها را و باشد حقیقت ایمان را کامل کرده  
 درگاهش تنها برایش گشوده است اکسبیکه و ضوئ السبعی و کامل ساز  
 و نماز نیکو بجا آورد و زکوة مالش بدهد و غضب خود نگاهد و زنا  
 خود به بندد و برای کناهش استغفار کند و برای اهل بیت پیغمبر  
 خود صلی الله علیه و آله خیر خواه باشد یا علی سه فقر خدا لعنت نمود  
 کسی که زاد سفرش تنها خورد و کسی که سفر پیاپیان تنها رود و کسی که  
 در حجره تنها خوابد یا علی سه چیز است که ایمان است که باعث دیوانگی  
 شود میان قبرستان تغوط نمودن و بیک چکه راه رفتن و  
 تنها خوابیدن یا علی سه چیز است که دروغ در آنها نیکو است یکید

بادشمن در جنگ و وعده دادن بزن خود و اصلاح مقام مردم و  
 کس اند که هیشکینی با ایشان دل برامی میراند مردمان پست و  
 مردم صاحب مال و زنان یا علی سه چیز از حقیقت یا نفیست  
 دادن با تنگدستی و با انصاف رفتن نمودن با مردم در برابر  
 خود و بدل نمودن علم برای متعلم یا علی سه چیز است که هر کس  
 آنها را و نباشد عملش تمام نیست بر هیچ کاری که مانع شود  
 او را از معصیت خداوند عز و جل و خلقی خوش که با مردم مهلا  
 کند و بد بار کند و حلم که نادانی نادانرا اعتنا نکند یا علی سه چیز  
 است که خوشحالی و فرح مؤمنست ملاقات برادران نمودن و  
 روزه افطار کردن و تجمد در آخر شب بجا آوردن یا علی از سه  
 نور امانع می کند حرص و کبر یا علی چهار خصلت است که  
 از بدبختی است خشکی چشم و مخفی دل و درازی روزی و  
 دوستی مانند دنیا یا علی سه چیز است که باعث درجاست  
 و سه چیز است باعث کفارت و سه چیز است باعث هلاکت  
 و سه چیز است باعث آماج عتاب و سه چیز است باعث در بر ما  
 و الله را که شنیدن نماز آینده بعد از ادای نماز و رفتن نمازها جماعت

و اما باعث کفارات سلام بپا کردن و طعام دادن و تهنیت شد  
 اما باعث هلاکت بخل و کفر فکری که بان رفتار شود و خواست  
 که عمل شود و خوش آمدن آدمی از خودش و اما باعث نجات  
 خوف از خدا و تعالی در پنهان و آشکار و میاروی در حال نگر  
 و نهی و سستی و گفتار بعد در حال خوش و خوش شد و در حال خط  
 و بددلی یا علی و لسا راه برو برای نیکی بوالدین و یکسار راه برو  
 برای صله رحم و یکمیل راه برو برای عیالت پیما و و میل راه برو  
 برای تشییع جنازه و سه میل راه که بکفر میخواست برو برای آنجا  
 نما و چو نه میل راه برو برای زیارت برادرینی که اخ فی الله باشد  
 و پنج میل راه برو برای فریاد رسیدن و کین و ششمیل راه برو  
 برای یاری مظلوم و بر تو باد استغفار یا علی مؤمن را که ایمان  
 حقیقت دارد سه علامت است نماز و زکوة و روزه و انرا که اینها  
 بتکلف بر خود بسته سه علامت است وقتی که حاضر باشد نماز  
 گوید و وقتی که غائب باشد غیبت میکند و وقتی که مصیبت را  
 شما میکنند و ظالم را سه علامت است که بیک تر و پست تر خوبتر و علیه  
 میکند و یا تر خود را نافرمان میکند یا ظالم را پیشین و یا کار را سه علامت

نزد مردم با نیش و تودماغ در کار است و تنها اکل و بی پر و است  
 دوست میدارد در همه کارهایش که مردم او را بخوبی یاد کنند  
 منافق را سه علامتست وقتی که سخن گوید دروغ گوید و وعده  
 دهد خلاف کند و امانتی که با او سپرده شود خیانت کند علی  
 کسی که خود را بغیر نسبت خوشگندست دهد لعنت خدا بر او و کسی که  
 مزد مزدور باند دهد لعنت خدا بر او و کسی که بکشد کسی را یا  
 پیاد دهد کشتن را لعنت خدا بر او یا علی مومن کسی است که  
 مسلمانان او را امین دانند بر مال و جان خود و مسلمان کسی است  
 که مسلمانان از دست و زبان او سلامت باشند یا علی حکمترین کوهها  
 ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا است یا علی  
 کسی که فرضا بردن خود را و رخصتش دهد که بجهانها و عزت  
 و مجلسها نوحه کری رود و لباسها نازک بپوشد خدا بیگانه او را  
 بر روی مجسم اندازد یا علی خدا بیگانه است بسبب اسلام بر طرف  
 نخوت و بد دماغی زمان جاهلیت را و فخرها را که بیدار  
 خود مینمودند آگاه باش که مردم همه از آدم اند و آدم خست  
 و گرمی ترین شما ها نزد خدا آنکسیت که برهیز کار تر است یا علی

مگویا پر هیزکاری و نه در صد دادن مگویا نیت درست ندر  
 زندگانی مگویا نیت و نه در وطن مگویا ایمنی و خوشحالی علی  
 ماسکه در چها چیز نیست خریدن کوسقند قریاد و کفن و بنده کز  
 دادن برای سفر مکه معظمه یا علی ایبا خبرند هم شماها را کسی که از همه  
 شماها بمن شبیه تر است صلی الله علیه و آله عرض کرد بلای بقیه مایا رسول الله  
 فرمود کسی که خلقش نیکوتر و خلش بیشتر و برترش حساستر  
 بخوبیشا خود زیادترو انصافش بامردم در باره خود فقیر باشد  
 یا علی اما امت من از غرق شدن نیست که در وقت سوار گشتی چنان  
 لبس الله الرحمن الرحیم و ما قدر الله حق قدره و الارض جمیعاً بقضه  
 یوم القيمة و السموات بائیمینه سبحان و تعالی شریکون بسم الله  
 و مرسیها ان ربی لغفور رحیم یا علی امان امت منست از درد  
 بودن ما الشاخواندن فلان دعوا الله اوادعوا الرحمن ایا ما تدعوا  
 علیه الاسماء الحسنى یا اخر سورة یا علی امان امت منست از خراب  
 شدن  
 اخبار ایشان ان الله یمسك السموات و الارض ان تزلزلا  
 ان امسکما من احد من بعده انه کان حلیمًا غفورًا یا علی امان  
 ست ان اراند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم لا یجوز ان یمسک الله

الا الیه یا علی امان امت منست از سوختن با تشران و یابی  
 الذی نزل کتاب رهبری علی الصالحین و ما قدره الله  
 حق قدره و الارض جمیعاً قبضته و السموات مطویات بيمينه  
 سبحانه و تعالی عما یشرکون یا علی کسیکه از درند تو رسد بخواند  
 که لقد جاءک رسول من انفسک عن برحمة ما عنتم حررین علیکم  
 بالمؤمنین و خوف رحیم یا علی کسیکه حیوانش سرکشی کند در کوت  
 راستان بخواند که و له اسلم من فی السموات و الارض طوعاً و کرها  
 و الیه ترجعون یا علی کسیکه از ساحر یا جن تو رسد بخواند که ان  
 ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام ثم استوی علی  
 العرش یعشی الیل لهنار یطلبه خنثیا و الشمس و القمر و النجوم  
 مستخراب امره الاله الخلق و الامر نهاک الله رب العالمین علی  
 حق فرزند برید را نیست که اسمش اینکو گذارد و ادانش نیک  
 کند و یکسب نیک دهد و حق بدزد و فرزندانش نکاو را  
 باسم بخواند و پیش او راه نرود و پیش روی او مقدم  
 بر او نشیند و با او داخل حمام نشود یا علی خدا تعالی لعنت کرد  
 پدر مادری که وادارند از من نه ایمن عاقی شدن یا علی بر من



از <sup>پس</sup>حق فرزند شدن همان که بر فرزند لازم میاید عاق  
 والدین شدن یعنی ادای حق فرزند واجب است و ترك آن  
 حرام چنانکه ادای حق والدین واجب است و ترك آن حرام و بیه  
 یاعلی خدایتعالی رحمت کند والدین را که بدارند فرزند را بر  
 بنی نمودن بخود <sup>باشد</sup> یا علی کسیکه محزون کند والدین را عاق  
 شده یا علی کسیکه غیبت کرده شود نزد او برادر دینیش و بتوان  
 او را یاری کند و دفع غیبتش کند و نکند خدایتعالی او را  
 و اگر دارد و مخدول کند در دنیا و اخیرت یا علی کسیکه بیتی  
 را از مال خود بقدر کفایت خرج دهد که از دیگران بی نیاز  
 باشد بهشت برایش واجب است البته یا علی کسیکه دست  
 بر سر بیتی کشد از روی دلسوزی خدای عز و جل بر او  
 قیامت عوض هر موئی نوری باو عطا کند یا علی کسیکه  
 صلوات فرستادن بر من را فراموش کند راه بهشت از  
 دستش رفته یا علی انکشتن بدست راست کن چه <sup>فصلیه</sup>  
 است آن جانب خدای عز و جل برای مفریان انحضرت  
 عرض نمود یا رسول الله <sup>چهار</sup> انکشتن فرمود بعقیق سرخ

چنان اول کوهی است که اقرار نمود برای خدای عز و جل  
 بوحدا یت و برای من نبوت و برای تو بوصی بودن و برای  
 اولاد تو بامام بودن و برای شیعیان توبه بهشت و برای شما  
 یحیی و یاعلی خدای عز و جل و لا ملاحظه فرمود دنیا را پس مرا بر  
 کن بدار مردان عالم و ثانیاً ملاحظه فرمود پس تو را بر کن بدار  
 مردان عالم و ثالثاً ملاحظه فرمود پس بر کن بدار ما را از اولاد تو  
 بر مردان عالم و رابعاً ملاحظه فرمود پس بر کن بدار فاطمه را بر زنان  
 عالم یا علی من اسم تو را باسم خود مقرون دیدم در سه جای راست  
 گرفتم بنظر کردن بر آن یکی چون وقت معراج به بیت المقدس رسید  
 بر سنگ بیت المقدس یافتم که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول  
 الله ایدته بوزیره و نصرته بوزیره گفتم بخیریل وزیر من کیست  
 گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام چون بسدره المنتهی رسید  
 یافتم که بسدره المنتهی نوشته بود انی انا الله لا اله الا انا و حدی  
 محمد صفونی من خلقی ایدته بوزیره و نصرته بوزیره گفتم چه کسی  
 وزیر من کیست گفت علی بن ابیطالب علیه السلام جهت  
 سده که ششم بعرض رسیدم یافتم که بر قوا یم عرش نوشته بود

انا الله الذی لا اله الا انا وحدی محمد حبیبی ایدتہ بور پرورد  
 حضرت پروردگار علی خدا اینعالی بمن عطا فرمود بسبب قهق  
 چین اول کسی هستی که از قبر برخیزی بامن و اول کسی هستی  
 که بر صراط بایستی بامن و اول کسی هستی که پوشانده شوی  
 از لباس بهشت بامن و قنبر که من پوشانده میشوم و زند<sup>میشوی</sup>  
 و قنبر که من زند میشوم و اول کسی هستی که در عیال کن  
 شوی بامن و اول کسی هستی که از رقیق مختوم بیاشامی بامن بعد  
 از آن حضرت سلمان رضی الله عنه فرمودند بدرستی که برای و<sup>قنبر</sup>  
 بیمار شوی سه چیز تو را یابد خدا استنی و دعایت مستجاب است و بیمار  
 گاهی است نمیکند از الا آنکه هم را میریزد خدا تو را بعافیت یابد  
 تا وقت اجل بعد از آن بای در فرمود یا اباذر البتہ پیر هیزان  
 سوال کردن چرا که آن ذلتست و باعث فقر است و در قی<sup>است</sup>  
 حسا طولانی دارد یا اباذر تو تنها ندکی میکنی و تنها میر<sup>د</sup>  
 و تنها داخل بهشت میشوی بسعادتی میرسد بسبب تو  
 جماعتی از اهل عراق که متوجه غسل و تمجید و دفن میشوند  
 یا اباذر سوال بکن ممکن و لکن اگر چیزی بیارند بول کن بعد

از آن حضرت با صحفا فرمود ایا نمیخواهید خبر دهم شما را باشد  
 شما عرض کردند بلی بفرمایا رسول الله حضرت فرمودند  
 الا انما که کار شما سخن چینی است و جدائی میاندازند میار وین  
 و میجویند عیبا کان **فصل** حدیث شرط علی

یعنی علامات قیامت که حضرت رسول صلی الله علیه و اله در حجة  
 الوداع بیا فرمود در حالتی که حلقه در کعبه را بدست مبارک  
 و روی مبالغه جانباً فرموده و حال آنکه روی مبارکش  
 مثل آفتاب وقت چادر خست بود پس فرمود ایا نمیخواهید خبر دهم  
 شما را بعلامات قیامت پس سلمان رضی الله عنه که نزدیکتر بحضرت  
 بود عرض کرد بلی بفرمایا رسول الله پس حضرت فرمود از جمله علامت  
 قیامت ضایع نمودن ناز و پیروی خواهشها نفسانیه  
 نمودن بطرف خواهشها و سلب زکات و شکر دادن صاحبان مال و دین را بدینا  
 پس در وقت ایستادن بنده مومن در اندرون وی میگرداند مثل  
 نمک در آب از سبب چیزهای منکر که میبیند و نمیتواند بر طرف نماید  
 سلمان از تعجب عرض کرد اینها شد نیست یا رسول الله حضرت فرمود  
 بلی قسم بانکه جان بند دست و ست یا سلمان وقت نزدیک قیامت

ایشان والی میشوند امیرها جایز و وزیرها فاسق و کدخد  
 ها و ریش سفیدها ظالم و امینها نیکوکار سلمان عرض نمود  
 اینها شد نیست حضرت فرمود بلی قسم بانکه جامن بدست  
 اوست یا سلمان وقت نزدیک قیامت <sup>مت</sup> معروف و معروفه منکر میشود  
 یعنی کار بد خوب و کار خوب بد شمرده میشود و خیانت کار  
 امین شمرده میشود و امین نیکوکار و دروغگو راست کور  
 راست کور و دروغگو سلمان عرض کرد اینها شدند است یا رسول الله  
 حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من بدست اوست یا سلمان  
 وقت نزدیک قیامت واقع میشود امیر زن و مشورت بکبریا  
 و نشستن کودکان بر منبرها و انوقت دروغ را خوش طبعی و  
 زکوة دادن را جرم و مال خدا و رسول و امام را غنیمت <sup>رشد</sup> بشمار  
 و آدمی با والدین خود جفا و دل سختی میکند و با دوست خود  
 بینی و انوقت ستاره دم دار بیرون میاید سلمان عرض کرد  
 اینها شدند است یا رسول الله حضرت فرمود بلی قسم بانکه جا  
 من بدست اوست یا سلمان وقت نزدیک قیامت زن با مرد خود  
 شریک در تجارت میشود و باران کم میشود و آدمها بزرگ

منش که میشوند و آدم بیچاره در نظرها خفیه میشود و باز آزار  
 زود از او بد پامیشود چرا که یکی است میگوید چیزی نفروختم و  
 یکی است میگوید نفی نکردم پس نمیبای مردم را مکومت  
 کن مرخدای تعالی سلمان عرض کرد اینها شد نیست یارسول  
 الله حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من بدست است و دست یاسلمان وقت  
 نزدیکی قیامت والی میشوند برایشان جماعتی که اگر سخن  
 گویند ایشان میکشند و اگر سکوت کند جان و مالشان را  
 حلال می دانند مال های شان را میرند و حرمت شان  
 را پایمال میکند و خونها ی شان را میریزند و دل های شان  
 را از آشوب و ترس بر میکشند پس منی یابی ایشان را مکر  
 نوسان و هراسان سلمان عرض کرد اینها شدنی است یارسول  
 حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من بدست است و دست یاسلمان  
 وقت نزدیکی قیامت جماعتی از مشرق زمین می آیند و عجم  
 از مغرب زمین که والی میشوند بر امت من پس وای پرچار <sup>کان</sup>  
 امت من آنها و وای بر آنها از جانب خدا از جهه شدت ظلم  
 آنها که رحم نمیکند کوچک را و حرمت نمیدارند بزرگ را و کشتن

نه میکنند از غلط هیچ غلط کاری بدنه های شان بدن  
 آدمی است و در لهای شان دل شیاطین سلمان عرض  
 کرد اینها شد نیست یار سول الله حضرت فرمود بلی  
 قسم بان که جان من بدست اوست یا سلمان وقت  
 نزدیکی قیامت مردان مردان کفایت کنند و زنان  
 بزنان و مرثک برده میشود برپیر ساده همان طور  
 که مرثک برده میشود بر دختر خانه و مردان شبیه  
 بزنان میشوند و زنان شبیه مردان و زنان برزین  
 سوار میشوند پس برایشان باد لعنت خدا سلمان  
 عرض کرد اینها شد نیست یار سول الله حضرت  
 فرمود بلی قسم بان که جان من بدست اوست یا  
 سلمان وقت نزدیکی <sup>منتهی</sup> مسجدها زینت کرده میشود  
 مثل معبد های یهود و نصاری و قراها طلاکار  
 میشود و منارهای مسجد ها طولانی بنا میشود  
 و صفهای جماعت بسیا میشود باد لهای با هم  
 دشمن و زبانه های خلاف یکدیگر سلمان عرض

کرد اینها شدنی است یا رسول الله حضرت فرمود  
 بلی قسم بانکه جان من بدست اوست یا سلمان وقت  
 نزدیکی قیامت مردان امت من بطلا ازینت می  
 کنند و حریر و دیباچ میپوشند و پوست پلنگ  
 سوار میپوشند سلمان عرض کرد اینها شدنی  
 است یا رسول الله حضرت فرمود بلی قسم بان  
 که جان من بدست اوست یا سلمان وقت نزدیکی  
 قیامت ربا اشکارا میشود و معامله میکند بجهله  
 و رشوه و دین پست می شود و دنیا بلند میشود  
 سلمان عرض کرد اینها شدنی است یا رسول الله حضرت  
 فرمود بلی قسم بان که جان من بدست اوست یا  
 سلمان وقت نزدیکی قیامت بسیار طلاق  
 واقع میشود و حدود و رسوم الهی دران بربا  
 داشته نمیشود و اما ضرر بخدا امن پرسانند  
 سلمان عرض کرد اینها شدنی است یا رسول  
 الله حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من



بدست اوست یا سلمان وقت نزدیکی میت  
 زلفهای خواننده و عربانها اشکارا و بی پرده  
 میشود و اشرا امت من و الی میشوند سلمان  
 عرض کرد اینها شدنی است یا رسول الله  
 حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان من بدست  
 اوست یا سلمان وقت نزدیکی قیامت مال  
 داران امت من <sup>م</sup>بج میروند بجهت خوش  
 گذرانی و اوساط بجهت تجارت و فقیران بجهت  
 ریا و سمعه و مردمانی باشند که قرآن تعلیم  
 گیرند برای غیر خدا و انرا الت خوانند  
 گیرند و مردمانی باشند که علم دین یاد گیرند  
 برای غیر خدا و اولاد زنا بسیار شود و در  
 قرآن خواننده کی کنند و پیای میسر و دنیا  
 روی هم افتند سلمان عرض کرد اینها شدند  
 است یا رسول الله حضرت فرمود بلی قسم بان  
 که جان من بدست اوست یا سلمان اینها وقتی است

که پرده محرمات الهی دویده شود و کناهان کسب  
 شود و اشرار بر اخیار مسلط شوند  
 و دروغ اشکار شود و لجاجت ظاهر و دروغ  
 و بی چیز ی اشکار شود و بر یکدیگر بلباس  
 فخر کنند و باران در غیر وقت بسیار و فتنه  
 و عبرت را نیک دانند و امر بمعروف و نهی  
 از منکر را بد شمرند حتی آنکه بنده مؤمن  
 در افریقا و خوار و تراست از کنیز و قارتا  
 و عابدان ایشان در میان خود ملامت  
 یکدیگر اشکار میکنند پس این جماعت را در  
 ملکوت اسمانها ارجاس انجاس میخوانند  
 یعنی پلیدهای ناپاک سلمان عرض کرد  
 اینها شدنی است یا رسول الله حضرت  
 فرمود بلی قسم بان که جان من بدست  
 اوست یا سلمان وقت نزو کی قیامت مال  
 دار بر فقیر بیمال بیمندارد و رحم نمی

کند حتی آنکه سائل در یک هفته یا میان دو هفته  
 جمعه سوال میکند و احدی چیزی بدستش  
 نمیکند و سلمان عرض کرد اینها شدندنی است یا  
 رسول الله حضرت فرمود بلی قسم بانکه جان  
 من بدست اوست یا سلمان وقت نزدیک قیامت  
 آدم بی قدر فرومایه در امور عامه مسلمانان  
 سخن ور باشد و اینهاست معنی قول خدا اینکه  
 فقد جاء اشراطها اعاذنا الله تعالى من مردیاتها  
 و اعانتها علی منجیاتها **فصل** آنچه معلوم میشود  
 از فرموده پیغمبر و ائمه اشاعش در باره مردن و منتقل  
 شدن بسوی محشر روایت است که پیغمبر صلعم پسر  
 عبدالمطلب فرمود اند بد رستیکه راهنادر و غمیکو  
 اهل خود را قسم بانکسی که برانگخته است مرا به پیغمبری  
 هر آینه میمرد همین طور که میخوا مید و مبعوث می  
 شوی بجهت حتما همی طور که از خواب بیدار میشوی و بعد  
 از مرگ خانه نیست مگر بهشت یا دوزخ و آنجا و آنجا

هر اینکه خواب برادر مرگ است بسیار است و نظیر معجوت  
شدن مردم در محشر همین بیدار شدن از خواب است و  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مرگ یکی از سه چیز است که بر  
ادمی وارد میاید یا بشارت بعثت همیشه و یا بشارت آ  
بعذاب همیشه و یا ترس و خوفیست که صاحبش نمیداند آن  
از کدام یک از دو فرقه خواهد بود اما دوست و مطیع فرمان  
پیشواست که بشارت داده میشود بنعمت همیشه و اما دشمن  
مخالفت کننده امر با بر اوست که بشارت داده میشود به عذاب همیشه  
و آنکه عاقبتش نامعلومست و مؤمنیست که بیگانه کرد میباشد  
نمیداند آخر کار ترنج به خواهد شد خبر هوناک یا و میرسد و ترسناک  
است پس او همیشه یاد شما مادرانش نخواهد شد او را بیرون  
میآورد از انش سبب شتمن ما پس عمل کنید و اطاعت کنید و سستی  
مکنید و سران طاعت بیاورید و کوچک شمارید و عقوبات را پس  
در سینه که بعضی از گناهکاران است که شفا ما یا و نمیرسد مگر بعد از  
سید هزار ساله علیه السلام حضرت امیر احسن علیه السلام فرمود مرگ بعضی  
سرفراز است که وارد میشود بر مؤمنان وقت بیرون از دنیا بسوی

نیست همیشه و برتر که هلاکتی است که وارد میشود بر کافر و او قتل  
 میور و مردان دنیا که بهشت این است بسوی الله که تمام شدند  
 و حضرت اما حسین در روز عاشورا با صحنه خود فرمود که صبر کنید  
 فرزندان من که نیست مرگ مگر پیری که عبور میدهند شما را از بدی  
 رحمت نیا بسوی بهشتها گشاده و فتنها همیشه پس کدام یلغار شما  
 که اهلند آمد که از مردان بسوی قصر برود و دشمنان شما مثل گشت  
 از قصر بسوی زندان و غلام در دناک میرود بدستیکه پیدارم مرا  
 خبر داد از رسول خدا که فرمود دنیا و زندان و مؤمنان است بهشت  
 کافر و مرگ پیری و مؤمنان بسوی بهشت این است و پیری برای کافر است  
 بسوی عجز ایشان و حضرت امام زین العابدین فرمود که مرگ برای  
 بنده مؤمن مثل گذر جامها چون است یا مثل دور کردن جامها  
 و غلامانستگین پس یوشنید فاخته جامها و خوشبو تر خنجرها و سوا  
 شد بر راهوار تر مرگها و منزل کردن در خوشتر منزلها و از برای  
 کافر مثل گذر جامها فاخته است بیرون رفتن از منزلهای خویش  
 پس یوشنید چرخ کن تر لباسها در شست جامها و رفتن بوحشتها  
 تو منزلها و برتر که غلامها و حضرت اما محمد باقر فرمود مرگها اختوا

که پیش از این را هر تنب مکر آنکه مکر خواب نیست که مدتش طولانی  
 بیداری ندارد مگر در وقتا بعضی مود مندا که در خواب می بینند  
 اقسام خوشحالیها که حد ندارد و بعضی در خواب می بینند و آن  
 هوله و ترس است که حد ندارد پس چگونگی آن است بحال کسی که در خواب  
 خوشحال میشود یا میترسد یا نیست ظاهر آن پس میباشید بر  
 مکر و حضرت اما بعضی شاق فرمود مکر برای مؤمن مثل  
 خوشتر نوی خوشی است که بیاید پس بخواب و در محضه خوش  
 آن پس بر طرف شود همه تعب و از آنرا و آن برای کافر مثل  
 کوید افیعی او عجزها است عرض شد یا حضرت که قومی میگویند  
 که مکر شدیدی آن بریده شدن بازها و چیده شدن مقراضها  
 کویده شدن بسنگها و کرمیدن انسداد حرد و چشم فرو  
 چنین است بر بعضی از کافران و فاجران حضرت اما موی  
 فرمود که مکر پاک کننده است مؤمنان کناهها و آخر مدی است  
 که با آنها میرسد و کفاره آخر کناه آنها است و پاک کننده کافران است  
 از حسنات اولی خولدن و نعمت و راحت است که با آنها میرسد و آخر  
 ایست بر آنها و حضرت اما رضا تبریک حاضر شد بیام عرض کرد

گویند از شده دزد مرگ و ملاقات کردیم حضرت فرمود مرگ را ملاقات  
 نکرده و لکن ملاقات کرده چیز بیا که فوراً میزنند و میزنند  
 بنوعی بعضی حالت مرگ را بدست میگیرند و قسمند و میگویند که  
 بمرگ راحت میشود و مرگ نیست که بمرگ دیگران از او براضی  
 پس ناز کن ایمان بخدا و بولایت و نبوت ثابت باشی و حضرت  
 اما محمد تقی فرمود مردم که راحت دارند از مرگ و بیا که جاهلند  
 بآن اگر میشناختند مرگ را و بودند و بیا خدا را راستی هر آینه مرگ را  
 دوست میداشتند و میدانستند که آخرت بهتر است از دنیا  
 و حضرت ماعلی بن عقیل فرمود مریض که بیهوش میگردد و بیهوش  
 از مرگ حضرت فرمود ای بنده خدا از مرگ میترسی چونکه از آن می  
 ترسی ای آنمی بینی خود را که اگر جا بجا چو کین شده باشد و منادی  
 شو که آنچو که برسد بنوعی و بجا و بدانی که غسل در حمام  
 اینها را میبرد یا نمیزوای غسل کنی تا اینها زایل شوند عرض کرد بلی  
 فرمود مرگ همان حمام است پس انمرد را ام گرفت بخوشی تن  
 بمرگ گذاشت و حضرت اما حسن عسکری فرمود که مؤمن هرگاه بپیرانه  
 مرده است و کافراست که مرده است و فرمود که ابوذر گفتند

که نیکو کار در مردن مثل غایبی است که بخانه خود میرسد و بر  
 اهل خود وارد میشود و گناهکار مثل بنده که بختناست که بسو  
 اقای خود میرود و از او ترسنا است بر سیدند چگونه می بیند  
 ما نزد خدا گفت عرضه کنید عملهای خود را بر کتاب خدایا که  
 میفرماید ان الاجار لفي نعيم وان العبد لفي جحيم یعنی نیکو کاران در <sup>نعمت</sup>  
 بهشت اند و گناه کاران و فاجران را تنجیم مردی گفت پس <sup>جنت</sup>  
 خدا کجاست گفت ان رحمۃ الله قريب من المحسنين یعنی رحمت <sup>خدا</sup>  
 نزدیک است به نیکو کاران این بود جمعی از احوال مرگ و صلح  
 ایست که خوشی و راحت در مرگ بسته بایمان و طاعت است و بدست  
 و زحمت مرگ بسته به بدایمانی و معصیت است پس هر کسی باید بداند <sup>چند</sup>  
 روزه عمر خود در فکر خوشی مرگ و استیلا راحت و وقت مرگ  
 باشد و غافل از مرگ و حال الامرک و حقیقت مرگ نباید شد که  
 امر است عظیم و ناچار آمد نیست هر زنده بمرگ رسیده است  
 و هر نفسنده شربت عینا البته زهرنا کو امر مرگ را چشیدنی <sup>است</sup>  
 و با کمال مرگ قضیه ایست که بر هر کسی وارد میشود و کسیر غوار  
 از آن ممکن نیست پس نمیدانم که این عفت چیست کسی که <sup>ند</sup>



عاقبت او مرگ است و خاك بستر خواست و كم و مكاف و حق  
 انيس و هفتين او و قبر محل قرار خواهد بود و زين و زين  
 جگاه او و قبا و عده گاه او سزاوارانست كه حشر و ندامت  
 او بسيار است و چشمش پيوسته بر رخسار او جاري باشد و فكر و  
 ذكر او منحصر در همين بوده بلييه او عظيم و در درد دل او شديد  
 باشد اري خواب و خورگوش و شك اندر چه چيست خواب خوش  
 در خيم ترسند و كجاست و خود را ز اهل قبر بدانند و از خيل  
 مردگان شمار چهره چهره خواهد آمد و نديك است و دور است  
 كه نيابد و شعور اين خانه كه تا و بال است پيدا كه وقت  
 سالست انكار كه هفت سعد خواندي يا هفت هزار سال  
 مانند اخر نه اسير بايد كشت چون هفت هزار سال گذشت  
 چون قامت ما بر كمر قوت كوتاه و دران او چه فرق است  
 بلي غفلت مردم از مردن بجهت فراموشى پيشانان و كم  
 ياد كردن ان است و اگر كسى كاهي نر يا د كند ان ميكند  
 بدلى گرفتار شهوتهاى نفسانيه و علايق دنيويه است  
 چنين يادى و دود نميدهد بلكه بايد مانند كسى بود كه سفر

درازی را راده کرده باشد که در راه آن بیابانهای بی کیمیا  
 در راهها خطرناک باشد و فکری بغیر فکران راه ندارد کسی  
 باین نحو یاد مردن افتد و میگرداید کند در دل و اثر میکند  
 و بتدریج نشاط از دنیا که میشود و طبع او از دنیا میجو  
 میگرد و از آن دل شکسته میشود و همیشه سفر اخوت میگرد  
 و جوهر طالب بخانی لازم آید که هر روز گاهی مردن را یاد آورد و  
 و مانند کرم امثال و اقوان و برادران و پیاران و دوستان  
 و آشنایان را که رفته اند و در خاک خفته اند و از هم نشینی هم جدا  
 خود پاکشیده در وحشت آباد کور تنهها مانده از فرشتگان  
 رنگ کند شسته و بر روی خاک خوابیده اند و یاد آورد خوابگاه  
 ایشان در بستر خاک و بفکر صورت و هیئت ایشان افتد و آمد  
 و شد ایشان را بایک دیگر بخاطر گذارند و یاد آورد که حال چگونه  
 خاک صورت ایشان را از هم ریخته و اجزای ایشان را در قبر او هم  
 پاشیده و نان بیوه کشته و گردینمی فرستاد اطفال شناسند  
 اموال شناسند و خانهها از ایشان خالی مانده نامشان از صفحه  
 روزگار بر افتاده پس بیکان کند شتکان را بخاطر گذارند و آید

چنانچه از امتدک شود و خند و نشاط او را فک کند و امید  
 وارن و هکاو را یاد آورد و سعی در جمع اسباب <sup>نفس</sup> زندگانی  
 مرا تصور نماید و یاد آورد پاهای و را که با آنها آمد و شد  
 می نمود که مفاصل آنها از هم جدا شده و زبان او را که با آنها  
 یاران سخن می گفت چگونه خورش مور و ماکشته <sup>نفس</sup> و  
 او را که خند ها قاه قاه می نمود چگونه از خاک پر شده و دندان  
 دهانش خاک کشته و ارن و هایش بر باد رفته <sup>نفس</sup> شعور  
 چند استخوان که هاوند دوران روزگار خورش چنان  
 بگرفت که مغزش غبار گرد ایجان برادر کا هی بو خاک  
 دوستان گذشته گذری کن و بر لوح مزارشان نگاشته  
 نمای غبار کورشان و تفکر کن که درین برفد مت بدو  
 زرع راه چه خبر و چه صحبت است و در شکافها آهوه  
 شکاف قبر چه ولوله و چه وحشت است هم چنان  
 خود را بین که باک تیره بیکت آکشته و دوستان و اشنایان  
 را که که ناله حسرتشان از فلك گذشته بین که در اینجا  
 رفیقانند ترک دوستی و دوستانند روی از وفا هفت

## احوال

پدران مابیند مهر پد سر بریده مادرانند دامن <sup>ست</sup>   
 اطفال کشیده طفلان مابیند در دامن دایه مر <sup>یده</sup>   
 اند فرزندان مابیند سر بر خشت لحد نهاده بزاد <sup>ست</sup>   
 یاد برادر می فراموش کرده زنان مابیند باشاهد <sup>ست</sup>   
 در اغوش کرده کردن کشانند سر بک <sup>ست</sup>   
 سنگد لاند بسنگ قبر نرم و هموار کشته فرما <sup>شد</sup>   
 و عزای نافرمانی نشسته جهان کشایانند در   
 خاک در بر روی خود بسته تاجدارانند نیم خشی   
 سر نهاده لشکر کشانند تنها و بیکس <sup>یوسف</sup>   
 پی هم بچاه کور سر نکون نکور و یانند در پیش <sup>یوسف</sup>   
 رشت و زبون نو دامادانند بعوض زلف عروس <sup>یوسف</sup>   
 سیاه کردن پیچیده نوع و ساند بجای سرمه <sup>یوسف</sup>   
 کور در چشم کشیده عالمانند جزای کتاب وجود <sup>یوسف</sup>   
 پاشیده و زبرانند کونک <sup>یوسف</sup>   
 تراشیده تاجرانند بی سود و سرمایه در حجر <sup>یوسف</sup>   
 سوداگرانند سودا سودان <sup>یوسف</sup>

من رنج عمرتسا خشك شده دهقانند دهقان قضایحشا  
 برکنده پس با خود باین توانند در دیاك مترنم شو نشعر  
 چو دل باین کار وانکه هنیم که یارین برقتند ما برهم  
 تفجج کنان برهواء وهوس گذشتیم بر خاك یسیا کس  
 کسانیکه از ما بغیب اندرند بیایند و برخاك ما بگذرند  
 پس از ماهمین کل دهد بوسه نشینند یگد کرد و ستان  
 در بیجا که فی مابسی روزگار بر وید کل و بشکند نوها  
 بسی تیر و دیماه واردی هشت بیاید که عا خاك باشیم و خشت  
 جهان بین که بامریانان خوش و نامهربانی چه او و پیش  
 چه پیچ مرین عالم پیچ پیچ که هیچ است از سود و شیر  
 هیچ و خسته استش بهلو و چایمخ تنی چند را بسته بر چایمخ  
 مقیم نه بینی مرین باغ کس تماشاکند هر کسی یک نفس  
 و بعد از این در احوال خود قائل کن که تو نیز مثل ایشان  
 و مانند ایشان در غفلت و جهل و اوج و مرین ما نیز که تو نیز  
 مانند گذشتگان عمرت بسر آید و زندگیست بیایان  
 خاری بیقی بدان هستت در او بزد و منادی بر و در کار

ندای کوچ در دهد و علامات مرگ از هر طرف ظاهر  
 گردد و اطباء دست از معالجات بکشند و دوستان و  
 خویشان تو یقین بمرگ کنند اعضا از حرکت باز ماند  
 و زبانت از گفتن بیفتد و عرق حسرت از جفت برین  
 و بجای عزیزت بار سفر ندیستی در بندد و یقین بمرگ نمائی از  
 هر طرف دادرسی نه بینی و از هر سو نظرافکنی فریاد رس  
 نیایی ناگاه ملک الموت بامر پروردگار در آید و گوید که  
 همامنشین که یاران برنشستند بنده بود که ایشان را بخت  
 و خواهی نخواهی چنگال مرگ بر جسم ضعیفت فکند و قلا  
 هلاک بر کالبد نحیف اندازد و میا جسم و جناج را می افکند  
 دوستان و برادران ناله حسرت در ماتمت می کنند و احباب و  
 یاران بمرگ گیره آغان کنند پس بر تخت تابوت بنشینند  
 و خواهی نخواهی بر زندان کوریت در آورند و در استخراص  
 رویت بر آورند و دوستان و یارانست معاود نمایند و ترانهها  
 در وحشت باد کور بگذارند و چون چندی بامثال این فکند  
 پر از می بیند و می یاد مرگ در برابر همیشه حاضر کرد و دولت

از دنیا و امال آن سیر میشود و مستعد سفر آخرت میگردد  
و همان هان از یاد آن مکرین و انرا از فکر خود بیرون مکن  
که آن خود خواهد آمد چنانکه خدا بفرماید قُلْ  
إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ كَمَا بَرَدْتُمَا  
که موت ایجنائی که از آن میگریزید او شمارد <sup>باید</sup> و ملاقات  
شما میرسد و ملاحظه کن جناب سید انبیاء <sup>علیه السلام</sup> ایا بود ز غفلت  
که فرمود ای اباذر غنیمت شما پنج چیز را پیش از رسیدن  
پنج چیز جوانی خود را غنیمت دان پیش از آنکه ایام پیری  
در رسد و صحت خود را غنیمت دان پیش از آنکه بیماری  
ترا فرو گیرد و روزندگانی خود را غنیمت دان پیش از آنکه  
مرگ ترا در یابد و غنای خود را غنیمت شمار پیش از آنکه  
فقر گرددی و فراغت خود را غنیمت شمار پیش از آنکه  
مشغول بخود شو <sup>معه</sup> پیش از آن که برون کنی <sup>از آن</sup>  
ده رخت بر کاو بار خرنه حضرت رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> جوی از اخلاص  
غفلت را مشاهده فرمودی فریاد برکشید که مرگ شما <sup>را</sup>  
در رسید و شمارا گرفت یا بشقاویا بعباد و مرویت

که هیچ ص... ست مگر اینکه متا... ندایم کند که ایها  
 ۱۱ ریحیل آورد هاند که در بنی اسرائیل مردی  
 دل بیشمار و غرور بسیار و روزی با یکی از حرم <sup>خلوت</sup>  
 رده بود که شخصی با هیبت و غضب داخل شد آن مرد  
 غضبناک شده گفت تو کیستی و که ترا اذن دخول داد  
 گفت من کسی هستم که احتیاج باذن ندارم و از سطوت  
 ملوک و سلاطین نمیتیرم و هیچ کردگشتی مرا منع نمیتواند  
 نمود پس لرزه بر اعضا افتاد و از خوف بیهوشت شد  
 بعد از ساعتی سر برداشت در میان عجز و شکستگی گفت  
 پسر تو ملک الملوک گفت بل ایاهم گشتی هستی که من فکر نمیکنم  
 روزی یا خود کم گفت هیها هیها انقطع مددک  
 و انقضت نفاسک فلیس الی تا خیرک سبیل مدد کند کانه  
 تمام شد و نفسها تو با خر رسید گفت مرا بجا خواهی برد  
 عزرائیل گفت بجانب علی که کرده گفت من عمل صالحی نکرده  
 ام و از برای خود نخواستارم گفتم پسر ترا میبرد پس گفتم  
 که پسر من مرا میبرد حضرت یونس کاسه سر را دید و پانچ



یران زد و گفت باذن خدا تکلم کن و بگو چه کسی بودی  
 سر نیکم آمد و گفت یا روح الله من پادشاه عظیم الشانی  
 بودم روزی بر تخت خود نشسته بودم و تاج سلطنت  
 سرفرازه بودم و خدم و حشم و جنود و لشکر در کنار و حواله  
 من بودند ناگاه ملک الموت بر من داخل شد و بجزد دخول  
 او اعضا من را یکدیگر جدا شده و روح من بیجا عر ابلقت  
 و جمعیت من متفرق گردید ای پیغمبر خدا کاش هر جمیع  
 اول متفرق باشد فغان زمین ستمکاره قوز پشت  
 یکی را بپروند کاخر نکشت سر و سریران زان بخاک اندرا<sup>ست</sup>  
 تن پاکت داد و خاک اندرا<sup>ست</sup> از آن خسروان خوار و فرو<sup>ست</sup>  
 بین بخاک سیه نوده بر نوده بین چراغی نیفر و خکی  
 بهر که اخر نه بیند و دودش چهره بیفشاند تخمی کشا<sup>ست</sup>  
 ز دهر که فدم رود بیکاهش از داس قهر نهالی دین  
 باغ سر بر نزد که دهرش بکین راه بر سر نزد سر بر<sup>ست</sup>  
 بیفراخته که پایانش از پائینداخته کجاشام که اختری تا  
 بناک برآمد که نامد سحر که بخاک **فصل** <sup>ست</sup> از خطر <sup>ست</sup>

که هیچ صبحی طلوع نمیکند و هیچ شامی شفق نمیآید  
 مگر اینکه دو فرشته بیچاندان جواب یکدیگر را میدهند یکی  
 از ایشان میگوید کاش این خلق افریده نمیشدند و دیگری می  
 گوید یکاش که چون افریده شدند میدانستند که از برای چه  
 افریده شده اند باز اول میگوید یکی کاش حال نمیدانستند از  
 برای چه افریده شده اند هر قدری که دانستند بان عمل میکرد  
 و دوم میگوید یکاش که چون با آنچه دانستند و عمل نکردند  
 توبه میکردند از آنچه کرده اند بدرسنیکه بند را بچینه یک گناه آن  
 گناهاییکه کرده صد سال حبس میکنند و او نگاه میکند بخواب  
 که در بهشت از برای او شاه شده است که بنان و نعمت میشوند  
 و او حشر میرد و حضرت امیر المؤمنین فرمودند که دندان  
 خود را بجنده ظاهر مسائل اعمال قبیه از قوصار شده باشد  
 و شب بمن بخواب حال اینکه گناه از قوصار ده باشد و آن  
 اما محمد باقر علیه السلام روایت که خداوند عالم حکمی فرمود  
 فرموده است که هیچ نعمتی را که بیده عطا فرمود از وزیران نسا  
 تا کناهی از وزیران ندانند که مستحق سلبان نعمت شود و فرمود

بد رستیکه بنده کناهی میکند و بان سبب روزی او <sup>منع</sup>  
 میشود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که  
 خدا بنعالی میفرماید <sup>بد</sup> تا هر بنده که خواهش نفس خود را بر طاعت  
 من اختیار نمود کمتر چیزی که با او میکنم است که او را از لذت  
 مناجا خود محروم میسازم و فرمود کسی که قصد معصیتی <sup>بد</sup>  
 و نهما که پیرامون آن نکرد چه بسا باشد که آن بنده کناهی  
 زنده پروردگار را نبیند پس بفرما قسم بعزت و جلال  
 خودم که بعد از هیچ کز ترا نمی آیم و فرمود که هیچ یکی سر <sup>بد</sup>  
 ادبی نمی جهد و هیچ سرد را قنادی نیست نه در سر <sup>بد</sup>  
 و نه مرضی مگر به سبب کناهی که صادر شده است و فرمود  
 بد رستیکه بنده کناه میکند پس بسبب آن از نماز شب محروم  
 میگردد و بد رستیکه علی بد زودتر در حشا خود اثر میکند  
 از کار در رکوشن و از حضرت امام موسی علیه السلام  
 مرویست که بر خدا حتم است که در هر خانه که معصیت او <sup>بد</sup>  
 افتاده را ویران سازد تا افتاب بر زمین <sup>بد</sup> آید و آن را پاک سازد  
 و آیات و اخبار این معنی بسیار است و نهما تا احدی چنان

کمان نکند که ممکن است اثر کاهی که کرده با و نرسد و بول  
 بالان که قنار نشود چه این امر بسبب حال و چگونه حال  
 نباشد و حال اینکه خدا از ترك اولائی که از پیغمبران سر نه  
 نکذشت و از ایشان مواخذة فرمود پس چگونه از کناها  
 عظیمه و معاصی گیره که از دیگران سر نه میکنند و بلای  
 سعادت پیغمبران این بود که مواخذة ایشان را بعالم قیامی  
 نیفکند و در دنیا ایشان را مواخذة فرمود اما اشقیای را  
 مهلت میدهند تا بار خود را سنگین نمایند و ایشان را  
 در اخوت بیدترین عذابها معذب سازد ایا بگوششت  
 نرسیده که بدست ادم که طبعیت او بید قدرت الهی سرشته  
 و مسجود ملائکه ملکوت گشته بود بواسطه يك ترك  
 اولائی او را از بهشت براندند و چون آنچه را که از و نهی  
 شده بود خورد همه حلل و زبور بهشتی از بدن افتاد  
 عورت او ظاهر شد و همان لحظه جبرئیل فرود آمده  
 تاج از سر او بر گرفت و از بالای عرش با او و حوّا ندا رسید  
 که از نزدیکی من دور شوید و از جوار من فرود روید که

کسی که معصیت مرا نمود لایق جوار من نیست پس ادم  
 بادیده پرتم بجانب جوارم گریست و گفت که این اول شنوی  
 معصیت است که ما را از جوار دوست دور افکند و <sup>بست</sup>  
 که ادم بعد از آن الممک دو بیت سال برکناه خود گریه کرد  
 تا خدا توبه او را قبول فرمود و از ترك اولای او درگذشت  
 پس هرگاه مؤاخذه او در مکر و همی که از یکی از برگزیدگان  
 بارگاه او متاثر شد چنین باشد پس چگونه خواهد بود  
 حال دیگران که هر روز کناهان بسیار از ایشان سر میزند

**فصل** در بیان خلاصه اختیارات ایام نیک و بد است  
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که  
 در هر ماه روز اول نیک است از برای برای تزویج و  
 بیع و شری و سفر کردن و دویم ماه مبارکست تجارت و طلب  
 حاجت سیّم ماه بد است جمله مهمات خاصه دیدار ملوک  
 و سفر کردن چهارم ماه نیک است همه حالات و امورات  
 الاسفر کردن پنجم ماه بد است جمله امورات خاصه دیدن  
 اکابر و ششم ماه نیک است سفر و ماصبر کردن و رفتن بهی

و بنا نهادن چیزی نیز خوب است هفتم بسیانیک است  
 مناكت و بنا و نقل و حرکت هشتم مانیک است همه  
 امورات الاسفر کردن هم ماه نیک است همه امورات میکر  
 دیدن اعمال را دهم مانیک است سفر کردن و طلب حاجات  
 یازدهم مانیک است دیدار ملوک و سفر و حاجت و ان  
 مانیک است همه کارها خصوصا حاجت خواستن  
 سیزدهم مانیک است توقف باید در همه مهمات و ارات  
 خواستن او<sup>اول</sup> چهاردهم مانیک است دیدن اکابر و علما و  
 اشراف پانزدهم مانیک است طلب حاجت و نقل و  
 کردن بجائی و سفر کردن شانزدهم مانیک است جمله کارها  
 خاصه سفر کردن هفدهم مانیک است جمله کارها و وصلت  
 معامله کردن هجدهم مانیک است طلب حاجت و نقل و  
 حرکت کردن نوزدهم مانیک است سفر و تزویج و ابتدای  
 کارها بیستم مانیک است دیدار ملوک و سفر کردن بیست  
 یکم مانیک است ان برای جمله کارها و خلوت و ان است  
 بیست و دویم مانیک است و مختار است سفر کردن و

در چو زانو نشود بروی نراهد و عالم نکرده و یاد باب <sup>ن</sup> بر  
 یاد رجواهرات مثل مروارید و مرجان و حذر کند از دیدن  
 معیوب و نایب و ذکاء العاهات و کودکان و هرگاه ماریع  
 الثانی در سرطان نوشود باب روان و سبزه و صفا نکرده  
 اما در رجواهراتی و یا عقیق یمنی <sup>ن</sup> حذر کند از دیدن مردم شرم  
 و غماز و دزدان و نامفیدان و اهل حرفت و اهل سوق  
 میدیانت هرگاه ماه جمادی الاول در اسد نوشود بر آسمان  
 نکرده و یاد زمر و یاد رانش نکرده سه نوبت بگوید لا حول و لا  
 قوة الا بالله العلی العظیم حذر کند از دیدن تارك الصلوة  
 و جنب و یهود و نصارا هرگاه ماه جمادی الثانی در سنبله  
 نوشود بروی دختران با کوه خوش روی که محرم خود <sup>شنید</sup>  
 یاد سبزه و عقیق یمنی و در تحجب یاد رفیر و زج اما  
 حذر کند از دیدن چیزهای سیاه و دود و خاکستر و  
 عجوس و هرگاه ماریع در میزاب نوشود در آئینه صاف  
 نکرده و سه نوبه سورة فاتحة الكتاب بخواند و حذر کند  
 از دیدن غصبا و مکروها و کسافا و سگ سیاه هرگاه

ما شعیب در عقیق نوشود بر و مردم ما خوب صالح خوشگوار  
 راست گفتا یاد روی قراب مجید یاد روی ترکان  
 و اهل صلاح نکود و حذر کنند از دیدن مردم بد نفس و  
 عوام و اجلا و تندخوی هرگاه ما میاکرم رضا در قوس نف  
 شود بر روی ساد و زرو سیم و جواهرات بی نظر کنند  
 و حذر کنند از دیدن مردم ظالم و ملانم حاکم و بد دلو  
 مودی و منافق و شریر و بد کار هرگاه ما شوال در حجب  
 نوشود بن مابن نکود سه مرقبه بگوید الله و حذر لا شریک له  
 و حذر کنند از دیدن زنان سلیط و فاحشه و فاجره و  
 گاه مادی فحشه در دلو نوشود بر مسجد جامع و عمارتها  
 بنکود و سه مرتبه آیه از آیات رحمت بر خود دمدم و حذر  
 کنند از دیدن مردم بد کار و هرگز مکرده هرگاه مادی حجت  
 در حق نوشود در روی مصحف بنکود یا بروی علمایا  
 لعل و فیروزه و زون برجد و مروارید و جواهرات با حذر  
 کنند از دیدن جراختها ناسور و زخمها بد بدانکه هر ماه  
 ازین ماهها باید بروی صلحا نکود یاد روی و انکشتن همین که



حسبی الله در آن کند باشند و هلالی و بوتره و کلی داشته  
باشد و بخواندن دعا و ریت هلال صحیفه کامله ضرورت  
و خواندن هفت مرتبه سوره حمد که اما استخوان در چشم  
چونکه این نسخه اصولی است و فرغ الیقین و انجا و انجا بیغم و انما  
طاهرین کیمیا نبی و مؤمنین و قدسین و متدینین بساطت  
بودند لهذا این اول حاج و الشاکی و الطالب حاجی سید مهدی نوری  
بجای آب قدری ملا و شطین و اعانت و یاری و رست حقیقی میرزا  
و سیدی همام لنگر اسکنان نیز عزت سغای شریفین و خراج حاج و  
الظاهر و الاخیار و الابرار و المعتبرین صاحب مستطاب حاجی علی  
صاحب تاجر بهبهانی خلف مرحوم رحمت کان خلد اشیا  
حاجی ابو الحسن صاحب تاجر بهبهانی اسکنان الله فی محبت  
الجنات سمت تحریر و خطاب بدین رفت امیدد امر از مؤمنین  
و مؤمنات که از این نسخه شریفه منتفع میشوند کاتب و

